
کتابخانه
مجلس سنا





ظفر نامهٔ رنجیت سنگهه

تالیف

دیوان امرناته

بسعی و اهتمام و تصحیح

جناب سیتا رام کوهلي - ایم - اے

معلّم علم تاریخ در مدرسهٔ عالیهٔ دولتی

لاهور

بانضمام مقدمهٔ انگلیسی و حواشی و فهرست

بمصارف بیوت العلوم پنجاب

نشر گردیده

۱۹۲۸ ع

در مطبعهٔ هندي در شهر لاهور بطبع رسید



مقدمه

تحاریر[1] دشخوار پسند و اهل تحاریر نکته پیوند را- که معنیٔ ایشان بکمال صورت و صورت ایشان بجمال معنی زیبائی و غازهٔ پیرائی بهم رسانیده- و تواریخ مورخین طرفداران باوقار روزگار را بژرفائی نگاه و تائید چشمے- که تابدان محل مغز و باصول فطرت نغزکه مہین پور مردمیست- مطالعه نموده- بزم شاهان سکندر حشم و سلاطین بشوکت دارا و جم را به رنگینیٔ تقریر و رنگ آمیزیہائے تحریر رشک باغ ارم میسازند- آگاهیہاست- که چون مُقدِّرِ مُقدَّر و ایزد توانائے ناتوان پرور- که صورت آرایان بزم کثرت را بخلاع هستی مزین گردانیده- اشجار آثار هیولانی و پیکر استخوانی را در چار چمن عناصر بآب حیات مطرا ساخته- چابک خرامان عرصهٔ وجود را گاهے بجلال از تخت خلافت بر خاک نگونساری و گاهے بجمال از غبار مذلت برسریر کامگاری اجلاس داده- سائر طبقات انام و صنوف طوائف خاص و عام را ربقهٔ اطاعت در گردن و قلادهٔ فرمانبرداری در گلو انداخته- بموجب اقتضائے رافت عمیم و تمشیت عنایت فخیم خواهد- که معنیٔ "واللهُ علَیٰ کُلِّ شيءٍ قدِیر" نشان خواطر عالمیان و مشهود ضمائر جهانیان- که چشم عبرت بین و نظارگیٔ قدرت نگر داشته باشند فرماید* نخوت و استکبار و تبختر و استجبار- که خاصهٔ ذات "ولهُ الکِبْرِیَاء" است- و ظلم و بیداد پاسداریٔ رحمت مختص کیش و ملت خود- که دران نمو گرفته از گروهٔ خاندانیان عظام حشمت و سلطنت بامعان قضا دریافته- عوالی[2] را خلعت دارائی[3] در بر- و کلاهٔ کیقبادی بر سر نهاده- سرکشان او را

---

[1] MSS. B and C تعاریر * [2] MS. B عوانی * [3] MS. B جهانگیری *

در خبایائے خمول آمادۂ مرگ و جانسپاری - و متمردان آن دولت را در زوایائے گمنامی متواری سازد - تا جز او بخداوندی نگیرند - و سوائے ذات بیمثال او بمسجودی نپذیرند *

آیــۂ تُؤتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ -
[وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ] [1] *

مثنوی- خـداونـدے کـه عالـم آفـریـده
میـان کالـبـد جانـرا دمیـده
تجـلی بخش صبـح شب نشینان
بسا نـزدیک طبـع دور بینـان
فـلـک را سـر بـلـنـدی دادۂ او
زمین چـون عاجـزان افتـادۂ او

چون فراش قضا بساط چغتائی برچید - کورکۂ [2] گوبند شاهی پر صدا شد * از پئے برهمزنی ملک و مملکت هند نادر ایرانی را از خارزار اُمهات سفلی بر تختگاه گلزار ایران جلوس داده - بعد از سیزده سال در آنِ واحد از دست غلامے [3] در دل شب از هم گذرانیده - احمد ابدالی را احمد شاه دُرِّ دُرّان نام نهاده از پئے رُفت و روب و کند و کوب بقیـۂ هند و پنجاب مامور فرمودند * چون از میر معین الملک پور نواب قمرالدین خان چیں بهادر سوائے نامے نشانے باقی نماند - و رکاب اسپ او را بلباس عزرائیلے وا نمودند - در دل احمد مذکور خطور کرد - که هر جا که از گوبند شاهیان میشنید - خود برسم ایلغار

[1] Quran III, 25. [2] MS. C کورکۂ سلطنت * [3] MSS. B and C غلام *

میتاخت - و بانجام کار مشتے بیگنهان دل خوش میساخت * چون قضا در پئے کارها بود - که وجود این گروه را بسبزۂ ثبت تطابق میداد - تا از درویدن کار ببالیدن میکشید * بالاخره بجد و جهد سردار چهرت سنگه جد بزرگوار این خدیو جهانگیر بجان آمده - و غارس این چمن زار نخلبند حقیقی پنداشته - از دروازۂ هتیاپول واقع ارگ لاهور - که تابوت پادشاهان ذوی الاقتدار را بجز آن از درب دیگر بار نیست - خود را زنده در گذرانیده - وارد خراسان گشته - بزخم ناسور بینی در گذشت *

شامت اعمال عالمگیری [1] عالمگیر شد * جمعیت از خلق یکبار منهزم گردید - و بنائے سلطنت چغتائی منعدم بل [2] منهدم گشت * طوائف الملوکی را روز بازار شد - و قریه بقریه تفنگ زدگی آغاز - وابواب مجادلت و تطاول باز گردید * ابیات لـراقـمـه :—

شده از ظلم کار خلق درهم گـرفتار الم گردیـد عالـم
جفا و جـور را شـد روز بازار بدست ظالمے هر یک گرفتار
فلـک را از خدنگ آه مـردم شده ناسور و میگویند انجم
ز کوس ظلم گوش چرخ کر شد زمین و آسمان زیر و زبر شد

در حصار لاهور گوجر سنگه و لهنا سنگه و سوبها سنگه علم حکومت افراخته داشتند * بخلاف قول سعدیِ شیراز قدس سره - که دو پادشاه در اقلیمے نگنجد - در یک شهر سه نفر دعوی سلطنت میکردند *
در قصور نظام الدین خان فی الجمله دسترسی بهم رسانیده - در اشراف پرستی قصور نکرده - به دراز دستی ضرب المثل روزگار بود *

[1] MS. B omits عالمگیری * [2] MS. B omits منعدم بل *

در چک گورو[1] که حالا (موسوم بسری امرتسر جی است و بتوجه خدیو کشور گیر خال چهرهٔ صفاهان توان گفت) بمغگیان فرفرعونی داشتند *

در ملتان مظفرخان سدوزئی خود سر بوده - آن نواحی را ملک موروثی میدانست * در دائره عبدالصمد خان دائره کش ریاست بود *

در منکیره و ڈیره اسماعیل خان و هوت و بنون و آن حوالی را بعد از نواب محمد خان - محمد شهنواز خان معین الدوله افغان سدوزئی بملکداری در تصرف داشت * و در ٹانک سرور خان گیتی خیل تطاول مینمود *

چون از سلطنت دارالملک کابل کسے را همت ملک گیری و خود داری[2] نمانده بود - هریکے از افاغنه دست تصرف دراز داشت - و در ڈیره غازی خان و بعض توابع دار الامان ملتان داؤد پوتره تصرف مینمود *

در پشاور فتح خان بارک زئی بهانهٔ محمود شاهی در دست گرفته - در کشمیر برادر خود عظیم خان را نشانده - در قندهار و حوالی آن شیر دل خان و پردل خان را قرار داده - در آزار مشتے ضعفاء کمر همت بربسته داشت *

قلعه اٹک در تصرف وزیر خیلیان جهانداد خان نام بود * در کوهستانات راجه سنسار چند علم اَنَا وَ لاغَیْرِی میافراخت * در چنبه راجه

---

[1] Guru refers to Guru Ram Das the fourth Sikh Guru who was the founder of Amritsar. It appears that the city (Amritsar) was also known as Ramdas-pura under which name it is often referred to in the early records of Sikh Administration.

[2] MS. B adds و خود داری *

چهرت سنگهه سر اطاعت پیش کسے فرونمیآورد * و فتح سنگهه اهلوالیه از هوشیار پور تا کپورتهله وغیره ممالک در تحت تصرف داشت *

در وزیرآباد و دهنی و خوشاب و حجرهٔ شاه مقیم و پاک پٹن که مدفن[1] شیخ فرید شکرگنج نور الله مضجعه است - قطعه:—اُستادی دام ابقاه[2]

تا که قائم بود زمین و زمن باد آباد خاک پاکپٹن
کاندران روضهٔ جنان[3] آسود شیخ بابا فرید قبلهٔ من

و ملک ننه و غیره که کلک نئین آنرا بر نتابد - جا بجا سرهنگان خودسر دعوئ ایالت و ریاست داشتند *

و این همه مقدمات را راقم السطور از روے آن داشت که از معمران معاصران بخوبی دریافت ساخته - تاریخ عجیبه از سوانح پادشاه وقت - که تمامیء خود سران متصرف و متغلب را بزاویهٔ نیستی فرستاده - در فراخنائے جمله ممالک رؤس دنانیر و دراهم باسامیء مرشدان خود مزین و مروج دارد - مفصل برنگارد *

اما چون از بدوِ سلطنت الي الان که سال چهلم[4] است - یعنی از قرن ثانی سال دهم میرود - چها مقدماتے که برروے کار نیامده! و نیز بقلم زود رقم منشی سوهن لعل که خود را در اخبار نویسی اشتهار داده - غازهٔ استعداد بر رخ دارد - تاریخ حضور فی الجمله نوشته شده است *

نظر بعالم مسند آرئیها و خسرو اندیشیها - که لمعان انوار ناصیهٔ ممدوح خود دریافتم - باشارهٔ قدسی در ضبط وقائع ما مورم - و قبل از شروع آن باظهار بعضے از موانع لابد مجبور - و بالله التوفیق *

---

[1] MS. B omits که مدفن * [2] MSS. B and C omit اُستادی دام ابقاه *

[3] MSS. B and C have جهان which is obviously wrong.

[4] 1839 A.D. (For discussion see Introduction).

باب اول

جلایل ولادت و نبایل عظمت سرکار والا - و مذکور آبا و اجداد عالیهٔ آن خدیو گیتی پژوه - و شرائف مصالح مالی و ملکی - و کوائف معارک خودسران و مقهورئے آنها *

چون ظاهر گوجهرانوالا من مضاف صوبهٔ پنجاب از قدیم مولد و منشا و یورت[1] اجداد شوکت نهاد این خدیو جمشید نژاد است - قلم تاریخ میخواهد - که بعضے از انساب گرامی را در دیباچه اعلان نهد - که علی‌الدوام مسند آرائے عز و جاه بوده اند - و در قوم خود فی الجمله افتخارے داشته *

سردار سرداران راجه چهرت سنگه در این ضلع علم جلادت افراخته - بعضے از سرکشانرا تهٔ تیغ نموده - در غربا پروری نظیرش نبود * چون راجه مهان سنگهه از بارگاه وجود بدیوان خانهٔ اجلال خرامید[2] - بزم اقبال را شمع روشن پیدا شد - که از پدر قدم فرا ترک نهاده - در هزاران معارک گوئی سبقت برده - غیراز نیزه بازی و رعیت نوازی هیچ مد نظر نداشت *

1 MSS. B and C have یورث * 2 MSS. B and C have خرامیدند *

چون در سمبت یکهزار و هشتصد و سی و هفت - سویم ماه مگهر - مطابق شهر اسفندار روز دو شنبه - هنگامیکه سعادت را روز بازار بود - و از زائچه اقبال جمله اطوار پیدا است - حاجت بکلک اختصار سالک راقم السطور ندارد - گوهر بحر تاجداری - جوهر تیغ شهریاری - کاید فتح الباب کشور کشائی - مقدمة الجیش معرکه آرائی - تیغ مسلول شجاعت - رمح مصقول فتوت - آفتاب سپهر فتحمندی - ماه منیر[1] سپهر سربلندی - شمع بزم دولت و اقبال - چراغ کاشانهٔ حشمت و اجلال - غرهٔ ناصیهٔ بختیاری - قرهٔ باصرهٔ تاجداری - سپه سالار عرصهٔ جنگ - شهسوار عرصهٔ نام و ننگ - طراز آستین ملک گیری - غازهٔ رخسار بهادری و دلیری - فیروز مند معرکه دشمن گدازی - سرشار صهباے دوست نوازی - یکه تاز میدان اقتدار - برهمزن هنگامهٔ ادوار - فروغ چهرهٔ بخت - برازندهٔ دیهیم و تخت - مظفر مصاف دشمن ستوهی - جمشید وسادهٔ دارا شکوهی - شقه کشاے لواے گوبند شاهی - کوس نواز عرصهٔ آگاهی - سرور دلهاے قدسیان فلک - مقبول درگاه عرش اشتباهٔ بابا نانک - حامی سکهان جانفدا - قامع بنیان اعدا - مهاراجه عشرت جنگ - مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام اقبالهٔ و ضاعف اجلالهٔ - از ممکن غیب بعرصهٔ ظهور خرامیده[2] - گلشن امید را طراوت - و چمن مقصود را پر از ازهار عنایت فرمود *

و در عمر سیزده سالگی مصدر فتوحات گردیده - هنگامه را روز بازار - و نظر بر دفع ظلم و اعتساف - و ازدیاد بنائے داد و انصاف - آگاهی از مفت خوران بلاد و غریب کشان امصار جسته - بر افواج موروثی لیل و نهار میافزودند * چون غرهٔ اقبال در ناصیهٔ این پادشاه والا جاه فروزان - و نیر اجلال در پیشانیٔ این خدیو خدا آگاه درخشان بود - هر یکے از متمردان تارک اطاعت بر زمین سوده جلو کش اشهب جهان خرام گشت - و بعدے در شجاعت و تهوری یکتا شدند - که هنگامه آرائی چهتدها - که راقم‌السطور ایرادے ازآن در این اوراق نموده - وقائع اقدس را از ورود لاهور - که دارالسلطنت شاهان نامدار است - مرقوم خامهٔ صدق ساخته *

1. MS. B has نیر rather an unusual epithet to be used for ماه *
2. Sohan Lal reproduces Ranjit Singh's horoscope Vol. II p. 19.

چون حشمت نامی از سرگروه‌هاے آن اشرار فجار بجمعیت چند سواران یکه تاز خیال پریشان خود را مشاطگی آغاز ساخته - برین اقبال آثار شجاعت شعار - که با معدودے گذار میفرمودند - تیغ خود سری علم نموده - در سر آورده بود که افسر شاهی را از مطاق خیال بر تر گذارد - و یکبار چون تیغ از نیام کشیده - میخواست که از قبضهٔ اختیار بیرون آمده چیزے بدون قضا بر اهل تسلیم کند - که حضور والا فی الحال از خانهٔ زین فرود شده - پهلوتهی از رکاب فرمودند - و دست او را خالی گذاشته - باستمهال ارتکاب هنگام عطف عنانش بشمشیر خون آشام از هم جدا کرده - مانند جوزا صورت دو پیکر آنچنان عیان نمودند - که عطارد از تحریر آن باز ماند[1] • در اندک فرصتے را منتظر بوده - بوساطت محکم دین بواب از دروازهٔ لاهوری در پانزدهم ماه هاڑ سمت یکهزار و هشتصد و پنجاه و شش مطابق سیزدهم صفر سنه یکهزار و دو صد و پانزده هجری[2] مقدسه

1. This passage from the words آن باز ماند to و بعدے exists only in MS. B. Also Cf. Sohan Lal Vol. II. p. 36.

2. This is obviously a mistake. The *Hijra* year must be 1214 corresponding to 1856 Sambat. Sohan Lal places this event about 10 days earlier. *viz.* دوم صفر روز یکشنبه سنه ۱۲۱۴ هجری مطابق بیست و هفتم ماه هاڑ سمبت ۱۸۵۶ • In fact Sohan Lal is very definite on this point and he further tells us that the actual occupation of the fort was effected a day later than the possession of the City of Lahore by Ranjit Singh. The Maharajah entered the citadel on the morning of the 5th *ShudiHar* = Monday 28th *Har*=3rd Safar. Buti Shah and Munshi Din Mohammad follow Sohan Lal on this point.

Amongst the secondary authorities, Mohammad Latif did not take the trouble of working out the exact date and accepted the wrong *Hijra* year 1215=1856 Sambat as given in the Text.

15th *Har*=13th Safar as given in our Text is correct only according to Lusnar reckoning.

The following table prepared with the help of *Indian Ephemeris* Vol. VI. will clear up the apparent ambiguities of the dates.

Mohammadan era.	Hindu era. (Lunar)	Hindu era. (Solar)		Christian era.
13 Safar 1214.	15 Har 1856.	6 Sawan 1856.	10 days.	17 July 1799.
3 Safar 1214.	5 ShudhiHar 1856	28th Har 1856.		7 July 1799.

در قلعهٔ دار السلطنت لاهور ظلال گستر عنایات و تخت نشین احسن ساعات شدند • قالب مشتے مظلوماں را روح روح افزا دمید - و به رعایا و برایاے مساکین حکم والا صادر گردید - که با اطمینان تمام و تسلی بلا انجام قلوب متزلزل را - که مرهوب از یورش و مرعوب از شورش قزاقان فتنه پرداز است - وجود ذی جود ما را بفحوائے "وَجَعَلْنَا الْجِبَالَ أَوْتَاداً"[1] موجب ثبات و قرار این خطهٔ دلپذیر انگاشته در کشودن دکاکین و ابواب و دلاساے تجار امصار همه تن زبان باشند • و ما را بمصدوقهٔ "كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ" ملتزم سامان شبانی و چاسبانی فهمیده بخلاف ماضی - که دراز کشیدن بعضے از خانگیان و به تیقظ ماندن لاهوریان و به تفنگ و شمشیر پرداختن[2] از دست سارقین خانه روب مشهور هر دیار است در غفلت کوشیده - هم آغوش شاهد نشاط شب بسحر آرند - و از جمله تکالیف خانه شماری - که عاید حال باشندگان این شهر غریب است مصون و مامون باشند •

مردمان را آب رفته در جو باز آمد - پنداشتند که الوالعزمے رسیده است - که جهان از جهان و کران بکران سیر خواهد نمود • و باین ترانه مترنم گردیدند • مصراع

اَلَا يَا اَيُّهَا السَّاقِیْ اَدِرْ کَاساً وَ نَاوِلْهَا •

اعراب اتواپ که بے اسباب افتاده بودند - حکم والا بتمامی آهنگران کاریگران و نجاران باریک نگران به نفاذ پیوست که "هر چه درکار باشد از سرکار والا طلب نمایند - و در مرمت آن کوشند •" چون کاریگران از

[1] Quran LXXVIII, 7.

[2] From پرداختن to در غفلت exists only in MSS. B and C.

مدتے ممتد[1]- امیدوار ورود این چنین صاحب داعیه مستبد بودند- فی الحال بجان منت داشته- کمر همت قایم بر میان بسته- در تهیهٔ آن مستعد شدند * در اندک زمانے از انداختن گلولها در تن بهرام چرخ نشین زلزلها افتاد- و هر یکے از اهل غرور را که در گوش شان صمم و زبانها را از گفتن قول صدق و سداد بکم[2] داشتند- پردهٔ غفلت دریده- و نخوتیان باد دوست را از غریو اژدر دهانان آتشبار دود از نهاد و آرام از دیده رمیده[3] گشت *

[1] MS. B مستعد *
[2] A veiled reference to Quran II, 18.
[3] MSS. B and C دمیده *

باب دوم

وقائع سال فرخفال[1] یکهزار و هشتصد و پنجاه و هفت مطابق یکهزار و دو صد و شانزده هجری- بیان حالاتیکه درین سال رو نمود * 1800A.D.

چون دارائے خالق خلعت دارائی بصاحب افسرے سپارد- و زمام حل و عقد به ید مبسوطش گذارد- چنانکه ظاهرش را بفر خلافت زیبائی و باطنش را نیز بفراست و دانائی رعنائی بخشد- تا از فساد اندیشی قاطبهٔ کوتاه بین و دگر گونه کیشی متخالفین بر خود نه لرزیده و از خدائع ثعالب وغعان ذابخرد بطیت نپسندیده- از قلع و قمع باز نمی ایستد *

جسا سنگه رامگهریه را با گلاب سنگه بهنگی از ایلچیان وسائل انگیخته- و رنگ تدویر در رسائل ریخته- انجمنها منعقد و در باب حضور انور تدابیر فاسد اندیشیدند * و نظام الدین خان که سر خیل آنها بود- بهئیات مجموعی معه سرداران ضلالت کیش وارد بسین و هریکے ازینها درباب عهد و پیمان این خدیو جهانگیر سزاوار آفرین و مورد تحسین گشت *

چون حضور پر نور مضلان مغوی را جادہ پیمائے مراحل نادانی و مقید خیال نا فرمانی دید- خود بعزم رزم معه یکه تازان جان نثار بطریق ایلغار ظاهر اوان[2] را از قدوم میمنت لزوم رشک بهار و بحوافر اشهب

[1] MSS. B and C omit فرخفال * [2] Awan is a small village about 8 miles N. W. of Lahore. *Vide* Punjab District Gazetteer Atlas (District Lahore), No. 3.

جهان نورد عرصهٔ صحرا را رشک دشت چین و تاتار ساختند * چون ولولهٔ کورکهٔ اقبال در دماغ اعدا پیچید - هوش و حواس هریک خیرباد گفته - سنگ تفرقه در جمعیت خود دید *

از آنجا که هرگاه[1] کسانے را که تائید کردگار یار - و افواج غیبی مددگار باشد - از جا رفته در خداع و فریب اهل خدیعت گاهے تخم عداوت نکاشتند - حضور والا برسرآنها ریختن نیک نشمرده - جسارت[2] را که خسارت عبارت از آن است - ازآن قوم غافل مدعا داشتند * بالآخره بعد از دو ماه کامل آنها بمکان خودها مراجعت - و حضور پرنور تعاقب نفرمود - منتظران دارالسلطنت لاهور را اضاءت بصارت و بگلشن تمنائے شان خضارت افزودند *

پس از چندے امر جلیل القدر به تهیهٔ سفر جمون بنفاذ رسید * خود بنفس نفیس نیز متوجه شده - میرووال را تسخیر فرمود - از نارووال هشت هزار روپیه گرفته - امان داده - و قلعهٔ چرال را مورچال بسته - و مالش حصاریان بواجبی ساخته - حکم بقتل بے پایان دادند * چون قلعه را بتصرف آوردند - از آنجا چارکروهے جمون مخیم اقبال شد * راجهٔ آنجا یک زنجیر فیل و بیست هزار روپیه زر نقد گرفته - حاضر حضور [شد -] و بخلعت ثمین مخلع - و بایالت جمون محول فرمودند *

و ازآنجا بسیالکوت اطراق شد * از دل سنگه کاکو با وصف آداب که خال چهرهٔ حسنائے او بود - سخنان نا ملائم استماع فرموده - پابند - و دائرهٔ دولت او را به نهنگان وغا دادند * دیوان محکم چند و ندهان سنگه خسرپورش را بزنجیر فرموده - مورچال از سیالکوت برداشتند * و

[1] MSS. A and B گاه * [2] MSS. B and C omit را after جسارت *

علیپور را اکال گڑه نام نهاده - سهجوکوچ دل سنگه را شهربند کردند * جوده سنگه وزیرآبادیه از غایت هراس فرار * و صاحب سنگه گوجراتی از برائے استخلاص دل سنگه با تمام بهنگیان فراهم شده هنگامه برآراست * بابا کیسرا سنگه سودی درمیان افتاده - عفو تقصیرات کنانیده آشتی را بنیاد و رفع کینه و فساد نمود * دل سنگه را خلاص - و کرم سنگه را بمحافظت لاهور اختصاص دادند *

درین توقف منشی یوسف علی خان به وخشوری صاحبان انگریز به نامهٔ متانت آمیز و بعض تحائف بقدر ده هزار روپیه دولت بار اندوخت * حضور فیض گنجور مضمون نامه را از سفیر با تدبیر بسمع آورده - مطالعهٔ در جنگ زدن با کسے که در مصالحت زند - بخوبی ساخته - جواب نامه را باعزاز تمام و بعضے تحائف و نفایس این ولایت و خلعت پنج پارچه را ضمیمهٔ عنایت نموده - رخصت دادند *

باب سوم

بزم[1] کنکاش آراستن حضور والا بحضور حضار مجلس انس و حواشی بساط قدس و متحاشی بودن از انانیت و اطلاق نام خود "بسرکار والا" و ثابت بودن بعبودیت ونگهداشتن حقوق ربوبیت و مسکوک نمودن دنانیر و دراهم باسامیٔ جناب بابا نانک صاحب و گورو گوبند سنگهه صاحب- و
بعضے سوانح یکهزار و هشتصد 1801A.D.
و پنجاه و هشت- مطابق سال یکهزار و دو صد و هفده هجری و از صادرات آن ایام فرخ فرجام *

چون منتظم احوال کل خواهد- که اوراق منتشرهٔ عموم را بشیرازهٔ جمعیت آورده- سفینهٔ خاطر جمعی را- که از لطمهٔ حوادث در گرداب و از صدمهٔ آفات[2] در اضطراب افتاده- راه نجات از ناخدائے گیتی داور که لطفش بادبان کشتی شکستگان این بحر فنا و شرطهٔ

[1] MS. C omits this heading. [2] MS. A صرصر آفات *

لنگر گسستگان این محیط پربلا است- طلب نمایند- بساحل مراد رساند و پریشانیٔ قلوب مردم را بجمعیت معبود پرستی مبدل نماید- و جراحت ناسور گروهے را- که از نیشتر فصاد فلک در تباهی و فساد آمده خون در عروق ندارند- بمراهم مراحم اندمال بخشد- و کوفته خاطران ندامت را- که ندیم[1] ندم و از پتک جور حداد فلک در بوتهٔ غم بسوز و گداز میسازند- یا قوتئے[2] تقویت عنایت سازد* در عین قحط سال بندوبست یکے را از بنی آدم- که از عجنت رحم مایه داشته باشد- جوهر اقبال در جبههٔ نورانیش نهد*

مصداق این مقال- احوال[3] آن تابنده اختر خورشید مثال است- که نسق و نظم دارالسلطنت لاهور را بخوبی ساخته- بزم مصلحت را آرائش و انجمن مشورت را پیرائش بخشیدند*

چون آسائش انام مرکوز خاطر حضور پر نور بود- سرداران[4] عظمت پژوه و رایان والا شکوه در محفل خلد مثال شرف بار- و بعنایات خسروانی و مراحم سلطانی اکتساب عز و وقار ساختند * و منشیان خاص جبین اخلاص بر عتبهٔ اختصاص سودند* حضور پر نور گوهر سخن را از صدف زبان برآورده- در آویز حاشیه نشینان بساط سلطنت گردانیده که: ,,شبح[5] سیمابی بدیر نپاید* و فنا به بقا نشاید* دلبستگی بدنیائے دون چه سود؟ خود را مفتون فنا کردن نقیض بهبود * در سرابگاه جهان - که بفحوائی یَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَآءً[6] - پاریشان[7] خارزار طلب- و تشنگان وادیٔ رنج و تعب را دامگاه مکر و دغا

[1] MSS. B and C ندیم و ندم * [2] MS. A یاقوتی *
[3] MSS. A and B omit احوال * [4] MS. B خبرداران *
[5] MS. B هیچ * [6] Quran xxiv, 39. [7] MS. C پریشان *

است - جزسفال ریزهٔ ناکامی هیچ نیست * خوشا کسانیکه- در معنی داور حقیقی را یاد - و در[1] صورت امور دنیائی را پیشنهاد- و انائیت را خیرباد خوانده- در معاش طالب معاد باشند- و در صلح کل سعادت کونین و در وحدت کثرت افادت دارین یافته - در عالم متفحص ماهیت- و هنگام دریافت آن محو ذات هویت گردیده- از نشاء صورت اجتناب- و در معنی مستغرق بحر انتساب گردند * و رفع نقد را بر رباق - و مرجل نفس را بر اوجاق داشته - بعبادت طاق و بفیاض آفاق اشتهار یابند *" آرے عبادت شمع است که معرفتیان اسرار آلهی را سایق هدی- و در اصل ضلالتیان غوایت را رهنما است[2]- و نظر بعالم حقیقت حضور پرنور مطمح نظر آن داشتند- که سلطنت شبانی و فرمان فرمائی ازمهٔ پاسبانیست- که هرذی روح در مهد امن و امان- و عالمیان بسایهٔ عاطفت خدیو معدلت بنیان[3] و در ظل عنایت پادشاه فریاد رس عاجزان شادمان- و در سرا باغ کامرانی باهتزاز نسیم مراد- چون غنچهٔ خندان باشند * و رعایا کشور کشائے نیک نهاد را یاد خواهان ازدیاد دولت خدا داد شوند *

چون ازین قبیل سخنان چند بمیان آمد- حضور پرنور فرمودند که: "من بعد لفظ حضور را بنام سرکار والا قرار داده- در ضمن آن ذات پروردگار را باعث سروکار دانند"* سرداران بردیده انگشت قبول- و از عهد سابقه نکول کرده- بعنایت شاهنشاهی مشمول گشتند * ازین پس راقم السطور نام حضور والا را بنام سرکار قرار داده- از فرمان نخواهد گزشت *

---

[1] MS. A only has در * [2] MS. A only has است *

[3] MSS. A and B have معدلت ستان *

به صیرفیان دارالعیار[1] دارالسلطنت لاهور حکم نافذ بنفاذ رسید که: "روپیه یازده ماشه و دو سرخ مقرر نموده - پائین و بالا را باسم گورو بابا نانک 1801AD.
صاحب و گورو گوبندسنگه صاحب مزین سازند *" و این بیت دلچسپ شاعرے بموقف تحسین رسید *

دیگ و تیغ و فتح و نصرت بیدرنگ یافت از نانک گورو گوبند سنگ[2]

فی الفور حکاکان خوش قلم متوجه کندن این شعر شده- بعنایات متوافره و عطیات متکاثره سربلند گشتند *

و برائے انفصال مخاصمهٔ وراثت و عقود انکحهٔ اهل اسلام قاضی نظام الدین را خلعت قضا- و بر سجلات و صکوک ارتهان مفتی محمد شاه پور مفتی سعد الله چشتی را بعنایات والا مخلع نموده * بیع وفا را تعلق بمفتی مذکور- و بیع بات بتات را ذمهٔ بقاضی مزبور فرمودند * و برائے کوتوالی امام بخش خرسوار متعین گردید * و محله داری به محله داران قدیم تفویض رفت * و سپاهٔ جدید بر دروازهائے حصار لاهور منصوب - و ازین بندوبست اعدا را مقهور و منکوب ساختند *

و عرض امراض خلق الله بسایهٔ حزم خلیفه نور الدین حکیم انصاری

---

[1] MSS. B and C omit دارالعیار *

[2] This couplet was not used on the Sikh coins for the first time in Sambat 1858 (1801 A.D.) as we are given to understand by the author. But we observe the coins of much earlier date, so far back as Sambat 1822 (1765) preserved even to the present day in the Lahore Museum with the above couplet inscribed on them. It is apparent that the coins with the inscription referred to above were put in circulation within a short time after the capture of Lahore by the Sikhs in 1765 A. D. (*Vide* Catalogue of the Coins in the Lahore Museum p. 93 by Chas. Rodgers, Calcutta 1891.)

برادر خورد مسیح الزمان حکیم عزیز الدین انصاری عرار گرفت * و برائی تعمیر شهرپناه و احداث خندق یک لکهه روپیه نقد علی الحساب بموتی رام حواله شد * و براهمه را براست روی فرمان و ادرارات مسکینان و محتاجان و آرامله که تُعَدَّادُهُنّ مِنَ الزّمَلِ کَثِیراً - بعمل آمد * و بعد ازین توجه بسپاه نصرت انتباه آورده - سررشته آئین را انتظام بخشیدند *

درین ایام میمنت فرجام از بطن قدسیهٔ هودج نشین عفاف - منظورهٔ انظار الطاف - عصمت قباب - عفت اياب - سرکار داتار کور نکین - پنجم ماه پهاگن - مطابق پانزدهم شعبان[1] - فرزندے ارجمند - بل اخترے آسمان پیوند - چهرهٔ هستی بفروغ اقبال برافروخت *

سرکار والا در احضار جملهٔ اهل نشاط فرمان داده * ببذل و نوال یکسر جهان را توانگر ساختند * لولیان ناهید نوا - و رقاصان شیرین ادا - از هر طرف رو بدرگاه فلک اقتدار آورده - در دربار دُربار گران بار درهم و دینار گشتند * خلاع زربفت معه دوشاله هائے گران بها - و حلقه هائے طلا بهر یکے از احدیان سپاه مرحمت گردید * وبا اهل لاهور برائے خیرات و مبرات - تاکید به کرم سنگه [شد] که: "در اصراف[2] دقیقهٔ از دقایق فرو نگذاشته - غبار احتیاج از صفحهٔ خواطر هنود و مسلمین و براهمه و محتاجین پاک سازند * "

بموجب تعمق أصطرلابیان اسم مبارک کنور کهرک سنگه جی نهاده - بهیه رام سنگه کایسته را برائے اتالیقی نامزد فرمودند *

درین اثنا معروض سریر پایهٔ خلافت گشت که: صاحب سنگه گوجراتی بر گوجرانواله تاخت آورده * سرکار والا رانی سداکور را همراه گرفته - برسر آن شریر رسیده - بسزائے کردار رسانیدند *

[1] Sohan Lal gives دوازدهم پهاگن سدی سمتی = پنجم رمضان *Vol* II. p. 48.

[2] MSS. A and B have إسراف but MS. C has اصراف *

صاحب سنگه بیدی درمیان افتاده - عفو جرایم نمود * باز در دارالسلطنت لاهور ورود - و کرم سنگه دنگلیه را قید فرمودند * و حکیم بغدادی[1] را جاگیر بیست هزار روپیه عنایت فرموده - از ماهی سقنقور چندے در عیش و سرور گذرانیدند *

پیش ازآن از پیشگاه خداوندی حکم عالی بنفاذ پیوست که: "روانه قلعه تهوانیان باشند * " نظام الدین خان براحوال اطلاع یافته - بصاحب سنگه إنها نمود * سردار والا بر سواد قصور دست انداز شدند * صاحب سنگه بر گوجرانواله رسید *

حضور سردار فتح سنگه کالیانواله را سر عسکر قرار داده - بدفعیهٔ فتنهٔ صاحب سنگه پرداختند * سرکار مذکور با نظام الدین خان طرح دستار انداخته - در باب یورش سرکار والا اقسام درمیان آورده - بدفع مخاصمه پرداخت * و قطب الدین خان خورد برادرش را حاضر حضور ساخت *

چون حضور او را دیدند - قلم عفو بر خطائش کشیده - بعنایات[2] فیل و اسپ بر نواختند * برائے رسل و رسائل گفتگوها شد * از طرفین پذیرائی یافت * نام حاجی خان و واصل خان برائے آمد و شد از نظام الدین خان ترقیم و تصمیم پذیرفت *

مشارالیه را رخصت - و خود بدولت متصل قلعه گهروتهه فروکش گردیده - دمار از روزگار کوهستانیان فجار برآوردند * راجه سنسار چند بکومک آمد * سرکار والا بدفع آن پرداخته - شکست فاحش دادند - نذرانه قبول و نورپور مفتوح گشت * و از آنجا بمالک بیتّیان علم افراز گشتند * زمیندار آنجا راه فرار پیش نهاده * چار صد اسپ در تحت آوردند * و قلعه را فتح و بفتح سنگه عنایت فرمودند * و از آنجا در پوتهوهار تصرف کرده بلاهور

[1] Hakim Nuruddin. [2] So in MSS. B and C. MS. A has عنایت *

تشریف آوردند * آرتم سنگه مجیٹیه در قلعه سیت پور - خبر رسید که - تحصن گیرند * از گوله هائے اتواپ دود از نهاد قلعگیان برآوردند * مشارالیه شرف حضور یافت * چون آثار ندامت از ناصیهٔ حالش ظاهر دیدند بازایالت قلعه به او عنایت فرموده * سرداران دوآبه را استمزاج قصور کردند * چون دریافتند - که بعضے به او راهے دارند * روز بیساکهي در دری امرتسرجی غسل فرموده - سردار فتح سنگه اهلوالیه[1] را بخطاب برادری ممتاز ساختند *

درین توقف - حاجي خان و واصل خان مع مذکور موالات و بعضے تحایف در حضور انور بار - و به تذکره مصافات از انجمن خورشید نشیمن اقتباس نور نمودند * چون دریائے متلاطم عنایت بیغایات این خدیو جهاندار از صغر سن بر صغار و کبار - چون ابر نیسان - گهربار است - مشار الیه را بانعامات پیهم دل ازجا ربودند * و روز انصراف خلاع فاخره و اسپهائے بازین مکلل و یراق طلا و مالاهائے مروارید غلطان و درآویزهائے - چون ماه درخشان - ضمیمهٔ الطاف بوکلائے نمکحلال فرمودند * چو از بار عنایات گردن استکبار خم - و جراحت افلاس آنها مراهم یافت - ازپي روز رجوع خویش بابجا آوری خدمات ضمناً تعهد خواستند * چون سرکار والا را بر سرهنگي شان این گونه اعتبار در وهم هم نبود - به آرے آرے و بلے بلے رخ حال آنها را برافروختند * و باعزاز تمام رخصت انصراف فرمودند * چون وکلائے سراپا اعتبار نظام الدین خان پیشش رسیدند - افسانههائے پیچا پیچ بمیان آمد * ازآنجا که هر دو خنجر بیدکي عام و شمشیر ناپاکي خم

[1] Sohan Lal gives more detailed account of this interesting exchange of turbans and friendly alliance between Ranjit Singh and Fateh Singh. *Vol* II. p. 51.

داشتند - وقت چاشت - که آفتاب بسمت الراس بود - در تین گرما داخل دولتسرائے خاص شده - جانش را بعالم علوی فرستادند * نازعهٔ عظیم و قیامتے الیم بر قصوریان پدیدار آمد * چون سرکار والا را بر قتل قاتل و مقتول اطلاع دست داد - اولا ندامت از روز بد - وبعد ازان تسخیر قصور را بر روز دیگر انداختند *

باب چهارم

1802 A.D. وقائع سال یکهزار و هشتصد و پنجاه و نه سمبت بکرماجیت - مطابق سال یکهزار و دو صد و هجده هجری مقدس - روانه شدن بسمت ملتان - و هنگامهٔ اشتغاف عشق بی بی موران *

چون شاهنشاه تخت نشین عرش خواهد که - کسے را بر سریر سلطنت نشانیده - سلسلهٔ عدالت را بفیض وجودش انتظام - و جراحت قلوب ستم دیدگان را بمرهم لطفش التیام دهد - ظالمان بد نهاد را از جورش بخت معین ناکام - و عالمیان از سورش در مهد عیش و آرام بوده - از دور ایام رحیق شادمانی خورده - از دام آلام رهائی یابند - و زمان و زمانیان در ظلال عنایاتش خرم - و بسایهٔ الطافش بیغم بوده - بفرخی گذارند *

مظفر خان ناظم ملتان سر بشورش آورد - تمامی فوج را حکم سفر آن سواد شده - در راه از جمله رؤسائے نکه نذرانه‌ها گرفته - بخلعتهائے ثمین و اسپان مرصع زین سرفرازیها دادند *

چون مشار الیه از یورش عسکر ظفر پیکر آگاهی یافت - در صدد خود داری از متسلکان سالک جمعیت خود یاری خواست - اگرچه افاغنه درین باب با او یار - اما مشار الیه از روز ادبار در هراس شد -

وکلائے کاردان او بیست و پنج کروهی ملتان با شرف بار عز و وقار اندوختند - چون صرافان در ادائے زر تعهد باقساط کردند - حکم والا برجع القهقری نفاذ یافت *

درین سال فرخنده فال بهاگ سنگه[1] به رُعاف بیفی در گذشت - نقد و عروقش برانی سداکور حواله رفت *

و از انجا معتبران سردار جیمل سنگه کنهیه از فرزند عفت پیوندش نسبت به ولیعهد نهادر سخنها راندند - استدعائے شان بحوزهٔ قبول - و از تاخت و تاراج ملکش نکول فرمودند *

چون در لاهور خیام عز و احتشام بر افراختند - در عین هنگامهٔ اشتغاف اهل نشاط نظر مبارک بر جمال جهان آرائے بی بی موران - که زیبا طاؤس خوشخرام فضائے دلربائی - و رنگین گل بستان سرائے کرشمه سنجی و رعنائی بود - افتاده * چنانکه از غایان عشق دل محبت منزل را از دست داده - شیدائے چهرهٔ حسنائے آن محبوبهٔ جادونگاه - و اسیر سلسلهٔ پیچان زلف سیاهش گشتند *

حبذا ! جمال جهان آرائش - که ماه تابان را نعل در آتش نموده - در بوتهٔ محاق گداخته - و خوشا قامت موزونی ادائش - که دل از سهی قدان سرا باغ روزگار برده - در عرصهٔ زیبائی رایت فرمان فرمائی افراخته - آهوئے چشمش در سواد دلربائی از گوشهٔ نگاه مردم در عین انتظار رمیدن - و از خنجر ابروی کج ادائش مرغ دل چون بسمل بال افشان خاکستر زار طپیدن - یاقوت لبش آب و تاب کان بدخشان شکسته - در خورشید عقد پروین نهاده - و زلفش در حالت تکلم دیوانگان کوئے حیرت را سلسلهٔ مجنون بیاد داده - غمزه اش در عرصهٔ دلبری صیادی

[1] Sohan Lal gives this name in the form of باگهه سنگه نکه * Vol II p. 55.

آموخته - و رخش در بزم خوبی شمع رعنائی برافروخته - خنده اش از نمکریزی در دل ملاحت شورے انگیخته - که نمک را با شکر یکجا آمیخته - از سلک دندانش ثریا را عقد آمید بسته - و یاقوت از رشک لبش در حلقهٔ ماتم نشسته - سینه اش آینه بر روئے آفتاب گذاشته - خال عذارش داغ بر دل شقایق داشته - دوشش[1] با ناز و غمزه همدوش - و آغوشش بکرشمه و دلفریبی هم آغوش - در سراپائے بالایش هنگامهٔ محشر آشکارا - و در قامت قیامت نصبش[2] شیوهٔ غنج و دلال آشکار - غازه آرائے عارض حسن و صباحت - بچهرهٔ رنگین نمکریز جراحت تازه ملاحت - به تکلم نوشین خنجر برق و تاب قاتل دلهائے تفته درونان سوخته جگر - مرهم کافوری زخمهائے خون لبریز خواطر مضطر - آینه بین مجلس بهجت طراز یکجهتی - و صفائے گوهر بحر مواج آشنائی - سرمه کش چشم دلفریبی و مردمی - بیک نگاه خونریز گلگونهٔ کش خون شهیدان خسته خاطر - بیک خم ابروئے سحر انگیز چمن پیرائے حدیقهٔ حسن و جمال - بآبیاری چشمهٔ چشم سنبل دلان حزین نخبند سرابستان طنازی - از پے سرور بنفشه قامتان غمگین - نور چشم عشق برشتهٔ آتش اندوه و الم - نور حدیقهٔ حسن - طراوت افزائے نورستگان چمن پیرائے عالم سیرابی - روضهٔ خواطر سیران کمند آه جان شکر - بیک تحریک سلسلهٔ کلالهٔ عنبرین ناسور شگاف دلهائے پریشان - بنمک افشانی لب لعلین وسمه کش ابروئے دلبری - بکج ادائی تیغ غمزه دلفریب سرمست خمخانهٔ وصال - بجوش حسن سراپا زیب آهو گر چشم غزالان دشت خطا و ختن - به تازه پیرائی چهرهٔ خوبی غیرت افزائے نسرین و نسترن - بشیوهٔ ناز محبوبی گلگون پیرهن لخت دلهائے غم سرشته - سرور باعث موفور عاشقان در آتش حرمان برشته - صیاد بدام و دانهٔ زلف و خال - خنجر قاتل آشفتگان بابروئے روکش هلال - سرو سیمین جویبار ناز کرشمه

[1] MSS. B has دستش • [2] MSS. B and C have لقبش •

باندازِ دلربائی و گل رعنائے بستان سرائے محبت بطرز زیبائی - شمشاد بالائے بدلاویزی - سهی قامتے بفتنه انگیزی - رنگین عذارے بخط عنبرین برچهره غالیه بیز - سنبلاین موے بر یاسمین رخسار مشک ریز • طاوس رفتار سرا صحن چابک خرامی - بتے چون نورسان چمن بنازک اندامی - شانه کش زلف مسلسل بدلربائی - سرو رفتار جویبار زیبا ادائی - بابادے سرخوش نشاء ذوق - گلے تر دست گردانیدن اوراق شوق - زلف سپارهٔ[1] از مصحف رخسارش - خال نقطهٔ [2] از صفحهٔ عذارش - خنده نمکینی تازه خراش زخم لخت جگر - لب شیرینی که کام در ثنائش شیرین تر از شکر - بوسه از لب دلبری - عارضے بمسلس دست شوق نیاوری • دلهائے نگار را سرورے - چشمان انتظار کشیده را نورے - عندلیبے خوشنوا - محبوبے دلربا - گوهر درج والا گوهری - جوهر آینهٔ خوش منظری - نازکین بدنی - همگی در رنگ و بو یاسمنی - عشوه گرے - غمزه باز پری پیکرے • نظم :

بتے خوش پیکرے زیبا ادائے
بزیبائی جهان را دلربائے
ز نخل قامتش صد فتنه بنیاد
غلام کمترینش سرو آزاد
صفا چون سینهٔ آینه سانش
که حیران چشم مردم در میانش
لبش آب حیات تیره روزان
دو زلفش هندوے آتش فروزان
خرامیدن ز ناز دلربائش
غرض انداز خوبی زیر پائش

[1] MSS. B and C have سیاه • [2] MS. A has لفظ •

چون تلاطم بحر شوق را نهایتے- و تموج دریائے عشق را غایتے نبود- شیدایانه بادائے رسوم تهنیت اهل نشاط صرف توجهه مے فرمودند- و از تخت نشینی عار- و در کوئے عشق به بوریا گزینی افتخار اندوختند- و لختے به بجا آوری مراسم این گروه ستم پژوه دل دیوانه را از دست داده- از دست آن سمن ساعدان بچوب گل تادیب میکردند ●

مدتے هنگامهٔ عیش و نشاط گرمي یافت- و در باده نوشي و مے خوری دقیقهٔ از دقایق فروگذاشت نشد- رنگین وضعان و شیرین طبعان دربار نیز به تجرع اقداح دراز دستي بکار برده- از لطف این شهریار ذخیرهٔ انبساط بسیار اندوختند ●

چون در سپاهگری ید طولي دارند- همیشه چوب بازان لاهور را روبرو طلب داشته- تماشاها را رواج میدادند- و بزر بخشي و انعامات خاطر هریکے را از جوانان نگه میداشتند- و نیز درین سال الهي بخش نامي از گروه علاقه بندان در چوب طرفه ماجرائے بر روئے کار آورده- که لفظ "آفرین" بر زبان در افشان گذشت ●

في الحال وضع او را سپاهیانه دیده- در اندک زمانے توپخانهٔ کلان بتحویلش داده- بمیان الهي بخش کمیدان اشتهار نموده ممتاز فرمودند ●

چون مقدمهٔ تعشق این بانوئے جهان به نورجهان بیگم که در پیشین زمان در عهد جهانگیر باد شاه ولد اکبر باد شاه نسبت سرکار والا مطابقت پذیرفت- گاهے سوائے نامش بر زبان نمیرفت- و سکهٔ والایات مسخره بنام نامیش نیز روائي گرفت[1] ●

---

[1] Some of these coins both gold and silver and believed to be issued under the influence of Moran are preserved in the Lahore Museum. These coins are popularly known as *Arsi-wali mohar* and *Moran-shahi sikka*. For detailed description see Catalogue of Coins in the Lahore Museum, by Charles J. Rodgers, Part II. pp. 185, 187 and 188. Calcutta 1894.

حقا- که درین ایام هرگاه تائید کردگار یار- و امداد پیران سرکار فیض مدار نمیبود- سلسلهٔ سلطنت ازهم میگسیخت ●

اما بصورت پرستي مشغوف بوده- در معنی ایزد دوستي را مطالعه میفرمودند- و از مجاز به حقیقت راه میبردند- و ازین جاست- که جریده- بے آن که بعموم آمرا اطلاع رود- معه آن محبوبهٔ دلربا بارادهٔ غسل سری گنگا جی نهضت فرمودند- ذهاب و ایاب سیزده روز بعمل آمد- و یک لکهه روپیه بصیغهٔ خیرات و مبرات در اخراجات رسیده ●

صاحبان کمپنی انگریز بهادر از سیر این آهوئے صحرائے جهانگیری سخت برخرد- خود آشفته از صاحبان صدر به بیخبری مخاطب شدند- و از دگرگونگی در عالم دگرنگی معذرتها آوردند ●

چندے بطالب و تقسیم سپاهیان پرداخته- و بعد ازان از سیر دوآبه و جالندهر- در ماه مگهر شهر پهگواره را تسخیر فرمودند- هوشیارپور نیز در تحت و تصرف رسید- و قلعه بجواره که در تحت سنسار چند بوده آن را بحوزهٔ ضبط در آوردند- و یک ضرب توپ از جے سنگه کنهیه گرفته در سری امرتسرجی خیام یورش برافراختند ●

ضرب توپ کلان[1]- که ثانیش در فرح آباد پنجاب نیافته اند- از پسر گلاب سنگهه بهنگی طلب فرمودند- چون بخود داری به براهین و حجج برآمد- بر مزاج اقدس ناگوار گذشت- بصدمات سواران بلا جوش دود از نهاد روزگارش برآورده- در عین باران مادرش را نیز حکم اخراج دادند- و تصرف خود در آن معبد سترگ نموده- و جبین نیائش بسری هرمندل جی سوده- ادرارات باشندگان و خدمتگاران آنجا را مضاعف ساخته- حکم به تهذیب و تذهیب آن سجده گاه زمان و زمانیان دادند ●

---

[1] This refers to the famous "Zamzama" popularly known as *Top-i-Bhanghian*, at present placed on a raised platform in front of the Lahore Museum.

باب پنجم

وقائع سال یکهزار و هشتصد و شصت - مطابق سال یکهزار دو صد و نوزده هجری - و مقدمه جهنگ - و از سوانح آن سال فرخنده خصال * 1803 A.D.

چون ارواح طیبهٔ سلاطین عدالت کیش جلادت کوش در جلباب لاهوت دستپرورد صنعت جمیل ایزد جایل اند - در حینیکه سپهر کجباز سنگ تفرقه انداخته - پروین جمعیت مردم را بنات‌النعش سازد - داور دادار از غایت بیمثالی ودیعت لطف خود را در وجود تمثالی آشکار نماید - و از صلح کل نهادش را برائے جمعیت پریشان خاطران غمگین خمیر مایهٔ فضل و کرم گرداند - و دشمنان آن دولت را در زاویهٔ خمول آوارهٔ نکبت - و حاسدان مخالفت اندیش او[1] را در نواخانهٔ ناکامی گرفتار بلا و مصیبت و نائحهٔ آفت و حسرت فرماید - و رضا جویان آن درگاه و خیرخواهان آنجناب را پایهٔ سریر رفعت بر طاق سپهر نهاده - باتفاق جمیع امورش را انتظام بخشد *

معروض سریر خلافت گشت - که حاکم جهنگ طریق خود رائی سپرده - علم نخوت میافرازد - پلاٹن جدید معه هر دو پلاٹن نجیبان و توپخانهٔ خاص را حکم آن طرف شد *

جنگے واقع گشت که دلها خون گردید - و جهانها بموقف تلف رسید * آخر تاب مقاومت در خود نیافته - رو بگریز آورد *

[1] MS. B omits او *

حکم والا بتاراج و غنیمت آن ملک - که هریکے از رعایا در کجروی مثل روزگار بود - شرف اصدار یافت - نهنگان دریائے شهامت شمشیرها آخته - بر سر متمردان تاخته - دمار از روزگار آن اشرار بر انداختند *

حاکم آنجا بے دست و پا شده - حاضر حضور - چون تمرد و تسلط ازو دور یافتند - بجاگیرے و خدمتے مامور ساختند *

و نیز در خلال این سال فرخنده فال چند مردم هندوستان بترتیب قواعد انگریزی بعرض آوردند - چون در صفوف بندی و بنادیق پیوندی اعجاز بر روئے کار آوردند - تماشائیان حرب دوست را - تو گوئی روح عیسوی در قالب دمید - و از جناب فلک قباب حکم نگهداشت ملازمان جدید رسید *

باب ششم

وقائع سال یکهزار و هشصد و شصت و یک - مطابق سال یکهزار و دوصد و بیست هجری مقدس - سال ششم از جلوس میمنت مانوس - و از صادرات آن ایام فرخنده فرجام * 1804A.D,

چون مشاطۀ ازل وجود این پادشاه ذی‌الاقتدار را بزیور خرد آراسته رخ احوالش را غازۀ افروز اقبال و چهرۀ بجنس اداے جاه و جلال[1] چهرۀ اقبالش را بانوار کمال روشن - و رخسارۀ دولتش را بلمعات فیض پرتو افگن ساخته - بنا برآن اوراق منتشرۀ فوج جمعیتش را بتوجه والاے خویش انتظام داده *

سرکار والا از دارالسلطنت لاهور حرکت فرموده - در شالا مار به بهجت و کامرانی خیام عز و احتشام افراختند * لختی باستغناے گل و شور بلبل محو خالق جزو و کل گشته از بعضے مفسرین استفسار معنی شالا مار فرمودند *

چون در سرزمین جهنگ - که من اعمال صوبۀ لاهور است - لفظ مار را بر زدن تعبیر کنند - و لفظ شالا بر ذات کبریا بندند * سخت برخود لرزیده - تفأول بد براے خلق الله پنداشتند *

مردمانے - که از این معنی آگاه بودند * عرض داشتند - که لفظ شالا در ترکی بمعنی فرحت - و لفظ مار بمعنی مقام است * چون

[1] From رخ to جلال exists only in MS. A.

شاهان ترکمان وارد هندوستان شدند - همان " شالا مار " در هر خطۀ دلنشین احداث نموده - تجدید کردند *

سرکار والا از غایت حداثت فرمودند که: " چون نادر شاه افشار - (دور ازین زمان) در سرزمین پنجاب علم ستم برافراخته - " چغد قدم و غم عام " - تاریخ خود در ورود هند یافته بود - در وقائع او - که میرزا مهدی میر منشی تصنیف کرده - همین باغ را بلفظ شعله ماه موسوم نموده * با وصفیکه - کار شعله سوختن منسب نموده * غرض ازین که - اگر درین عهد نام این شهلا باغ کرده شود - نزدیک چشم هندیان و ایرانیان برعایت نرگس بسا مقبول خواهد بود * "

تمامی پنبۀ عادت از گوش برآورده - بدین رسائی طبع آفرینها خوانده - بسمع رضا إصغا نمودن - و همگی بلغاے فصاحت شعار و فصحاے بلاغت دثار بر طلاقت ضمیر صفوت تخمیر تحسین نموده پے به معانی حقائق بردند - و ازین پیش راقم‌السطور نیز به اذعان فرمان والا بوده - نام این باغ خواهد نوشت *

بعد از چندے بسوی امرتسری جی تشریف برده - بطواف سری هر مندل جی شرائف کونین اندوختند *

و در آنجا حاضری سپاه گرفته - سردار دیسا سنگه مجیٹیه را چار صد سوار - و هری سنگه [نلوه] را از خدمتگاری معزول نموده - بخطاب سرداری و بهزار هشتصد سوار و پیادۀ جرار بر نواختند - و حکمان سنگه چمنی را داروغۀ توپخانۀ خورد - و دو صد سوار و پیاده بخشیده - غوثی خان را توپخانه کلان تفویض و بالطاف دوهزار سوار مستفیض فرمودند - و روشن‌خان و شیخ عبدالله هندوستانی را در فن کمیدانی ماهر دیده - دو هزار

1 Mirza Mehdi, whose full name was Nizam-ud-Din Muhammad Hadi-al-Husayni as-Safawi, is well known as the author of جهان کشاے نادری and درۀ نادره * See *Ind. Office Lib. Cat.*: No. 412 and Beale's Dictionary of *Oriental Biography* p. 230.

نجیب و بابو باج سنگه را بعزت قریب فرمودند- و بهاگ سنگه مراڑیوالا را پانصد سوار و پیاده و جاگیر- و ملکها سنگه [تیپوریه] را در راولپنڈی هفت صد سوار و پیاده- و نوده سنگه را بنظامت بعضے مکانات مامور و چهار صد سوار و پیاده و جاگیر پرگنه گهیپ- و عطر سنگه پسر فتح سنگه دهاری را رساله دار پانصد سوار و پیاده- و سردار مت سنگه بهّرانیه را پانصد سوار و پیاده- و سرداران مان را چار صد سوار و پیاده- و دیگر سرداران عموم را دو هزار سوار- و کرم سنگه [رنگڑ] ننگیه را صد سوار عنایت نموده- بجاے فتح سنگه کالیانواله دل سنگه نهیرنه و تعین نموده- جوده سنگه سوریان واله را سه صد سوار و پیاده- و نهال سنگه اٹاری والا را پانصد سوار و پیاده- و گربها سنگه را یکهزار سوار و پیاده داده- هریکے را بخطاب سرداری سرفراز و به جاگیرات فراوان ممتاز ساختند[1] ٭

1. A detailed account of the Sikh *Sardars* upon whom military honours were bestowed will be found in the pages of the "Chiefs and Families of Note in the Punjab" by Sir Leppel Griffin.

The names of the Hindustani Officers, Ghous Khan, Roshan Khan, 'Ibadullah and Babu Baj Singh, occur in the Pay Rolls of the Regular Army of Maharajah Ranjit Singh. The earliest Pay Rolls preserved in the Punjab Secretariat are dated *Katik—Mangh*, 1867 (Oct. 1810—Jan. 1811), where Raushan Khan and 'Ibadullah is each shown to have commanded an Infantry battalion, the strength of their respective units being 622 and 550 men including non-combatants. The monthly salary of these officers, as shown in these rolls, is Rs. 60, each. For the description etc., of the Pay Rolls, see my Catalogue of the Khalsa Darbar Records *Vols. I.* and *II.* published by the Punjab Government.

[از] جسا سنگه پسر کرم سنگه دولو- و صاحب سنگه خلف گوجر سنگه [بهنگی]- و چیت سنگه فرزند لہنا سنگه بهنگی- و بهاگ سنگه اهلووالیه- و پسران نار سنگه حاکم چماری- قریب ده هزار سوار و پیاده- و نکیان و سردار کنهیه پنجهزار سوار و پیاده- و از سرداران نکه چار هزار سوار و پیاده- و از راجایان کوهستان پنجهزار سوار و پیاده- و از سرداران دوابه هفت هزار سوار و پیاده- در رکاب والا حاضر است ٭

باب هفتم

وقائع سال یکهزار و هشتصد و شصت و دو- آمدن جرنیل لیك صاحب بهادر- و جسونت رائے هولکر- و بعضے کوائف آن سال بهجت اشتمال* 1805A.D.

چون او تعالی شانهٔ کسے را تخت و تاج و سکهٔ عظمش را در چارسوے عالم رواج دهد- ایفاء عهد مرکوز خاطرش باشد- و انتظام سررشتهٔ محبت مانوس طبعش بود* باهمه راه ایتلاف مرعی داشته- هر کدامے را بالطاف و عنایت سرافراز سازد*

مهاراجه جسونت سنگه هولکر- قریب دو لکهه سوار و آتشخانهٔ مالا کلام- معه جمعیت بسیار- که از خود همراه داشت- بملازمت والا اختصاص یافت- و کومک جهت شکست سرکار انگریزی درخواست نمود* هنوز مقدمهٔ جواب و سوال بود که: لیك صاحب بهادر- معه دو کنپوے خاص و افواج سوار و توپخانهٔ آتشبار- آنروے دریاے بیاس متصل جلال آباد- خیام عزیمت افراشت*

و وکلاے معتمد انگریزی روانهٔ سرکار نمود که: "چون بناے مودت و موالفت و محبت و مخالصت پیش ازین بوساطت منشی یوسف علی خان مربوط و مستحکم است- نظر بر رسوخ مصافات بدخواه انگریزی و دشمن مقهور دولت خالصه جی خواهد گشت- و به تردید تمام

شهرهٔ افاق بوده- قلادهٔ بندگی در گردن خواهد کشید- و اگر عیاذاً بالله جناب مهاراجه صاحب را نقض عهد مرکوز باشد- مفصلا اعلام رود- تا کوائف آن به کم و کیف معروض صاحبان صدر نموده- ازین مقدمه اغماض- و بآن دولت فیاض سپرده آید*"

حال را مرقوم فرمودند که: "چون دولت شهریاران والا شکوه همیشه ملاذ و معاذ عالمیان است- نظر بر رفاه هر یکے از عوام بجور فلک مجبور پناه کسے خواسته طالب امان میباشد- چون بین الدولتین مغائیرت را دخل نیست- و ازدیاد این دولت در اصل ازدیاد آن دولت است- کسے که باین دولت پناه آرد- هر چند ظاهراً لفظ "کومک" بر زبان راند- اما در معنی پناه او پناه طرف ثانی میشود- پس نقض عهد را- که زوال ملک و ملکیت را عشر عشیران کافی است- نسبت باین دولت ابد مدت نسبت نمودن چه تصور کرده آید؟ و این دانش و فرهنگ راچه خیال کرده شود؟ خدا شاهد حال است- که از ابتدائے جهانبانی نگهداشت سخن سنجیهٔ رضیهٔ این دولت خدا داد بوده است- و از آنجاست- که به یمن همین دستاویز شگرف متمردان روے زمین گروها گروه جبین افروز انقیاد و بر اقبال دولت سگال ما مبارکباد دارند- حالیا صلاح دولت ما عین صلاح آن دولت است که: "الصلح خیر" که عبارت از آنست- مرکوز خاطر باشد- مشارالیه و صاحب بهادر- هر دو یکدل باشند- و اگر خواهش آن دولت آواره ساختن او از حدود این دولت است- نظر بر روابط یکدلی ها و مسافر نوازی و مهمانپروری- که آئین مختصهٔ این دولت خدا داداست- در چند روز جبراً و قهراً متحاشی شده- او را بآرزوئے آن صاحب بهادر مطابقت داده خواهد شد"*

چون مضمون حضور را جرنیل لیك بهادر بگوش آورد- هوشش

از دماغ خیرباد گفت- و بر نیت حق طویت و نگهداشت عهد سرکار والا آفرینها خوانده- در عالم پر گوئی یک گونه انفعال کشیده- نوشت که: "هرچه اقتضائے رائے سرکار والا خواهد بود- همان رضامندی سرکار کمپنی است"[1]۔

چون راجه جسونت رائے- معه جمعیت بسیار- مستعد پیکار- و از قالب عنصری بیزار بود- و پند و نصائح- که آویزهٔ گوش جهانداری بوده- پیکر جانش[2] را مجلی- و از فرار و خود رنگی مخلی نمودند۔

هولکر چون راه اعانت مسدود- و ارشاد سرکار والا را موجود- و حوصلهٔ خود را مفقود دید- اطاعت را ذریعهٔ رستگاری- و صلح را به طفیل این خدیو کشور جهانداری مایهٔ فضل[3] باری دانسته- اختیار داد۔

سرکار والا نگهداشت ناموس و تخلیهٔ بغض و عداوت را از سینهٔ حکومت گنجینهٔ لیک صاحب بهادر باقسام نموده- مشارالیه را بخلعت گران بها و بعضے تنسوقات این جهات را نیز ضمیمهٔ عنایات فرمودند۔

چنانچه درین سفر میمنت اثر جد بزرگوارم پنڈت بخت مل- معه مالکم صاحب بهادر- که به نیابت لیك صاحب بهادر ممتاز بودند- و نیز باستصواب صلاح دید و تقریب باز دید قریب و بعهد تشریف همراهی داشتند۔

[1] In this connection Ranjit Singh is reported by his Court Chronicler Sohan Lal, to have narrated an interesting story to Captain Wade. In order to arrive at a proper decision whether the Sikhs should help the Marhatta Chief Jaswant Rao or the British they sought the guidance of their Holy Book—*Granth Sahib* by drawing lots in its presence and acted accordingly. (*Vide* Sohan Lal *Vol.* II p. 60, and *Vol.* III, Part I p. 64.)

[2] MS. B has جانش while A and B have حالش۔

[3] MSS. A and B have فصل۔

چون مالکم صاحب بهادر از بدوِ طلوع نیر جلی الظهور خالصه جی استطلاع کرد- اصلاً از دانایان همرکاب کسے از عهدهٔ آن بر نمیتوانست آمد- لا جرم بجناب اقدس شان استمنا کردند۔

چون از علمیت و نیروئے طبیعت هرچه می نگاشتند- شایان بود- و نیز کتاب طلسم شکرریز- و باغ با بهار- و لوئی نامه از نتائج-طبع اقدس- بملاحظهٔ اخبار و از غائت اشتهار حاجت باظهار ندارند۔ بناءً علیه کتاب سنگیه نامه[1] را نیز مشروحاً تحریر فرمودند- و ازین جاست که- راقم السطور بتحریر آن نپرداخته- که تکرار قصه نفرت بار آرد- خاصة جائے که- بزرگے بد آن صرف طبع نموده باشد- تا باین کودک ناشسته رو چه رسد- که مکرر آنرا بر نگارد۔ خلاصهٔ مدعا آنکه- مالکم صاحب بهادر آن کتاب را بنام خود بسته- منقوش الواح نموده- بسواد هند فرستادند۔

[1] The MS. is preserved in the Library of the Royal Asiatic Society at London bearing No. LXXXV. *Vide* Catalogue of Persian MSS. by Morley.

Another copy entitled خالصه نامه is in the British Museum. *Vide* Catalogue by Rieu *Vol* I. p. 294.

Malcolm in his 'Sketch of the Sikhs' acknowledges the use of Bakhta Mal's Manuscript, in a foot-note on 'Sketch of the Sikhs' p. 4 reprinted Calcutta 1846.

I understand from Diwan Somer Nath B. A., the great grandson of the author that of the remaining works of Diwan Bakht Mal, he has, so far, come across only a copy of (*Bagh-ba-Bahar*) in a big collection of Persian Manuscripts in his possession.

باب هشتم

وقائع سال یکهزار هشتصد وشصت وسه- مطابق سال یکهزار و دوصد و بیست و دو هجری مقدس * 1806A.D.

چون دارائے جہان سلاطین والا شان را بخلعت سرافرازی مخلع- و توقیع اقبال خواقین عظام را بطغرائے کشور کشائی موقع ساخته- از افضال خود آرزوهائے ایشان را بروفق تمنا سر انجام بخشد- و دایماً آنہا را در کنف حمایت داشته- از عوارض و امراض لاحقه نگهدارد *

ایلک صاحب بهادر از عالیخدمت رخصت یافته- روانه شدند * حضور والا- بموجب عرض سردار فتح سنگهه اهلوالیه- مقدمهٔ اجاره را از حاکم جهنگ شمرد نموده- شصت هزار روپیه به تحصیل او داده- نیک و بد آن ملک را نیز متعلق باو نموده- بخلعت فاخره از جناب اقدس رخصت دادند *

سرکار والا از پئے گوشمالی زمینداران بغی اساس- و نیز بغسل سری کتاس نہضت فرمودند *

چون قلعهٔ میانی مضرب خیام عز و تمکین گردید- عارضهٔ تپ لاحق مزاج وهاج- و نقاهت بدرجهٔ دامنگیر شد- که چند روز از معرفت حضار بصر بصیرت را خیرگی و چشم جهان بین را نصیب اعدا تیرگی رو داده بود- آخر بمعالجین جواهر و تصیدهائے متواتر قوت دماغ و دل- و رفع مواد صفراوی بمسهل بہم رسانیدند *

چون فضل الہی بتائید- و صحت عنصری مزاج پدید آمد-

در دل پژوهش عجزه و فقرا و اهل مراقد و معابد سعیٔ موفور فرمودند- و ساحت دارالسلطنت لاهور را به قدم میمنت لزوم رشک ارم ساخته- هسلی- که موسوم بشاه نهر است- در شهلا باغ انداخته- بعمارات شکست و ریخت از دامان عنایت گنج فراوان ریختند *

و چندے بعیش و عشرت گذرانیده- داد عاشقی دادند- و دمے آن یار وفادار سرمایهٔ صبر و قرار را از آغوش اقدس رها نفرموده- از نظارهٔ نوخیزان بهار و پردگیان گلزار چشم قدرت نگر برهم نمی بستند- و بچنگ و چغانه گوش انداخته- ازان زهرهٔ فلک فریب ترانه هائے موزون مے شنیدند *

چون طبیعت بسر حد اعتدال رسید- سفر آن روئے آب ستلج گریبان عزیمت کشید * کوچ عفت نشین صاحب سنگه پتیالیه را با راجهٔ خود نوعِ فساد و جنگ درمیان آمده بود * عرایض استمداد مشارٌ الیها وغیره کوائف کومک بمقابلهٔ نذر یک لکهه [روپیه] بحضور آمدند *

اول لودهیانه- بزمیداورش دباغت ؟ داده- به بهاگ سنگه تفویض فرموده * از راجه جسونت سنگه نابهیه زر نذرانه گرفتند *

درین اثنا صاحب سنگه تبه کار پرده نشین خود- که مقدمهٔ پرده دری را مستعد بوده- وا رسیده- و دیگر خانه خرابی ها دریافته- پیش ازان که فوجے از بهادران نامزد آن سواد گردد- و طرفه شورشے درآن سر زمین پدیدار آید- از عهد شوهری نکول کوچے خود بآن زن مردانه سرشت قبول نموده- مع رضا نامه بجناب والا عرضداشت نمود *

چون برگشتگی عهد درین درگاه بار هلاکت آرد- و فسخ پیمان سرمایهٔ فلاکت گردد- فی‌الفور جمع از شجاعان اژدر صولت بنواحی پتیاله رسیده- رانی را بایفائے عهد پیغام نمودند * بانوئے پتیاله چون

مقدمه دگرگون و قوت معارضه در خود نیافت - مالت جواهر بقیمت هفتاد هزار روپیه - و بقیهٔ اجناس ابریشمی داخل خزانهٔ خاص نمود - و خلعت بست و یک پارچه و سپر و شمشیر و جیغه - که از پادشاهان قدیم رسم مستمرهٔ آن راجهٔ ذی شان بوده - عنایت فرمودند *

و ازآن جا بعرضداشت رانی سدا کور ارادهٔ دارالسلطنت لاهور فرموده - دمار از اهل جور برآوردند *

چون بظهار رانی مذکور - بطن قدسیهٔ عصمت توام سرکار مهتاب کور اولین پرده نشین عفت حضور پرنور - بار گوهر شهوار خلافت داشت و سرکار والا را همیشه به تولد فرزند سعادت توام تعلق خاطر بود - و قاصدان سبک خرام به طلوع دو نیر نور - اعنی دو فرزند مبارك ظهور - چشم اقبال حضور برافروخته - بنوازش و عنایت موفور قرین بهجت لامحصور گشتند *

بموجب ساعت سعید کلان را بکنور شیر سنگه - و خورد را بکنور تارا سنگه موسوم فرموده - قوایم دولت دیرپاے رانی سدا کور را استحصان افزوده - به اداے نذر درسری امرتسرجی رخ اقبال برافروختند *

و از آنجا بے اعتدالی‌هاے قطب الدین خان و فریاد عاجزان معروض گردید - اولاً ازنظام الدین خان سخنان چند بر زبان درفشان گذشت - وفوجے از دلاوران نامزد گشت *

چند سردارن نقد جان نثار و افواج فیروزی اقتدار در سه ساعت در حصار علم تهوری بلند ساخته - بتدبیر فتح سنگه کالیانواله تصرف کردند *

چون مقدمهٔ دستار سردار مذکور درمیان قطب الدین خان بود - قلعهٔ ممروث و آن نواحی بقدر یک لکه روپیه بمشارالیه عنایت فرمودند - و بجا آوری خدمات و حاضرباشی را تعهد گرفتند - و آن ملک را در

طلب تقسیم سپاه تجویز - واز آنجا قلعهٔ دیپال پور تسخیر نموده بکنور کهڑك سنگه جی عنایت ساختند *

و از همه سرداران پیشکش گرفته - بسمت ملتان علم جلادت برافراخته - از قلعدار آنجا هفتاد هزار روپیه گرفته - خلعت دادند *

و بعد ازاں بلاهور تشریف آورده - و از آنجا بآن روے آب ستلج قصبه جگرانوان - که راجپوتان داشتند - بتصرف آوردند - و چهل هزار روپیه از سردار فتح سنگه اهلوالیه گرفته آن ضاع را[1] بدو ارزانی داشتند *

و از راجه جسونت سنگه نابهیه - و راجه صاحب سنگه پٹیالیه - و افغانان مالیر کوٹله - و بهائی لعل سنگه کیتهل والا - و گوردت سنگه و کرم سنگه شاه آبادیه - و اهلیهٔ گور بخش سنگه مالک انباله - و بهگوان سنگه بوریه واله - و جوده سنگه کلسی معه سرداران آن حدود - نذرانه تا سرهند گرفته - هریکے را از آنها بخلاع فاخره عز امتیاز بخشیدند *

در خلال این حال متانت قلعه نراین گڈه و نخوت راجه ناهن معروض باریابان دولت شد * حکم حضور پرنور به تسخیر آن صدور - و سردار فتح سنگه کالیانواله برسر عسکرے مامور شد *

حصاریان در خود داری کوشیده - در اول وهلهٔ بشبخون سرداران عظیم الشان و موهن سنگه کمیدان و سردار دیوان سنگه بهنڈاری را از لباس حیات عاری ساختند * تعمق خندق و نابلدئی آن صحرائے لق و دق باعث تلف گروهٔ ظفر ماصق گردید[2] *

فوجے قاهره برائے تادیب آن گروه شقاوت پژوه مامور ساخته - بضرب اتواپ پنبهٔ غفلت از گوش قلعگیان برآوردند * چون حصاریان مقابلهٔ فوج ظفر مدار - بند خس و خاشاک بمقابلهٔ بحر ذخار دیدند - از غایت

---

[1] MS. A omits را *

[2] The Maharaja lost in this engagement altogether about 400 men in killed and wounded. *Vide* Muhammad Latif's 'History of the Panjab' p. 369.

هراس زندگی خود را در فرار قرار دادند* قلعه مفتوح شد- و بسردار فتح سنگه اهلوالیه عنایت فرمودند*

وجوده سنگه کلسی- معه زر نذرانه و اسپ تازی نژاد- سعادت رکاب بوسی دریافت* زر نذرانه را بمشار الیه معاف- و اسپ قبول فرمودند- و از رنجیت سنگه زمیندار منولی بیست هزار- و از گوپال سنگه حاکم منوماجره و سردار هری سنگه ریتروالہ- ده هزار بخزانهٔ عامرهٔ رسید[1]*

درین اثنا معروض والا گردید- که تارا سنگه راهون واله را قالب آخشیجی بر گسیخت* از دریائے ستلج عبور- و نوشهره را محصور فرمودند- و گندا سنگه صافی را- که مس وجودش بنظر کیمیا اثر فی الجمله طلائی شده بود- و حوصله اش به نمکحلالی مطابقت نداشت- بصواب دید بعضے نا پیش بینان- به نیابت آن روے ستلج مامور فرمودند*

و هشتاد هزار روپیه از زمینداران دوابه مشخص نموده- تحصیل جاری خود بدولت داخل شهلا باغ گردیده- مواد شادمانی مهیا فرمودند*

---

[1] Sohan Lal States that the total amount realised was Rs. Forty One thousand *i.e.* Rs. 30,000 from Gopal Singh and Rs. 11,000 from Hari Singh. *Vide Vol.* II p. 66.

باب نهم

وقائع سال یکهزار و هشتصد و شصت و چهار- مطابق سال یکهزار و دو صد و بیست و سه هجری مقدس- و واردات آن ایام*

1807 A.D.

از آنجا- که بهار پیرائے گلستان نشا و تکوین این پادشاه کشور کشائے را بر سریر ریاست نشانیده- تاج خسروی بر سر نهاده است- همیشه معاندان دولتش را بساغر امید لبریز بادهٔ اندوه والم- و دشمنانش را پشت قوت خم گردد*

دیوان محکم چند سعادت حضور دریافت* زخمے- که از ناقدردانی صاحب سنگه بر دل دیوان مذکور چون ناسور شده بود- بمرهم مراهم خسروی اندمال پذیرفت- واسپ و زنجیر فیل و علم و قلم عنایت فرموده- به یکهزار سوار جرار بر نواختند- و جاگیرداران دوآبه را- که قریب یک نیم هزار سوار بود- در تبیعت او گذاشتند- و چهل هزار روپیه از سرکار والا بدیوان مذبور مرحمت شد- و ده هزار روپیه از پرگنات وصول نموده- پانصد سوار دیگر' نگهداشت نموده* درآن سرزمین از شجاعت دیوان تهور کیش افسانه هاشد*

چون دل سنگه کاکو را مالیخولیا در گرفت* [حضور] احمد آباد مور چال- و بعد سه ماه خلاص فرمودند*

از سری امرتسر جی روانه پتهانکوت شده- دیوان محکم چند را سرعسکر قرار دادند* قلعه را فتح- و چهل هزار روپیه از سردار جیمل سنگه

طلب کردند • بعد از دو روز از دریاے راوی عبور- و نواحی شهر بسوهلی براه کوهستان مخیم شد •

درین سال بشن سنگه کلال و موهر سنگه لمان از بعضے مقدمات متوهم گردیده- از دنیاے ناپایدار دل گرفته شباشب آنروے آب ستلج عبور نموده- روانهٔ شهر بنارس شده- چندے در آنجا بیاد الهی جبهٔ نیاز بر افروختند • سرکار والا چون نقد شان بے غش یافتند- و عرائض انکسار بملاحظهٔ اقدس رسید- چیت سنگه پورش را بکمیدانی برنواختند[1]- و راجهٔ بسوهلی حاضر شد- شانزده هزار روپیه مقرر و هشت هزار معاف نموده- هشت هزار روپیه وصول فرمودند •

و نیز در آنجا وکلاے راجه سنسار چند و امر سنگه تهاپه دولت بار یافتند • خلاصه:— راجه سنسار چند- آنکه پنج لکهه روپیه گرفته کومک فرمایند • همیقدر گورکهه ها در عدم کومک پذیرا نمودند • سرکار والا قلعه کانگڑه را سوال کردند • راجه قبول نه نمود • نذرانه از گورکهه ها گرفته از کومک باز ایستادند •

1. The author leaves us in the dark as to what made Bishan Singh and Mohar Singh entertain some doubt regarding the safety of their person and retire to Benares in the British territory. However, we learn from Sohan Lal why they lost the confidence of the Maharaja. Both of them were deputed by Ranjit Singh, as his confidential agents to confer with the British authorities at Shahjahanpur on the subject of his proposed visit to Hardwar (1807 A. D.). After a short conference with Mr. Elphinstone they came to hold the view and communicated their opinions to their master that there was no risk if the Maharaja proceeded there without a large military escort. This course, however, was not approved by Raja Bhag Singh, maternal uncle of Ranjit Singh and he threw out a hint that ever since the appointment of Diwan Mohkam Chand these men had become disaffected and therefore were no longer worthy of confidence. The Maharaja accordingly, dropped his idea of visiting Hardwar and Mohar Singh and Bishan Singh soon fell into disfavour. (*Vide* Sohan Lal *Vol.* II. pp. 69-70). Sir Leppel Griffin gives 1813 A. D. as the year of Bishan Singh's retirement to Benares (p. 308 *Vol. I.* Lahore 1909).

Chet Singh must obviously be the son of Bishan Singh, as Mohar Singh had no son of that name. Further we are told by Sir Leppel Griffin (*Vide Vol.* II. p. 154) that Mohar Singh's *jagir* was confiscated and the command of his contingent of seven hundred horse was given over to Gurmukh Singh.

و از آنجا قلعه سانبه را مسخر نموده- بکفور کهڑک سنگه جی عنایت فرمودند • و باز بسیالکوت مورچال بستند • در هفت روز بتصرف اولیائے دولت در آمد[1] •

درین اثنا صاحب سنگه گجراتی- معه اسپ و ضرب توپ- حاضر خدمت گردید • خلعت پنج پارچه و اسپ بدو مرحمت شد • و به پلس خاطر دیوان محکم چند- که بے سابقهٔ جرم مال و منالش بحوزهٔ ضبط در آورده بود- در باب استرداد ارشاد فرمودند •

و دل سنگه نهیرنه برائے تحصیل نذرانه و تادیب متمردان تا دریائے اتک مامور- و دیوان محکم چند را براے جالندهر دوابه حکم حضور پر نور شد • پنجاه هزار روپیه از زمیداور دوابه گرفته- مکان جیمل سنگه کنهیه را متصرف- و بلاقي چک به گربها سنگه عنایت فرموده- چندے در دارالسلطنت لاهور متوقف گشتند •

و دیوان محکم چند نخست بر رسولپور تاخته- از قطب الدین خان محمودیه اسپ و نذرانه گرفته- و قلعهٔ دهرم کوت و ماڑی تصرف نموده- براے بلولی سرهند عازم شد •

[1] Sohan Lal gives a more detailed account of the capture of Sialkot *Vol.* II. pp. 67-61.

باب دهم٬

1808 A.D. وقائع سال یکهزار و هشتصد و شصت و پنج - در بعضے سوانح - و رسیدن دیوان بهوانیداس و دیوان دیویداس پشاوریان - و بستن حد دستور فیما بین سرکار والا و انگریز *

چون پادشاهان بلند مرتبت را خالق جهان براۓ آن آفریده که بانتظام سلسلۀ جمیعت پریشان دلان روزگار پردازند * بناء علیه از آنجا که نیت حق طویت این خدیو خدا آگاه در مصالح جمهور رعایاست - بهرجا که عنان عزیمت مصروف داشته - با نصرت و فیروزی معارک جانستان را فتح نموده - متمردان را تارک نخوت نگون و فرق اقبال واژون میسازد *

غوثی خان را حکم والا به نفاذ پیوست که: قلعۀ شیخو پوره را مسخر نماید * مشار الیه از آنجا - که در چابک روی آتش دستی داشت - از اژدر دهان بهرام صولت غریب غلغله در نهاد قلعگیان انداخت * قلعه مفتوح - و بکنور کهرک سنگه جی عنایت فرمودند [1] *

آخر ماه بیساکهه سنه الیه - وکلاۓ انگریزی براۓ تشئید مبانی مصادقت - معه بعضے تحائف آن سواد - شرف بار اندوخته * پنجهزار روپیه را خلعت و تحایف گرفته رجع القهقری - و تعمیر گرهند

[1] Prinsep says that Dewan Mohkam Chand was put in command of this expedition, which is obviously wrong, since the Diwan was at this time engaged in another campaign at Makhowal. For a more detailed account of the siege see Sohan Lal *Vol.* II. pp. 70-71. We learn from him that even the heaviest artillery of Ranjit Singh had failed to make an impression on the strong walls of the fort when fortunately one of the garrisons came out and treacherously disclosed the weakest spot for firing.

گده را - که در راه سری امرتسرجی از معمار طبع اقدس به نهایت پختگی هوشرباۓ زمان و زمانیان است - معاینه کرده - بهرتپور ثانی نام نهاده - در انگلستان روایت کردند *

حکم والا بنام بابو باج سنگه و جسا سنگه بهنگی و قطب الدین خان ممدوتیه به شش هزار سوار جرار - اداۓ زر نذرانۀ دارالامان ملتان صدور - ناظم ملتان در اداۓ زر تساهل را کار نه بسته - برسانیدن آن قصور نه نمود - و بعد از سه ماه لشکر مامور شرف حضور اندوخت *

دیوان محکم چند شش لکهه روپیه از دوآبه گرفته - حاضر مراتب خدمت گذاری نقش نگین خاطر عاطر گردانید * بهائی لعل سنگه و راجه بهاگ سنگه - معه نذرانه و تحایف - شرف حضور و باقتباس انوار فیوض قدوم میمنت لزوم سرمایۀ سرور موفور یافتند *

درین سال دیوان بهوانی داس پشاوری معه نقد و جنس یکهزار شرف بار - و بخلعت دیوانی افتخار اندوخت - و اخبار ولایت بحضور اقدس گذرانید * چون شاه شجاع الملک سر مختارالدوله را بعلم ستم افراخته - ولایت کابل را پاک رفت و روبے ساخت - بهوانی داس که بنابر تحصیل معامله از نواب محمد خان زمیداور منکیره - از جانب وزیر مامور بود - سخت لرزیده - راه نجات جست * نواب محمد خان پۓ آن شد - که دیوان بهوانی داس را محبوس بحضور شاه فرستد *

بصواب دید عالیجاه سکندر خان خاکوانی - که از اعزۀ افغانیه - و در دانائی و پیشبینی همچو او در آن سرزمین کم بهم می رسد - بفحواۓ آنکه * ع

که هم سیخ بسوجا بود هم کباب *

قرار گرفت - که زر معاملۀ ناداده را داده قرار داده - قبض دیوان مذکور را گرفته - روانۀ ولایت کرده آید - و در ضمن آن بطریق

حیرت و حسرت معروض کردہ شود - که اگر ازین پیش سه روز اطلاع میشد - این دزد عیار را مغلل و مسلسل روانهٔ خدمت کردہ می آمد ٭ درین صورت موجب نیکنامی ها خواهد بود ٭

نواب مذکور دیوان مذبور را روانهٔ لاهور - و دیوان بشرف حضور حضور بزم خلافت استسعاد یافت ٭

و دیوان دیویداس نیز بعد از چندے در این سال - معه پور گیان خود و برادر شیرعلی و اسپ نذر حضور گذرانیده - سرافرازی اندوخت ٭

منشی کرم چند - که در خدمت بشن سنگه کلال در خدمت مهر بوده - بر خدمت مهر مستقل بوده - دفتر پد شاهی را رونق پدید آمد - نانک چند و سلامت رائے سررشتهٔ دفتر را بسته - بحضور گذرانیده - مورد آفرین شدند ٭ منشی کرم چند نیز در دفتر قرار گرفت[1] ٭

بعرض رسید - که امرسنگه مجیٹه را غارت کرده - او را از نظر انداخته جبرا مال صرافان را استرداد - و از حرکت لاعیه اش ناشاد گردیند ٭

پنجم ماه بیسکهه قصور مخیم اقبال شد - و افواج ظفر امتزاج از هر طرف فراهم - و در عرصه جلادت از تهوری علم افراز شده - در آنجا چندے بسیر و شکار پرداختند ٭

1 Before the appointment of Bhawani Das as head of the Finance Department (1808 A. D.) Ranjit Singh had no *daftar* or regular system of accounts at Lahore. The revenue, which amounted to about 30 lakhs of Rupees, was managed by Rama Nand, the famous banker of Amritsar. Rama Nand also held the octroi of Amritsar and farmed the Salt mines of Khewra. Bhawani Das organised a pay office for the troops and a Finance Office, and of both these he was made the head. Karm Chand was transferred to the office and appointed as 'Keeper of the Seal' during this year on the retirement to Benares of his previous master Bishan Singh Kalal.

Nanak Chand was previously in the service of Dal Singh of Wazirabad. He was the elder brother of Diwan Sawan Mal.

در خلال این حال متکلف صاحب با چار صاحبان انگریز بطریق وکالت برائے گرمی هنگامهٔ یکجهتی حاضر شده - سه زنجیر فیل بعماری طلا کار و اسپ و جواهر و پارچهٔ ابریشمی وغیره تحائف و نفائس ولایت انگلستان با نامهٔ متضمن اتحاد - و بملازمت سریر والا استسعاد یافت ٭ چنانچه از سرکار والا خلعت هفت پارچه و زری در وجه مهمانی و مکانات برائے بود و باش عطا گردید - و بعد از چند روز معه تحائف این دیار رخصت انصراف بخشیدند ٭

سرکار والا در ماه اسوج از دریائے ستلج عبور - و اسپ و نذرانه از فیروز پور گرفته ٭ در فریدکوٹ ورود - و قلعه را فتح کرده به محکم چند عنایت ٭ قلعه ودهنی را تسخیر فرموده - معه تعلقهٔ پتوکی به رانی سدا کور - که مکان آبا و اجداد او بود - بیست و دو هزار روپیه نذرانه گرفته مرحمت - و در مالیرکوٹله رسیده - و یک لکهه روپیه گرفته - افغانان را بحکومت آنجا برقرار داشتند ٭

و پرگنه سانیه را تصرف کرده - گوربخش سنگه مالک انباله را بدر ساختند ٭ گندا سنگه صافی را - که از ضعش اندکے گفته آمد - با پنجهزار سوار و پیاده مسلم - و خود در شاه آباد بوده - از راجه صاحب سنگه نذرانه گرفته - خلعت پنج پارچه و فیل و اسپ عطا فرموده دارالسلطنت لاهور بقدوم فیض لزوم رشک ارم فرمودند ٭

چون گندا سنگه صافی پا از جادهٔ اعتدال بیرون کشید - چشم زخمے بدین دولت خدا داد رسید - که راجهائے آنروئی آب ستلج از حرکات لاطایلش سخت بهم برآمده - رخ بسرکار انگریزی آوردند - و تاب تاراج و غارت هر سال نیآورده - زحمت را واقعی نهاده - از مرگ مفاجات نجات یافتند ٭

متکلف صاحب باجازت صاحبان کلکته دو کمپنی خاص بشهر سرهند فرستاد * و کرنیل لونی اختر با سه پلاتن و پانصد سوار گوره و چند اضراب توپ در پرگنه لودهیانه باستدعاے راجه بهاگ سنگه رسیده - کرایه زمین رسانیده[1] - طرح چهاونی انداخت *

چون این معنی معروض سرکار والا گردید - به تدبیر دیوان محکم چند آنند سنگه وتالیه را به اخبار نویسی آنروے آب ستلج قرار داده - حد دستور دریاے ستلج مقرر - و این طرف نیز چهاونی و فوجے از بهادران متعین گردید - و از سرکار انگریزی خوشوقت راے [کائیسته] به اخبار نویسی رکاب والا مامور گشت *

---

[1] The district of Lodhiana was conquered by Ranjit Singh from the widow of Rai Ilias and bestowed on his maternal uncle Raja Bhag Singh of Jind. Bhag Singh now gave it over to the British for establishing a military post for compensation of Rs. 500 per mensem. (Panjab Government Records, *Vol.* II. p. 120: Lahore A. D. 1911).

باب یازدهم

وقائع سال یکهزار و هشتصد و شصت و شش - بکرماجیت - مطابق سال یکهزار و دوصد و بیست و پنج هجری مقدس - که فتح کانگره و تصرف قلعجات باغیان - و آمدن جمعدار خوشحال سنگه بحضور اشرف - وغیره مدارج آن سال میمنت اشتمال عبارت ازان است مرقوم کلک بدایع نگار میگردد * 1809A.D.

درین دیرکهن رسمے است پاستانی - و درین بتکدۀ دیرینه آئینے است قدیمی که هرگاه خداوند زمان و زمین و داراے کهین و مهین ازمۀ اختیار انام و اعنۀ جنایب عوام بدست برگزیدۀ خود - که سزاوار تاج و تخت و شائستۀ اقبال و بخت باشد - بسپارد - زمان و زمانیان غاشیۀ المتثالش بردوش کشیده - و جهان و جهانیان هم آغوش انقیاد فرمانش بوده - دمے نکشند - که مخالف حکمش باشد - و نفسے راست نزنند - که درآن خلاف رضائش بود - و اگر مرجومے ارادۀ فاسد مخالفتش را بخاطر آرد - و بچنین و چنان اویخته - بمخادعت سد راه اسعاف وانجاح مرامش گردد - آخر به وبال و نکال ابدی ماخوذ بوده - در محوطه حیرانی افتد *

مصداق این مقال احوال خسران مآل راجه سنسار چند است - که همیشه به ثعالب خدعتی کار فرموده - درپے بد اندیشیها بوده - خود

را در سلک خیراندیشان حضور پرنور قرار میداد - و بباطن کجروی و خودستائي را گرمي داده - از بد خواهي باز نمي ایستاد - سرکار والا که جاسوس القلوب انام اند - به تۀ کارش وا رسیده - و گفتارش را با کردار موافق ندیده - همیشه مکافات آنرا بوقت معهود بادافراه هنگام موعود منحصر میداشتند *

چون امر سنگه تهاپه گورکهه به جمعیت پنجاه هزار سوار و پیاده و دو ضرب توپ به تسخیر قلعه کانگره مستعد شده - طرح سنقاق انداخت و بغلغلۀ خمپاره قلعگیان آواره و بیدلی پیراهن تهور شان را پاره پاره ساخت - وکیل راجه سنسار چند معه اقرار تصرف قلعه بشرط مدافعت گورکهه ها از حد آب - چون معه تحائف کوهستان دولت بار اندوخت و عریضۀ راجه را از نظر اقدس گذرانیده - و راجهائے کوهستان انهدام بنیان راجه را از دست گورکهه ها منظور نداشته - نیز وکلاے بلاغت اندیش فرستاده - سفارش کردند - در بارگاه خاقانی عز قبول یافت *

خود بدولت افواج را فراهم آورده معه جمعیت فراوان و عساکر بے پایان - پٹهانکوٹ را مخیم اقبال فرمودند * و از راجه جسروٹه و نور پوریه زر نذرانه گرفته - و در سری امرتسرجی تشریف برده - مشرف شدند - و آداب نیاز بجا آورده سر بر آستانۀ نیاز سودند *

و بعد از حصول دولت دیدار و اسراف ایثار اعانت شکست آن اشرار فجار درخواست نموده - بر سر گورکهه ها ریختند و آنها از داعیۀ این خدیو جمشید منزلت مانند بید برخود لرزیده - سپر تهور انگنده - با یک سر و دو گوش در صدد هزیمت شدند *

سرکار والا براے تصرف آن دژ آسمان شکوه با راجه درمیان نهاده - استمزاج نمودند * راجه افسانه هاے صاحب قرآن ثاني نورالدین

محمد جهانگیر پادشاه غازی و تصرف خود را از عهد چغتائی درمیان آورده - بغائے آن را بقیل و قال وا گذاشت *

سرکار والا فسخ پیمانش را بحکمت عملي درجۀ بروز نداده - چندے را از لشکریان حکم به حصاریش دادند - و المورده چند نیز با پدرهم آغوش - و از بادۀ "مَنْ حَفَرَ بِئْرًا لِأَخِيهِ فَقَدْ وَقَعَ فِيهِ"[1] مدهوش افتاده - آخر نجات خود را در سپردن قلعه دیده - حکم بسپاهیان و متعینان قلعه فرستاد * اندرونیان دفعیۀ گورکهه را شرط سپردن قلعه درمیان آورده - استمهال چند روزه کردند *

سرکار والا حکم بقتل و نهیب گورکهه ها داده - دود از نهاد آن آوارگان بر آورده - بسیارے را آوارۀ ملک عدم - و بقیة السیف در قلعۀ مالگده متواری و حصاری شدند * قلعگیان از قلعه دست بردار - و تصرف سرکار دولت مدار بقرار واقعي انجام پذیرفت *

بعد از بندو بست آن قلعۀ آسمان رفعت - که جلا لاے طبا طبائي در شش فتح جهانگیری اند کے از متانت آن مرقوم کلک متانت سلک نموده - حاجت بیان این راقم السطور - که استعداد آن منشي صدر الصدور بفحوی: اَلْفَضْلُ لِلْمُتَقَدِّمِ - بمراحل دور است ندارد - مور چال بقلعۀ مالگده نمودند * گورکهه ها چون اخراج از آنجا سوائے بباد فنا دادن هستي خود ندیدند - یک لکهه روپیه را فدائے آبروئے خود نموده - باین روئے آب جون عبور کردند[1] *

دیوان محکم چند را برائے وصول زر نذرانۀ رایان کوهستان مقرر نموده * راجه سنسار چند را معه پسرش خلاص - و دیسا سنگه مجیٹهه

[1] Sohan Lal gives a very detailed account of the capture of Kangra as well as of the subsequent Gurkha-Sikh collision Vol. II. pp. 85-90.

را بقلعه داری کانگره - و قبض و بسط آنجا اختصاص دادند - و از آنجهانی شدن زوجه بگهیل سنگه - قلعهش در تصرف آورده[1] - در سری امرتسرجي ناصیهٔ حال بر افروختند - و هر یکے از امرائے عالیشان رخصت اسائش داده - خود بآن یار وفادار بتجرع اقداح ارغواني و بادهٔ ریحاني پرداخته و در فیض و اسراف کشو دند *

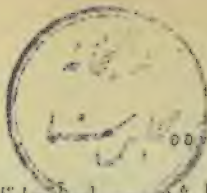
در ماه ماگهه بارادهٔ ملتان از سری امرتسر جي کوچ کرده - بنه و اغروق جوده سنگه [وزیر آبادیه] را - که بمرض استقسا در گذشت - بحوزهٔ تصرف در آورده - بادائے لکهه روپیه [گندا سنگه] پسرش را سر افراز کردند[2] *

و برسر گجرات رفته - صاحب سنگه را آوارهٔ کوهستان ساخته - نیابت آن ملک بخلیفه نوردین حکیم تفویض * بعد از چندے زُنّار بندان آن ضلع هر چند در دفعیه خلیفهٔ فرشته طلعت سخنانیده - دور از کار و اصلاً در آن مقبول کردگار یافته نشود - چنانکه بفتراک خلیفه نه بستند - سرکار والا این همه از افترائے آن اشرار نابکار پنداشته - باعتراض پیهم رخصت نمودند - و خلیفه را باز بایالت آن ملک خداداد سرافراز فرمودند *

و از آنجا که گو شمال زمیدار جهنگ - که از دو سال بغي ورزیده - به سپهدار کابل مراسلت داشت - مطمح النظر اقدس فرموده - او را با پسرانش پا بزنجیر کرده - بنه و بارش بحوزهٔ تاراج - و فیل و

[1] This refers to the town and fort of Hariana, at present, in Jallandhar district.

[2] Sohan Lal says that the Maharaja had demanded Rs. 2,00,000 in the beginning but on the earnest representations of Ganda Singh the amount of the *nazrana* was reduced to Rs. 45,000 *Vide. Vol.* II. p. 95.



مال و اسپ و جواهر داخل سرکار شد - و از آنجا قلعدار خوشاب را - که بعد از ده روز جنگ سر نیاز فرود آورد - معاف فرمودند *

درین اثنا وکیلان شاه شجاع الملک و شاه زمان والیان صوبهٔ کابل و پشاور - که از دست محمود شاه و فتح خان وزیر بجان آمده بودند - در حضور حاضر شدند - از گل محاکات شان استشمام رائحهٔ ملاقات فرمودند * ازینطرف نیز خوشابی مل را با پنجهزار سوار شائسته و خلعت و فیل همراه داده - مراعات استقبال بجا آوردند -

چون هر دو شاه والا جاه از دریائے اٹک عبور کردند - بطریق شاهان ذی اقتدار ازین سرکار دولت بار آرائش دربار شد * و به تکلف تمام اتفاق ملاقات افتاد * بعد از داد و ستد تحائف از جانبین مقالات دوستی بمیان آمد * در رعایت مهمانی از چنان میزبانی سراپا قدردانی با عنایت لطف و مهربانی دقیقه فروگذاشت نشد *

شاهان بمدد افتتاح قلعهٔ ملتان مواد یکجهتی را ضمیمه ساخته استمداد کردند * ظاهراً بپاس خاطر شان اردوئے ظفر قرین مامور ملتان - و در راه از سرداران نکه زر نذرانهٔ فراوان گرفته - بقلعه مور چال کردند * گرانی آنچنان سر بشورش برداشت - که شکمها چون تنور تافته و شکل نان اصلاً نیافته * عطر سنگه دهاری را به سور هنگ قلعگیان ساغر هستی لبریز گردید *

چون از صدمات اضراب توپ گوش قلعگیان کر - و ناظم از بے بندو بستئ گردید - یک لکهه هشتاد هزار روپیه نذر گذرانید - و نیاز نامهٔ ناظم بحکم اشرف بموجب رخنه بندی عهد ظاهری بوالیان کابل ارسال یافت *

و از آنجا - که بکوچهائے متواتر بدار السلطنت لاهور شهلا باغ را زیب بهار افزو دند * درین ایام همت سنگه جهلیوالیه از راجه جسونت

نابهیهٔ رنجیده - بملازمت رکاب اقدس سر افرازی یافت * او را علاولپور جاگیر کرده - از عذوبت گفتار بمصاحبت بر نواختند *

چون رانی مهتاب کور را سررشتهٔ انتظام قالب آخشیجی گسیخت - رانی سدا کور را دلجوئي فرموده - بتیام نورالعین تهنیت فرمودند - و بسر زدن حرکتی از جوده سنگه[1] وزیرآبادیه تمام ملک در تصرف خود آورده - طرفه بندوبست را بنیاد نهادند *

درین سال قدرت پروردگار غریب نواز بروے کار آمد - که جوانے زیبا روئے نے برهمنے خوشخوئے - در اثناء قواعد پلٹن دهونکل سنگه کمیدان باچهرهٔ منور در نظر اقدس بجلوه در آمد * چون بازوے بهمني و توان تهمتني در هیکلش نمودار بود - بخدمت گذاری انتظار - و بعد از چندے از شرف ملت خود زیب اقتدار افزوده - از بهیه بخطاب خوشحال سنگه جمعدار دادند - و از غایت اعتبار دمساز شبانروزی ساخته - پاسداری خوابگاه نیز بذمه اش نهاده - بچوکي و پهرهٔ حضور خاص مامور فرمودند *

چون مشار الیه از قریه ایکری من مضاف انیربند سردهنه واقعهٔ هندوستان بطلب روزگار درین سرکار رسیده - اعزاز یافت - البته در رعایت احوال برادران تازه وارد توجه گماشته - در وابسته بروزی سر مو تفاوت نکرد * چنانچه تیج سنگه نامي را برادرزاده مشار الیه را بخطاب سرداری معزز ساخته - عسکرے کنپوے معلي بنامش قرار یافت[2] *

[1] This is obviously a mistake. Joddh Singh died in the previous year and it was his son Ganda Singh who was confirmed by Ranjit Singh (See page 54 *ante*.)

[2] Both Khushhal Singh and Tej Singh gradually rose to very high positions at the court of the Maharaja. For a detailed account of their life and services see "Chiefs and Families of note in the Panjab."

باب دوازدهم

وقایع سال یکهزار و هشتصد و شصت و هفت -1810A.D. در کیفیت بعضے محاربات و امداد - معه دیوان محکم چند - و بسمت کشمیر جنت نظیر - و رفتن شجاع الملک شاه و آواره شدن در ملک بیگانه *

چون ایزد کارساز در پردازش کارهاے این خدیو عالمگیر است - همیشه از نهان خانهٔ غیب امرے [1] بظهور آرد - که باعث افزوني مدارج جهانباني و موجب ارتقاء مراتب کشور ستاني باشد *

دل سنگه کاکو - که مدام خیال بد اندیشي در سر داشته - دیگ سوداے خام مے پخت - و بمالیخولیا در گذشت - هتو خسر پورش که به فرزندی برداشته بود - در تسکه علم خود سری بر افراشت * چون سر گفت و شنود نداشت - سرهنگان جانگزا به آسیری اش مامور - و او در حالت رقه برقیه بحضور رسیده - در زمرهٔ اسراء محصور گشت *

و باگه سنگه آهلوالیه را - که بخبث باطن موصوف بوده - ظاهراً چون قبضهٔ شمشیر دم از دستیاری میزد - و باغواے خود سران کوهی پرداخته - مخفیاً چون خنجر بخونخواری کمر میبست * ملازمان والا هر چند بنصائح و پند رهنموني بشاهراه هدایت و مانع زبوني آمدند * اما از یافه سری دماغ تا آني بخود پرداخته - فرخدیو گیهاني در خاطر نیآورده - فارغ البال مے زیست *

[1] MS. B has که here which is not quite grammatical.

از پیشگاه خداوندی حکمی نافذ بغضبناکی صادر شد - که جمعی از نهنگان بحر شهامت بر جمعیتش تاخت نموده - اسیر - و عیال و اطفالش نیز پا بزنجیر گشتند - و ملک و مالش بحوزهٔ ضبط [آمد] *

بهادر سنگه از غایت ربط دو لکه روپیه را جمع بسته بنظر انور گذرانید * چون جرایم باگه سنگه قابل عفو و آثامش لیاقت صفح نداشت - بعد از چندے بر صفحهٔ حالش رقوم غریب نوازی کشیده - به ادرار مدد معاش بر نواختند *

راجه سلطان خان - که مرز بوم بهنبر از عهد باستانی در پاسبانی خود داشت - و مردم کوهی به ایالتش آبا عن جدٍّ سرنگون داشته - بخدمات جان نثاری میپرداختند - باین دولت خدا داد نوعے حسد بهمرسانیده - سنگ راه مترددین ممالک محروسه میشد * پنجهزار سوار و پیاده - بتادیبش مامور فرموده - و محکم چند دیوان را نیز تائیداً از قلعه فلور طلب داشته - بهمگی راجان کوهستان فرمان حاضر باشی صادر شده * قلعه منگلا که متانتش بر دژ نیلگون چرخ قهقههٔ خنده میزند - معه پنجاه قلعهٔ دیگر محصور - و راجه جمون و راجه سلطان خان نیز به نذر مبلغ چهل هزار روپیه بلا قصور در حضور رسید * هر یکے را بقدر و منزلت افتخار بخشیده - خود بنفس نفیس بر کوه کتلس بر آمده قلعه کوسک و بکهاله تصرف کردند *

درین اثنا بعرض رسید - که شاه زمان پور تیمور شاه احمد شاه درانی از قندهار شکست فاحش یافته - فرار و در قلعهٔ عاشق متصل جلال آباد متحصن گردید * محمود شاه برادر حقیقی شاه زمان - بوزارت فتح خان - تعاقب کرده - قشون غلزئی را بوارو بگرفتاریش روانه نمود *

افغانان به پے بسراغ وا رسیده - شاه زمان را چون ایاز آویزهٔ بندگی در گوش کشیده - بنظر محمود شاه آوردند * محمود شاه حقیقت اخوت عینی را وقعي ننهاده - بچشمانش میل نیل کشیده - عبرت اُولي الابصار افزوده - بر سر اُولکاے پشاور آمد *

شجاع الملک شاه - که در پشاور رایت خود سری افراشته - بسواد و بنیر و تیراه و بجور دم فرمانروائي داشت - از هیبت محمودی لرزیده - به پناه سرکار والا در پنڈی - معه پردگیان و بیگمان خزید * سرکار والا پناه داده - مانع نیامدند * و براے دفع محمودی - معه اُردوے معلے نیز نهضت فرموده - به محمود شاه سر راه کشمیر - که در تصرف عطا محمد خان پور مختار الدوله بود - بستند * محمود شاه معارضهٔ ظلمت با نور دیده - از مقابلهٔ سرکار والا معاودت به کابل نموده - بخود داری مردم آن سر زمین را اطلاع داد *

شجاع الملک شاه پرده نشینان خود را در پناه خدیو زمان گذاشته - خود بهواے شاهي باز در پشاور رسید * جهانداد خان قلعه دار اٹک - باشارهٔ عطا محمد خان ناظم کشمیر - در پے گرفتن شاه بوده - چون شیر بصید آن سید ولایت صرف اوقات مینمود * آخر بثعالب خدیعتي بحمایت افاغنه قابو یافته - بر سر شاه رسید * و شاه گریخته در حجرهٔ تنگ و تاریک خزید * جهانداد خان آواز داد - که "اگر زندگي مطلوب است - بر آمدن را بر خزیدن ترجیح داده - به گلگشت جنت نظیر کشمیر چندے اوقات بسری باید نمود - و اگرنه - چون از بیرون آتش داده میشود - بکشاده پیشاني داخل جهنم باید شد" * شاه از جامهٔ اشایشها تن بقدیر اسیر آن گروه با تدبیر شده - در کشمیر رسید *

سرکار والا چندے از احوال این خود سران آگاهی یافته - ملک خود را از چنگ این سر خامان سرشت در آمان داشته - داخل قلعهٔ

دارالسلطنت لاهور گشتند * دیوان بهوانی داس به تنسیق معاملهٔ رایان کوهستان کَمَا یَنْبَغِی را رسیده - به پیشگاه خلافت استسعاد یافت * هریار سنگه پوربیه از ضخامت جسمی موجب خندهٔ پنجابیان لاغر گردیده - بنظر اشرف نیز رسیده - کمیدان گشت - و بسیارے را از سنگهان فرمان شد - که بترتیب قواعد انگریزی بیاد گیرند * بدلدهی و دلداری نو واردان غربت گزین پورب زمین توجه گماشته - از انعامات توانگر ساختند *

درین ایام آدمان سردار جیمل سنگه کنهیه بـه شگون شادی و نقور آن - در ماه ماگهه سمبت ۱۸۶۸ یکهزار و هشتصد و شصت و هشت - دولت بار و بعنایت خسروی سرمایهٔ افتخار اندوختند * سرکار والا نیز از منجمان باریک بین بوالدت نامه آن تجویز را تطابق داده - مسلم و پذیرائی فرمودند *

باب سیزدهم

در بیان شرایف توجهات اقدس در پرورش فقرا - و استیصال اعدا وغیره - سال واردات یکهزار و هشتصد و شصت و هفت و از جلایل کوائف آن ایام بهجت التیام * 1811A. D.

چون نکیان در حجرهٔ شاه مقیم بر شاه عبدالرزاق و شاه دین دست تصرف دراز و بنائے تطاول آغاز ساختند - حضور والا آبرو را بسرکه توش فرموده - دیوان محکم چند (را) معه کنور کهرک سنگه جی برائے ضبطی فرستادند - و چیزے نذرانه بخدمت آن خدا مشربان اینز پوست فرستاده - بر دلها نشیندند - و آن ملک را موجب استدعائے با با بیدی صاحب سنگه جاگیر کردند *

چون سردار علی شاه پور والا قدر آن سادات عظام لوائے شجاعت بر افراخت - بعضے بد طینتان نابکار و آلودگان لوث نفس بد کردار با دا صاحب را بر آن آوردند - که تالب او را بشکرند * چون قابو یافته نمے شد - آخر بِلَطَایِفِ اَلحِیَلْ گرفتار - و بهزاران مضرت او را بردار آوردند - و آن ملک اِلَی اَلآنْ در تحت اولاد با با صاحب است * (بیت) :—

بمردی - که ملک سراسر زمین   نیرزد که خونے چکد بر زمین

بعرض رسید - که جالندهر به خیالات فاسده در سر و بکینه آوری مایل شور و شر است * بعد از تادیب و تنبیه نکیان - با فوجے بے پایان دیوان محکم چند را روانه فرمودند - و پس از پانزده روز زمیندار آنجا

قرار - و چند قلعجات دیگر نیز بتصرف اولیائی دولتمدار در آمد * شهر پتی و هیبت پور علاوهٔ الطاف ایزد تعالی شد * دیوان مذکور معه هدایا ز زر موفور شرف اختصاص اندوخت - و بخلعت فاخرهٔ و زنجیر فیل و قبضهٔ شمشیر و جیغهٔ مرصع سرافرازی یافت *

سردار ندهان سنگه کنهیه را - که از سرکشان بود - بتملق و چاپلوسی در قلعهٔ مبارک طلب داشته - شهر بند - و ملک او را در تصرف آورده - مستخلص - و وجهه او را مشخص فرمودند *

باب چهاردهم

در بیان کتخدائی شاهزادهٔ کنور کهرک سنگه صاحب بهادر - و چابک خرامئ شبدیز قلم در عرصهٔ تمهید سامان آن *

چون نشاء کثرت ناگزیر صهبائ وحدتست - و هنگامهٔ معیت مناقص بازار مغایرت تفرد خاصهٔ ذات یگانهٔ جهان آفرین است - و تجرد خلاصهٔ ذات خداوند معین * هرگاه عروس وجود تمثالی بمزاوجت روح تقرب یافت - بیمثالی حق صورت تمثل گرفت - و تفسیر: الانسان سری و انا سره مشهود خواطر اهل کشف و برهان گردید * در هنگامیکه معجن ازل درپئ خمیرمایهٔ بنی آدم بوده - اثبات الوهیت را لفظ الست بیان میکرد - و مقالات بیخودی میشنود - حواس خمسه را بعقول عشره اقتساب - و موالید ثلثه را به اربعه عناصر اقتراب بخشیده * جوارح سفلی را بارواح علوی اقتران داده اشجار آثار را به نسیم نتایج قوت اهتزاز بخشیده - تا معنی : "وحده لا شریک له" صورت ظهور گیرد - و یکتائ ایزد برحق نشان خاطر ارباب صفوت و صفا گردد *

ازینجاست - تاریخ بیست و یکم ماه مذکور - ساعت سعید استقرار - و درباب تهیهٔ سامان طوی به خانسامان دولتمدار حکم عالی اصدار یافت - و از لطف این خدیوانی اقتدار غربا و مساکین و خاکنشین و فقرا و محتاجین هر دیار را دامن امید پر از درهم و دینار * و خیرات و

مبرات را روز بازار - و نیسان مکرمت گهربار شد • و براهمه را بگوهر و زر سرافراز - و بعنایات بیغایات ممتاز فرموده • چار آقچه سراسیم ضمیمه الطاف فرموده - غبار کدورت خاطر هریکے را رفت و روب داده مضطربان بادیهٔ نا امیدی را سرمست بادهٔ نشاط و سرخوش نشاء انبساط گردانیده - رایان کوهستان را به شیرینیهاے تونا گون کام امید شیرین ساخته - فرمانروایان هر کشور را بخلعتهاے ثمین عز و تمکین بخشیدند •

هر که و مه از ادنی و هر خورد و کلان از اعلی - بعنایت والا مشرف گردید • و هریکے از سپاه نصرت آیات را کورتیهاے نبات و از گلبدن نیمهٔ شلوار و جیغه و کلغی طلا کار عنایت فرموده - از سرداران عظام و دیگر کار پردازان امور سلطنت و از والی کابل و ملتان و کشمیر و تهته وغیره ممالک محروسه بطریق تنبول نذرانه بموقف قبول رسید[1] • و امرا و وزرا بخلاع زرباف سرافرازی یافتند • و نواب داؤد لونی اختر نیز شرف بار اندوخت •

1 *Tambol* is a sort of marriage present. The practice of receiving such presents in cash from their friends and relations on the occasion of wedding of their sons and daughters is common among Hindu parents. The details of the amount of *Tambol* received by the Maharaja on this occasion, will be found in the Revenue Rolls of the Khalsa Government, for Sambat 1868, under the head of receipts :—

(*i*) *Kohistan* comprising the districts governed by the chiefs of Kangra valley, Rs. 50,000: (*ii*) *Ta'aluqat* *i.e.*, districts under the direct rule of the Maharaja, Rs. 35,775; (*iii*) *Sardaran* *i. e.*, chiefs or officers, Rs. 1,06,300 (*iv*) Army; Rs. 23,707-8-6; (*v*) *Ghorcharah* (irregular cavalry), Rs. 16,000, (*vi*) Bankers etc., Rs. 3,050, (*vii*) Miscellaneous Rs. 1205. Total Rs. 2,36,037. The details under (*viii*) *Sardaran* contain an item of Rs. 5,000 from Colonel Ochterlony. (See also Sohan Lal *Vol.* II. pp. 123-4).

مهمانی و ضیافت را سر و برگے پدیدار آمد • هجوم مردم غایت نداشت • و ازدحام خاص و عام را نهایت نبود • هرکسے از دیار خود رو بدرگاه والا آورده - سرمایهٔ افتخار ابد دریافت • ابواب نشاط کشاده - و اسباب انبساط آماده گردید •

از دارالسلطنت لاهور حرکت - و مجیّه مخیم اقبال و دولت شد - و از تخته هاے گلکار عرصهٔ صحرا زیب بهار گرفته • زهے تخته هاے رنگین - که گویا چمن چمن قطعهٔ بهشت را جداگانه کرده اند - و خهے کاغذ شنبلید گون - که بمنزلهٔ نطع زمین توان گفت - یا سنبل تراشیدهٔ مقراض تماشایان ندرت بین قدرت را فریب نشو و نما و از همانجاه بجا آورده • خوشا تخته هاے این چمن - که بجز آبیاری نشو و یافته - و از ضرر صرصر ایمن داشته - ازهار دلفریبش بخلاف غنچه هاے بستان تنگدلی را کار نفرموده - و از غایت رعنائی و زیبائی تاج صبر از فرق دانایان روزگار ربوده • هر طرف نقوش بدائع چنان کشیده که پیرکهن سال فلک در خواب ندیده - و مرغان قرطاسی بطمطراق اوراق برنجی گوهر ترانه سنجی در سلک منقار سفته - و از اهتزاز نسیم تماشایش گرد کدورت از سراے صحن خاطر رفته • لولیان خوشنوا بلبل و طاؤس وار به ترانه سنجی پرداخته - و بسان زهره نغمه هاے شادیانه نواخته • مثنوی :—

نمایان تخته ها هر سو چمن وار　　فزوده رونق هر کوی و بازار •
ز بادِ شادمانی در تبسم　　بزیبائی ربوده دل ز مردم •
شده سرسبز از موجِ نظاره　　منور کرده چشمِ هر ستاره •

آتش بازان در آتشبازی آتش دستی بکار برده - آتش غیرت در پردهٔ نیلگون سپهر انداختند • دستهٔ گلگلی بستاره باری در آن شب صبحے پدیدار

آورد - که گوئی فلک ستاره بار گوهر انجم نثار میسازد * و انار سفلی طرفه نورے در چشم تماشائیان افزوده که بتان نار پستان را که در نارستان حسن شعله تشویر مي انگندند - متوجه رنگ آمیزي خود کرده - از نار گلزار خلیلي بیاد داده * گل افشان کاغذي از صباحت عذار مهتابي گلها ریخت - که دامان زمین را از گلها چون انجم پر ساخته * چادر کاغذی از نور افشانی سطح زمین را چون کوه طور منور نموده - و چشم تماشائیان را به نظارهٔ آن روشنی افزوده * چراغان هر طرف بر لب بام مانند شمعهاۓ ستارهٔ روشن - و از لمعات آن سطح زمین مانند چرخ اخضر پرتو افگن * چراغدانها در فانوس بنور افشانی قرهٔ عیون مردم منور ساخته - و از رشک فروغش ماهٔ منیر را نعل دل در آتش غم گداخته * از غیرت ید بیضائي فتیله هایش آفتاب را خون شفق در دل نشسته - و از کثرت نور تاریکستان باطن واماندگان ظلمات حیراني پرتو حقیقت یافته * مشعل از بس فروغ دران شب گم کرده راهان غوایت را چراغ هدایت افروخت - و شمع لاله از غایت رشک آن در آتش حسرت و حیرت سوخت * (مثنوی)

چراغان آنچنان افگنده پرتو
که شد طاق از فروغِ آن مهِ نو
در و دیوار روشن همچو مهتاب
زمین را خلعتے از نطع سیماب
منور شمع هر سو بر لبِ بام
چو اختر بر سرِ چرخِ سیه فام

چون بفضل الهي مواد شادماني مهیا و اسباب طرب آراستگي یافت - مانند ابر از دست کرم بر سرهر نقیر و قطمیر دینار و درهم

ریختند - و خود بدولت داخل چتور گبتو - و مردم آن سر زمین را بسیم و زر برنواختند * سردار جیمل سنگه معه امیران همنشین بلازمت اشرف عز و تمکین یافت - و بطریق پیشکش پنجاه هزار از پیشگاه والا گذرانید * مبلغ پانزده هزار روپیه یومی ضیافتاً خانهٔ مهاراجه صاحب مقرر گشت *

نوشه از سواری نزول صعودی فرموده - داخل محل سراے - و پری رخان جادو نوا - پردگیان سرو قامت خوش ادا آن ساعت را بسعادت تفاول بر گرفته - و استهزا و طیبت را روز بزار داده - پهلوۓ آن مخدرهٔ رعنا جا دادند * براهمهٔ بید خوان بآئین شاستری - موبدان سواد دان بطرز هنروری - در وقت معین و هنگام مقرر - بنظر تسدیس آن ماه و برجیس را همقران نمودند *

جیمل سنگه در اداۓ خدمات براتیان کمر بسته - روز چهارم - که روز عشرت اهل ثروتست - بر سبیل جهیز از ابریشم و پشمینه - و گنج و خزینه و اسپ و شتر - و لعل و در - و غلامان پری پیکر - و پرستاران جادو نظر - و آلات طلا و ادوات سیم - و فیلان عظیم - با شان فخیم میدان لشکر والا را پر نمود - و صبیهٔ قدسیه را در معانقه نشاخته - خود دست بسته - بعجز تمام و انکسار مالا کلام - گوهر اشک نثار نموده - اینْ بیت بر زبان آورد :—

"سپردم بتو مایهٔ خویش را
تو داني حساب کم و بیش را"

سرکار والا غایت ما فی الباب او را دریافته - دلداری - و نقارهٔ شادمانی برنواخته - طیاری فرمودند - و بشوکت پادشاهی تمامی عساکر خورمی پژوه را حکم سری امرتسر جی نمودند * مادر مهربان

از قدوم آن دو نیر نور قرین مسرت لا محصور گردیده - تنگ بآغوش کشیده - بچنان روز نیک بشادی در شبستان دولت آزین بستند - و گل و بلبل را در چمن سور و سرور یکام دل بر گذاشته - حجرهٔ خلوت از گرد و غبار اغیار پاک رفتند *

مبحثاهای تهنیت شب زفاف و هنگامهٔ داد و دهش را رونق آلاف بظهور آمد - و بمعاضدان دولت سر افرازی داده - بشوق سیر و شکار لختی به نیزه بازی پرداختند - و عمل عمال رعایا دریافته - بهر یکے تخفیف و نوازش دربارهٔ برنا و ضعیف مبذول فرمودند *

باب پانزدهم

در بیان وقائع سال فرخ فال هزار و هشتصد و شصت و نه بکرماجیت - مطابق یکهزار و دو صد و بیست و هشت هجری مقدس * 1812A.D.

چون خالق بیهمتا را سزاے کردار هر نیک و بد همیشه مطابق قضا است - لهذا پادشاهان ذوی الاقتدار را - که آرای العزم آفریده - در تهیهٔ اسفار ایشان بسیارے را ظلمهٔ مکافات تاراج و نهیب - و جمع کثیر را از مظلومین شاب و شیب رفاه گونا گون دست بهم میدهد *

بناء علیه سرکار والا را از اخبارات کوهستانات دریافت شد - که راجهٔ کلو بهوتفت بر غرباے رعایا راه داد نمے پیماید * دیوان محکم چند باعانت راجه هاے کوهی رخصت آن سواد یافت * راجه سنسار چند بموجب حکم والا در تبیعت بوده - نیز بگوشمال اشرار مستعد گردید - حتی که برقاعه کلو فرارسیده - راجهٔ آنجا را بضرب خمپاره هاے آسمان گذار متزلزل کردند *

راجهٔ آنجا در مقابله زده بحیث المجموعی بجنگ پرداخت * بهادران شجاعت کیش بتقدیم خدمات سرکار والا کمر همت بر بسته - بر قاعه برآمده - آن صف نامردان را از جا بردند - و راجه روز دوم به دو لکهه روپیه نقد در خدمت دیوان آرزومند - و براے مستقبل در اداے خدمت کمربند - و از عهد پرورش رعایا سربلند گردید *

و دیوان آنرا قبول - و او را بخلعت و استمالت مشمول - و از بغض و عداوت نکول کرده - به تائیم عتبهٔ فلک شکوه موصول گشت * بخلعت و مالاۓ مروارید و جیغه و زنجیر فیل و اسپ نوازش اندوخت *

بصاحب زادهٔ بلند اقبال کنور کهڑک سنگهه جی بهادر حکم اشرف صدور یافت - که به تنبیه راجهاے ملک جمون و آن نواحی - که بصوبه دار کشمیر دمسازی دارند - پردازد - و به بهیه رام سنگهه که به اتالیقی مامور و از خوردی آن دولت صدر الصدور و سر عسکر لشکر موفور است نیز همین حکم قضا توام بنفاذ پیوست *

چون رام سنگه درآن سر زمین رسید - تصرف راجه منکوتهه دور کرده - بر ملک راجه سلطان خان تاخت * راجه در عهد خود دیده - و از احوال بهیه مطلع شده - لاچارانه بجنگ پرداخته - او را پس انداخت - و بهیه را ذلیل ساخت - و خود عرضی نیاز قدیم روانهٔ خدمت خدیو کشورگیر ساخته - بدلاسا فیروز مند - و بهیه باعتراضات پیهم ریشخند گردید *

دیوان محکم چند به انتظام آن ملک و پاساۓ اشرار و دلاسائی راجه سلطان خان دولت رکاب بوس اندوخت *

درین اثنا بعرض رسید که : پردگیان عفت شاه شجاع الملک جیره خوار عنایات اقدس اند - آرزو دارند که : چون محمود شاه بوزارت فتح خان از کابل حرکت و بسزاۓ وزیر خیلیان مستعد تسخیر کشمیر است - و اغلب - که بعد از فتح آن مکان شاه شجاع الملک را بر گرفته محبوس یا چشمش از حدقه بر آورده - روانهٔ ارک کابل خواهد نمود * اگر سرکار والا از اینجا حرکت کرده - سر راه کشمیر بر محمود شاه بستند - کشمیر در امان - و نیز وزیر فتح خان دست انداز ملک

این روۓ آب نخواهد گشت - و درصورت عزم مصممش به کشمیر اگر سرکار والا بعهد و پیمان شاه شجاع الملک را در حصهٔ خود قرار دهند - آن قطعهٔ جواهر کوه نور - که از خزانهٔ محمد شاهی بعامرهٔ نادر شاهی و از آنجا بدولت احمد شاهی و تیمور شاهی منتقل شده - و از عهد پاندوان کسے از جواهریان روزگار و سمساران نادر کار بقیمتش دست نکشاده - و بیک نظر ندوانیده - بپاداش این عنایت منتقل دولتخانهٔ خالصه جی - و نیز اثبات حقوق عظیم بر گردن دولت احمد شاهی خواهد گشت - و بطریق شواهد اخبار کابل نیز از بنظر انور گذشت *

سرکار والا بتامی توپ اندازان بلا ریز - و خمپارچیان صاعقه انگیز و سر عسکران تهور دثار و کمیدانان شجاعت شعار - و نهنگان بحر وغا - سنگهان جانفدا - حکم انتهاض اتک داده * از باروت و غله و گوالیل و گوله وغیره سامان جنگ از دارالسلطنت لاهور تا بدریاۓ اتک پل بستند *

محمود شاه بجمیعت افاغنهٔ بلا جوش - و قزلباشیهٔ قضا خروش - و کلاه پوشان کرجیه - و غلزیان لگریه - و فارسی زبانان الوار - و ترکان ایران دیار - در اولکاۓ پشاور ورود نموده - گودر مل دیوان خود را معه تحایف ولایت و نامهٔ سراپا مودت روانهٔ دربار خالصه جی کرده - ضمناً راه کشمیر را نیز ضمیمهٔ موالات ساخت *

سرکار والا فرستاده را دولت بار - و بعز امتیاز رخصت انصراف داده - یکے را از حضار معه بناۓ مصافات و بعضے هدایاۓ این جهات و مدعاۓ خود را - که عبارت از شاه شجاع الملک باشد - درمیان آورده - روانه عسکر محمودی فرمودند * محمود شاه آنرا متعهد - و در تنصیص و ترصیص طالب آن کومک گشت * سرکار والا دیوان محکم چند را ظاهراً بکومک - و باطناً بآوردن شاه شجاع الملک مامور فرمودند -

و نیز در عرض راه برسر اقبال کوه تمثال باهم تلاقی جانبین و اتحاد دولتین صورت بست *

محمود شاه بایلغار برسر عطا محمد خان صوبه دار کشمیر ریخته - و نیز بمددگاری دیوان محکم چند آنها را از جا برداشته - بشهر در آمد * عطا محمد خان نیز بجنگ پیش آمده بهیٔات مجموعی پاے مقابله افشرد *

چون کشتی خود را درآن ورطهٔ بلا انگیز مائل بتدویر - و لنگر تدبیر را گسستهٔ تزویر یافت - تن بتقدیر - پاے گریز پیش - از غایت اضطرار سر خویش گرفت - و کوچ و عیال همراه گرفته - بحمایت بعضے سرکشان جولکاے طریق خود رائی سپرده - بگریزپائی وارد پشاور و در هنگام عبور از آب لنڈه بجهانداد خان برادر خود - که بحراست اٹک مامور بود اعلام درباب سپردن آن قلعهٔ ثانی سد اسکندر بجناب خدیو دارا فربتاکید تمام نوشته - از راه بنگشات بایلغار وارد قندهار * و بشاهزده کامران - که از فتح خان بیزار - و در قتل آن نابکار مفتهز بوده - خود را بیقرار داشت - از احوال خود اطلاع گرفته - غلزئی بیغاره افغانی که گریخته را بمامن جاودان و تا جان و مال دریغ نداشتنی نست - ادا کرده - استمداد از آن شجاع نمود *

و فتح خان بارك زئی کشمیر را متصرف - و شاه شجاع الملک را بایفاے عهد بدیوان محکم چند سپرده - معه بعضے تحایف و نامهٔ یگانگیت طراز روانهٔ دربار خالصه جی نمود * دیوان محکم چند مظفر و منصور - برور اقبال سرکار والا شاه را در حراست داشته - بملازمت سرکار والا رسانیده - در دارلسلطنت لاهور بحویلي مبارك قرار داد سرکار والا اقرار بیگمان را معرفت دیوان بهواني - که نوعے از شاه دل پری داشت - درمیان آوردند *

شاه بلطایف الحیل گذرانیده - به لَیْتَ وَ لَعَلَّ میپرداخت * سرکار والا شادیخان کوتوال را به نگهباني برگذاشته - بهزاران شداید و مصائب شاه را از نقض عهد - که دخول جهنم و وبال و نکال آخروی درضمن آن منطویست - محفوظ داشته - بر کوه نور اعجوبه قدرت پروردگار ملحوظ فرمودند[1] *

کنوز کیکاوسی و دفاین دقیانوسی در جنب آن بسفاے نیرزند - و گنج قارونی و خزاین باد آورد شایگانی به پهاوے آن بجوے نخرند - سُبْحَانَ اللهُ تَعَالَى و تَبَارَكَ - که این چنین گوهر بے بها را محض بعنایات واقیه باین دولت بهیه انصافا تحویل فرمودند *

درین اثنا معروض اقدس گردید - که محمود شاه به نظامت محمد عظیم خان برادر فتح خان از قبض و تصرف کشمیر فراغ یافته - از راه پکهلی و دهنتوز وارد پشاور - و جهانداد خان را بدادن قلعهٔ اٹک اعلام نمود - و قاصدان جهانداد خان براے معاش و معاد مکانے طلب کرده - بسپردن قلعه اٹک بحضور سرکار والا رسیدند * سرکار والا ظاهر وزیرآباد براے وابستگانش مقرر نموده - بایلغار فوج را بدان طرف فرستاده - بر قلعه اٹك دستیاب شدند[2] * فتح خان ازین معنی در ورطهٔ حیرت افتاده - نامه مشعر مبایعت روانهٔ سرکار نمود *

سرکار والا جواب آن بدین مضمون زیب تحریر فرمودند که - چون

---

[1] This account of the acquisition of *Koh-i-Nur* by Ranjit Singh slightly differs from that given by other authors like Cunningham, Muhammad Latif and Sohan Lal.

[2] Ranjit Singh had to pay about one lakh of rupees to the Afghan garrison as their arrears of pay before they could be persuaded to vacate the fort. (Sohan Lal *Vol.* II p. 138.)

وزیر خیالیان اعدائے دولت نظر بر یکجهتی دولتین ازین دولت در بارهٔ شان نیز بدل مغایرت - و ازانجاست که - کشمیر از مخالف در تصرف آمد - و نیز قلعه اٹک بدلیل خانه واحدی گویا در قبضهٔ آن دولت است * اگر قلعدار اٹک از جملهٔ مخلصان آن دولت بودے - حقا که حرف جدائی برین دولت اطلاق یافتے * درین صورت اگر خیال دیگر در سر است - ازین سو اول پاس محبت و بعد ازآن در موقع خاطر هرگونه کوشیده خواهد شد - فتح خان از مطالعهٔ مضمون حکمت مشحون لختے از خود رفته - و بعد ازان بتحریک بخت نگون در چهچه اطراق نمود *

سرکار والا بهادران تهمتن تن و رستم صولتان بهمن توان را - با ضیغم دهانان اژدر صولت و با بسیاری سامان و دولت روانه نموده - مقابله فرمودند * دوست محمد خان برادر فتح خان در شمشیرزنی طرفه ماجرائی بظهور آورده - که با وصف توپ ریزئ پیهم از جان خود نیندیشیده - بر سر توپخانه رسید * تزلزلے عظیم در اُردوے ظفر قرین افتاده *

ازین طرف بهادران جان نثار نیز بفضل یزدانی مادهٔ جنگ را در حرکت آورده - بزور اضراب اتواپ دمار از وجود اعدا برآوردند * همانا که قضا آن باروت در توپخانه ریخته بود - که دو هزار افغان برخاک نیستی غلطید * فتح خان - که لشکر خود را آشفته تدبیر دید - و تقدیر را بتدبیر سرکار والا موافق یافت - رو بهزیمت نهاده - ازان مهلکهٔ جانگزا نجات یافت - و افراس و خیام بسیار بغنیمت بهادران خالصه جی خاص شد * سرکار والا تا خیرآباد بدفع غنیم عاقبت وخیم پرداخته در بروج آن روے آب اٹک تهانه و بنه و اغروق را بنصرت و فیروز مندی بدارالسلطنت لاهور روانه فرمودند *

فتح خان یار محمد خان برادر خود را بنظامت پشاور و سواد بنیر و کوهات و هشتنگر و یوسف زئی منصوب نموده - سلطان محمد خان را نیز دران ملک بمتابعت یار محمد خان گذاشت - و خود بخجالت روارو وارد دار الملک کابل گشته - در پئے آن شد - که چندے به بندو بست این ولایت پرداخته - در بعضے ولایات هرات و فراه و قندهار بلکه تا بایران تاخته - باز بمقابلت و مدافعت خالصه جی کوشد *

چون کسے را - که ایزد برنوازد بدشمنی گرفتن در استیصال خود کوشیدن است * قضا کارها کند * وزیر فتح خان برائے شاه محمود فوجے از کابلستان بهمرسانیده بتعاقب عطا محمد خان والئ قندهار مضرب خیام ساخت * قلعگیان هر چند در توپ اندازی تقصیرے نکردند - اما به تزویر فتح خان وزیر اهل شهر بیدلی ها را رواج داده انبوه و از جان بستوه بر اردوے شاهزاده کامران ریختند * شاهزاده رهائی خود را در فرار - شبا شب برسم ایلغار در هرات قرار نموده - متحصن شد *

فتح خان احمد شاهی را تصرف - و بنظامت برادران خود شیر دل خان و پر دل خان متسلی - و خود و در چچکلی بوده - و بنه و بار را بتسخیر هرات روانه نموده - و از انجا در دهه شیخ خارج قندهار - بصدور حکم شاه محمود - که آخر درد فرزند به پدر میرسد از هرات متحاشی و بر سر ارض اقدس تکامشی - و دران سر زمین قشلامشی ساخت *

از روے افراد وقائع عرض پادشاه والا جاه ایران گردید - که سردار سرداران وزیر فتح خان بر پشاور و آن نواحی تاخت آورده - در کشمیر قبض و تصرف نموده - تمام ایلات را ایل خود ساخته - بعد از انفراغ کار قندهار مستعد مشهد مقدس است * پادشاه از بعضے مقدمات

بدولت عثمانی طرح مطارحات انداخته - بدفعیه میکوشید *

قیصر روم گریبان مطلب مذهب قزلباشیه را در کشاکش داشته - از طعن و لعن طاعن میشد * پاشایان بغداد و مصر و حلب و حسکه و اسکندریه و نجف اشرف و کربلاے معلی و دمشق عهد نامهٔ دولت نادری را با سفراے کرام و قیدیان عظام سپرده - طالب جواب شدند - و از شیوع فساد و قتل و اسیر مانع آمدند *

پادشاه ایران در تعهد جواب براے صائب پرداخته - از نادر ایران بتغلیب ایران سخن رانده - از خلافت خود و انهدام بنیان نادری حصحص الحق بر خواند - و نزدیک بود - که نائرهٔ حرب اشتعال و هنگامهٔ طعن و ضرب اشتغال پذیرد - که وزیر فتح خان در آن سر زمین شورش انداخته - بادشاه از سعیت افغانیه خائف - و همان روز وخشورے - معه نامهٔ متانت آمیز در باب معاودت بملک خود و بعضے تحائف روانهٔ دربار محمود شاهی نمود *

وزیر فتح خان جواب نامه را بتمرد و سرکشی داده - هنگامهٔ شرارت گرم و پهلوتهی از آزرم نموده - پاسخات بزبان شمشیر ادا نموده * داراے ایران از مازندران بپایگاه خلافت طهران - و به بیگلر بیگیان گنجه و تفلیس و آذربایجان - فرمان لازم الاذعان - و جمله افواج بحر عنوان - و تمامی خانوادهاے آنطرف را بسرکردگی شاهزاده ولیعهد عباس قلیخان - روانه بمقابلهٔ وزیر فتح خان نمود * ازین طرف وزیر سراپا تدویر نیز تمامی افغانیه را جمع - و از جبه خانهٔ تاراج مسلح ساخته - بیست کروهی مشهد مقدس مضرب خیام فساد نموده - مردم سقناقی را - که قشلاق داشتند - از جا برداشت *

چون بجولگاهٔ ارض اقدس باوقات و ییلاقات گوناگون واقع است

از اطراق افغان بفحوائی :—

ز انعی عف ز زاغان غان گرفتند
حریفان نام آن افغان گرفتند

مسکن و ماواے غایواز و زاغان گردید * اگرچه اخترمه ایرانیان را دست انداز - و چون زنگیان بمقابلهٔ ذوالقرنین در اول وهله ممتاز - اما در کثرت ثانی چون تلاقی فریقین و مجمع البحرین فتح خان را پا بسنگ آمد * آخر بار بقلاوزی مکاری و فریب کاری - گروهے را پا بسخت از جا برده - طرفه شورشے برپا ساخته - قول قاجاری را از جا برانداخت *

ایرانیان شرح احوال عرض پادشاه کرده - از داعیهٔ ایلامشی خراسانیان سخن رانده - بمصلحت شاهی پیغام مصالحت انداخته - فتح خان را از حد دستور اصلی چشمهٔ مجبور ایران و هندوستان و هند و کوه سرحد هند توران از سلطنت سلاطین ترکمان آگاه کرده - چیزے بطریق نذر گذرانیده - براے عدم اشتهار بسیاری اعدا از هیبت دولت عثمانی رخنه بندی کردند *

وزیر فتح خان - با فر فرعونی و شوکت شدادی - ازآن جا بداعیهٔ مقابلت خالصه جی کینه توز - و دلے در تاب و سوز - معاودت نمود * سرکار والا از خیالات واهیه اش آگاه شده - تادیبش بمنتقم حقیقی سپرده - سزاے کردارش مد نظر فرمودند *

در این سال بموجب استدعاے رانی سدا کور مبلغ نمایان براے مزاوجت کنور شیر سنگهٔ جی فرستادند * رانی در داد و دهش و آرائش و پیرائش دقیقه فروگذاشت نکرده - پیوند بیوگانی داده - در ساعت سعید در اتلگده از هر دو نور بصر نور در نظر افزوده *

سرکار والا در آراستگی افواج و پرورش نو واردان هندوستان زمین توجه مصروف فرموده * در هنگام ذکر دانایان فرنگ احوال از هم گسیختن

شیرازهٔ جمعیت کلنل لوني صاحب بهادر و پریشاني جمع که بذات الذمش شده - جابجا منتشر گشتند - نیز استماع فرمودند * در اثنائے آن سرکار والا از کسے - که بشیرازه بندی آن دولت سرافرازی داشت - آگاهي جستند *

از همه متفق اللفظ و المعني - لیاقت و کاردانی عطارد منش برجیس جبین احکام شناس خلافت - رموز دان مملکت - دیوان گنگا رام پندت دهلوی بسمع اقدس رسید * سرکار والا چاپاران سبک قدم - معه پروانه طلب عهود نوازش گوناگون و عنایات روز افزون روانه شاهجهان آباد فرمودند *

دیوان موصوف که از نیاکان راقم السطور و موجب اعزاز نزدیک و دور بوده - امتثال مثال سرکار والا را سرمایهٔ مباهات ابد تصور نموده - با وصف آن - که از بعضے صاحبان آن سواد و نوابان آن جهات پروانه هائے متواتر میرسیدند - بایلغار سعادت رکاب بوسی در یافته - بخلعت عنایت سرافراز و بالطاف وافره ممتاز گشتند - و پرداخت دفتر معلی[1] و انتظام ممالک محروسه و ترتیب افواج بآئین انگریزی بذات سراپا صفات دیوان مذکور تعلق پذیرفت *

دیوان نیز نمکحلالی را پیش نهاد خاطر داشته - در صید دلها توجه گماشته - طرفه نیک نامي در فراخ آباد ملک بیگانه - که عبارت از نزهت آباد پنجاب است - استحصال فرمودند - و بنجابت و شرافت قلوب اموات خاندانیان عظام را احیا نموده - بهر نئیر و قطمیر طریق مروت و تواضع - و ابواب نیاز و تخاضع مفتوح داشته - بجامه زیبان و ریش سفیدان مجالست میداشتند *

[1] Diwan Ganga Ram re-organized the Secretariat offices. See also author's remarks on pp. 34, 42 Catalogue of Khalsa Darbar Records *Vol.* II (in Press.)

باب شانزدهم

در بیان وقایع سال یکهزار و هشتصد و هفتاد - 1813A.D. مطابق سال یکهزار و دوصد و بیست و نه هجری - مقدس *

چون ذات خواقین بلند مکان برائے این دهر ناپایدار بمنزلهٔ اسطوانه است - کار ازهم گسیخته پیوند از ایشان گیرد - و جمعیت اعدا از ایشان پریشان گردد *

سرکار والا از انتظام ملکی دمے نیاسوده - کمر برفاه عالمیان میبستند - و رنج شبانروزی بر ذات اقدس پسندند - معروض والا شد - که افغانیه - باستماع خبر فتح وزیر فتح خان - بافروخت آب اٹک سر بشورش برداشتند *

دیوان محکم چند را با غوثی خان میر آتش توپخانهٔ خاص داده - روانه فرمودند - دیوان بحکمت عملی در خیر آباد بوده - دود از نهاد اعدا بر آورده - و چند اسپ نذرانه از یار محمد خان گرفته - در سرکار رسیده - بخلعت پادشاهانه ممتاز گشت *

غوثی خان در راه بهنگام عبور آب چناب بدل آزاری شمشیر نیستان خدا پژوهی - گرد میدان حق شکوهی - مصباح شبستان خدا دانی - مفتاح ابواب کامرانی - رازدان قلوب حاجتمندان - افسر مفارق سر بلندان - جناب منسا رام صاحب رازدان دَامَ بَرَکَاتُهُمْ - پرداخته - اغراق کشتی وجود خود را به بحر فنا و گرداب بلا از زبان قضا توامان دریافته

بود - دریں هنگام - که توپخانه مراجعت کرده - مردم ارادتمند بسراغ آن ارشاد بچشم نظارگی لنگر کشتی و تابوت وجودش را - که از صدمات ذات الجنب ازهم گسسته بود - غرق دریاے فنا بلطمات عدم یافتند *

چوں راقم السطور را اباً عَنْ جَدٍّ بجناب والاے آن قدوهٔ خدا شناسان طریقت ارادتهاست - جابجا بموجب موقع ذکر خارق عادات شان مرقوم کلک نیاز خواهد شد *

و سرکار والا بطرف شمال علم افروخته در قلعه کانگڑه بزیارت معبد ستوک سری پندی جی ضیاے عین و سعادت ملوین اندوختند * و از آنجا سری جوالا جی فروکش شده - از شعله هاے انوار الهی ظلمت خاطر را بر افروختند - و تاج طلا پیشکش کرده - بسیارے نذور گذرانیدند - و از همه راجه هاے کوهی نذرانه گرفته - دیوان محکم چند را یاد فرمودند - لاله سکهدیال را سائر به اجارهٔ سیزده لکهه روپیه داده - با نقاره و پانصد سوار خلعت بخشیدند *

چوں دریاے بهت مخیم اقبال گشت وکلاے محمد عظیم خان شرف بار یافته - سه لکهه روپیه سال بسال پیشکش عرض کرده - بخلعت هاے گونا گون شرف انصراف یافتند - سرکار والا افتتاح صوبهٔ کشمیر را پیش نهاد خاطر داشته - از بسیاری برف و باران بر موسم منحصر داشته - و چندے باشتغال صید و شکار راغ و بحار توجهه فرموده - خود بنفس نفیس بسواری ڈاک دارالسلطنت لاهور را رونق و بها افزودند *

دیوان محکم چند باستخلاص قلعجات اسلامین پرداخته - زرهاے نذرانه از کوهیان نواحی آنطرف گرفته - بحضور حاضر شده - بعطاے خلعت فاخره و اسپ و ساز طلا و سپر مرصع و قبضهٔ شمشیر اعزاز اندوخت *

باب هفدهم

وقائع سال یکهزار و هشتصد و هفتاد و یک - مطابق هزار و دو صد و سی هجری * 1814A.D.

چوں کارساز حقیقی درپے سازش کارهاے این شاه جهانگیر است خدیو گردون مرتبت همیشه بر داعیه هاے بلند بوده - کمند همت بر چرخ اخضر اندازند - و آسمان دایماً سر اطاعت خم و در بندگی این خدیو جمشید حشم مانده - و همیشه در کار پردازی این دولت شده - بکام ملازمان والا شان گردد - و براے دفع چشم زخم امرے بظهور آرد - که حاسدان را چشم حسد بر بسته - و پشت حقد شکسته گردد *

گواه این مقال آنکه - دریں سال عزم مصمم سرکار والا بر تسخیر جنت تخمیر صوبهٔ کشمیر شده - تمام کار پردازان دولت و افواج بحر مواج را حکم تهیهٔ این سفر بصدور پیوست - و راجهاے کوهستان کانگڑه وغیره جبال فلک تمثال برکاب سرکار والا رسیدند *

قلعه پتهان کوٹ مخیم اقبال نموده - از آنجا متصل قلعهٔ سیالکوٹ سراپردهٔ جاه و جلال بر افراختند * بتقسیم طاب سپاه و عطیات وافره و بخشش اسپ و خنجر و تیغ و سپر وغیره مواد توجهه فرموده - هریکے را تونگر ساختند - وکلاے محمد عظیم خان ناظم کشمیر باقرار اداے مالیه رسیده - بنقض عهد مضطرب شدند *

دیوان محکم چند را نظر بر سال خوردی آں کهن پیر بآرام دارالسلطنت لاهور مرخص فرمودند * دیوان هر چند جاں نثاری را بتکرار معروض حاجبان بارگاه فلک اشتباه ساخت - اما بمضمون (بیت) :-

رسمست - که مالکان تحریر آزاد کنند بندهٔ پیر،

بنوازش گونا گون بر نواختند - و فرزند زادهٔ دیوان را - که رام دیال نام داشت - بخطاب دیوانی مخاطب فرموده - بعنایات لایقه جدیدی و تلطفات موروثی سرافراز ساختند[1] *

چون بنه و اغروق آردوے معلی بر سر راه جبال رسید - حکم شد که - "اسپان تازی نژاد بآسائش گذارند - و جمله پیاده گشته در اداے جان نثاری قصور نسازند - و توپخانه نیز از نزول صعودی نتوانست کرد - هما نجا بر چیدند *"

چون راجوری مضرب خیام عز و احتشام گردید - راجا اغر خان بشرف ملازمت استسعاد یافته - بخلعت سرافراز و مورد تعطفات و اعزاز گشت - چون مصلحت راه صوبهٔ کشمیر از راجه دریافت فرمودند - راجه بزبان فصیح از غایت عجز و انکسار صلاحے معروض داشت - که زله قدم دولت درمیان آمد *

سرکار والا نظر بر اطاعت ظاهریش تدبیر فاسدش را پذیرا فرموده - سرداران نیزه باز را از راه بهرم گله و خود بدولت راه پونچه گرفتند - چون پونچه درمیان کوه کلاں سخت صعب گذار واقع شده - روح الله زمیداور آنجا گریخته - پیش محمد عظیم خان رسید * سرکار والا برسر کوه شامخ پونچه علم افراز جلادت گشته - سخت شورشے درآں ملک انداختند *

دیوان رام دیال و جیون مل و دل سنگه بهرم گله را فتح ساخته - تهانه نشاندند * حکم سرکار والا بفروکشی ازاں کوه الوند اصدار یافت * در عرصهٔ هشت روز بهادران جان نثار در میدان خیمهٔ شجاعت افراختند *

[1] Ram Dayal was only twenty two years of age at the time.

جیون مل پیش دستی بکار برده - بر سواران غنیم شمشیرها آخته - تاخته * سواران نیز کَالْبَرْقِ الْخَاطِف برین گروه مسافر طریق ریختند - و بارِیدگی ابر نیز غمیمهٔ غروبی جولان یکه تاز گشت * بسیارے مقتول - و اندکے از آنها گریخته - داخل معسکر دیوان رام دیال گشتند *

و گروهے از کسان بهیه رام سنگه گریخته - پیش بهیه مذکور رسیده - از قتل و کشد و کوب مخالف و مبسوط الید بودن آں خبر دادند * بهیه بی آنکه مغز سخن شگافد - چون روباه خزیدن گرفت * فی الفور ازیں مضمون بسرکار عرضداشت نمود که - حالا غنیم بر عساکر منصوره تاخته - متنفسے از متنفسین ملازمان والا زنده نگذاشته - صلاح دولت آں است - که لشکر ظفر پیکر را حکم دار السلطنت لاهور شود - و إلا مقدمهٔ خطرات دشمنان دولت نیز معائینه میشود *

و بهیه بے آنکه از حضور جواب یابد - چون دانهٔ گندم طپان طپان خود را در راجوری افگند - و از راجه استمداد همت نمود * راجه تیمارداری دولت علیه خالصه جی داشته - ظاهرا بسرکار نیز عرضداشت نمود *

سرکار والا از برهمخوردگی لشکر سخت اندیشیده - در راجوری رسیده - حرکت اغر خان دریافت فرمودند - و یکے از حضار در حضور احوال بهیه نقل کرد - که "بهیه را افتان و لرزان دیدم - که از منازعت و تهیهٔ آں مانع میآمد و هر یکے را از جاں نثاراں ثابت قدم از زنده نماندن یکے از عساکر منصوره إعلام میداد" *

گفتم که - "باین سطوت چون روباه چرا میلرزی؟" حکایت سعدی شیراز بر زبان آورد که - "شترانرا بسخره میگیرند" * گفتم - "اے بهیهٔ! ترا با شتران چه مناسبت؟ و شترانرا باتو چه مشابهت؟"

گفت - خاموش! که اگر متعندان گویند که - «این هم شتر بچه است»؛ چون مهاراجه صاحب براجوری رسیدند - در آں دم کرا غم تخلیص من باشد؟»

سرکار والا بپاسبانی عساکر منصوره پرداخته - هر یکے را از بهادران دلداری و آفرین بر جان نثاری نموده - شکست را امر مقدر نشان خاطر اقاضی و ادانی فرموده - روارو حکم مرور از جبال فرمودند ◦

معروض والا شد که - مت سنگه بهرانیه در عین هنگامهٔ رزم پشت بمیدان نیاورده - دلاورانه قدم در انهدام مخالفین گذاشت ◦ قضا را بگولی بندوق مردانه در فراخنائے عالم علوی خرامش نمود ◦ سرکار والا نمک بحلالش و خدمات سابقه بیاد آورده - سردار جوالا سنگه پورش را بجائش مامور - و از جمله حضار نظر منظور فرمودند ◦

دیوان رام دیال دراں معرکه ثبات قدم ورزیده - هرگز کسے را حکم مراجعت نداد ◦ وبهیت مجموعی بدفعهٔ دشمن پرداخته - دو هزار افغان را از لباس هستی عور - و بنه و بار شان از اردوئے خود دور ساخت ◦ محمد عظیم خان چوں دید که - دیوان رام دیال یلے است جانباز - و بهادریست دشمن گداز - تا راه مسالمت سپرده نشود - ازینجا جنبیدنی نیست ◦ لاچار دوستیهائے جد امجدش را در یورش کشمیر بیاد داده - و چیزے بطریق نذر حضور گذرانیده - و بعهود و مواثیق دست انداز نشدن افغانیه - و عریضهٔ ناظم مذکور در سرکار والا مشعر نیاز مندیهائے گونا گون بر گرفته - در حینے که دارالسلطنت لاهور روشنی افزائے چشم جهانیان بسرمهٔ خاکپائے خدیو دارا دربان بود - شرف ملازمت دریافته - مورد اعطاف شاهنشاهی و الطاف خسروانی گشت ◦

و بهیه رام سنگه از خدمات معزول - و بمصادرهٔ بے پایان مخذول گشته - بسفارش ولیعهد بهادر نجات یافت ◦

سرکار والا چند لکهه روپیه علے الحساب برائے ترمیم خندق و تعمیر فصیل دارالسلطنت لاهور عنایت فرموده - خوش ملاذے و آرامگاهے برائے باشندگان این بلدهٔ دلفریب پدید آوردند ◦

دیوان محکم چند معه پور خود دیوان موتی رام و نبیرهٔ خود رام دیال در فلور بود که معروض والا شد که - دیوان محکم چند را پانزدهم ماه کاتک ساغر هستی لبالب گشت - و پیمانهٔ عمرش لبریز گردید ◦ بیاد خدمتگذاری هائے قدیم افسوسے در دربار شد - که کاک نگین یارائے رقم آں نداشته - از غایت تحیر سر نگوں است ◦

سرکار والا پسرش دیوان موتی رام را بخطاب وزارت مرتبت برنواخته - در مصالح ملکی سربلند ساخته - دیوان رام دیال را مقدمة الجیش قرار دادند ◦

چوں پهولا سنگه نهنگ در مکتسر علم نخوت افراخت[1] - بتادیبش افواج فلور متعین گردید ◦ چوں در موضع دوره علمهٔ پرگنه کوٹ کپوره شب گذرانیدند - معتبر سرکار والا او را ازیں خیال مانع آمده - روانهٔ لاهور کرد - و دیوان موتی رام روانه فلور گشت ◦ حکم والا صادر شد که: دیوان رام دیال معه سوار و پیاده حاضر حضور انور باشد ◦ در پانزده روز شرف ملازمت یافته بتحصیل زر معامله از زمیداران کهرل وغیره مامور شد ◦

و بعرض رسید که - وزیر فتح خان بنخوت و استکبار از دریائے سنده عابر گشته - دست تصرف و تغلب بر منکیره و بهاولپور و

[1] He was assisted by Rani Sada Kaur and Sardar Nihal Singh Attariwala (Sohan Lal *Vol.* ii. p. 165).

ملتان انداخته - آنروئ آب تموں رخت ادبار آورده - سه لکهه روپیه نذرانه گرفت *

دل سنگه نهیرنه بدو هزار سوار مامور شده * و دیوان رام دیال را هم ارشاد بایلغار رسید * فتح خان کوچ نموده - باراده قندهار فرار نمود - و نیز دیوان موتی رام. و فقیر عزیز الدین حکیم و دو پلٹن نجیب و پنجاه ضرب زنبور خانه و توپخانهٔ آلهی بخش کمیدان بفابر زر تحصیل نذرانهٔ قدیم و نهیب ناظمان آنجهات - که چند روزه استمهال کرده - در اداۓ زر مصادره توقف کردند - شرف رخصت یافتند *

و نیز افواج قلعهٔ اٹک را چشم زخمے عظیم رسید - که یار محمد خان برسر حد خود نبوده - بمردم متعینهٔ خیرآباد آویزش ساخت * اندکے بغرقی دریا - و بسیارے علف تیغ جفا گشته - بایفطرف آمدند *

امر سنگه مجیته بسرکار والا عرضداشت نمود * فی الحال بهائی حکمان سنگه چمنی و شام سنگه بهنڈاری را معه قریب دو هزار سوار روانه فرمودند * سواران برسر جمعیت یار محمد خان تاخت آورده - دمار از روزگار باغیان بر آوردند - و بهائی حکمان سنگه چمنی بقلعه داری امتیاز یافت *

سرکار والا بعد از بندوبست آں مکان از لاهور به نور پور رایت یورش افراخته - دیوان بهوانی داس پشاوری و دیسا سنگه مجیته را براۓ تحصیل زر مشخصهٔ راجهاۓ منڈی و کلو و سکهیت مامور فرموده - خود بدولت وارد دارالسلطنت لاهور گشته - دیوان بهوانی داس و سردار دیسا سنگه را - که از معامله سرعت گرفته وارد شدند - مشمول نوازش و عواطف فرمودند *

باب هژدهم

وقائع سال یک هزار و هشتصد و هفتاد و دو - 1815A.D.

کیفیت بعضے سوانحات آں سال بهجت اشتمال - و کیفیت آیة 'الفرار' خواندن شاه شجاع الملک - و گوشمالی دادن وزیر فتح خان به برادر خود محمد عظیم خان و باز رفتن بکابلستان *

چوں ایزد جهاندار خواهد - که نواختهٔ خود را بترقیات گونا گون و عواطف روز افزوں سر بلند ساخته - بَیْنَ الْاَمَاثِلِ وَ الْاَقْرَانِ سر شاهان گیتی ستان نیز مبسوط الید سازد - نخست اعداۓ دولتش را بتفرقه انداخته - اتفاق ازاں گروه بردارد * چنانکه هر یکے گرفتار آلام و مشاق بوده - بجاۓ خود در مطمورهٔ نکبت هلاک گردد - و برادر بحسد و حقد بخبر گیریش پردازد * دریں صورت آں نواختهٔ آلهی قوت گیرد - و تمامی حساد را بانفراده بدارالبوار روان سازد *

بناء علیه سرکار والا ازاں روز - که بر وسادهٔ کامرانی و تخت جهان ستانی برآمده - برفاه رعایا معارک جانستان را بعزم جزم فتح نموده - مخالفاں دولت جا بجا با خود آویخته - آتش در بنیاد خود زدند * چنانکه وزیر فتح خان از برادر خود محمد عظیم خان - که دریں مدت بارسال تحائف کشمیر نپرداخته - بایالت کشمیر بر سر بغی و انحراف

بوده - دم خود سری زد - رنجیده - از دریاے اٹک عابر - و بیمزاحمت ملک سرکار والا بفرستادن گودر مل دیوان از راه بهنبر وارد کشمیر گشته - بعد از گوشمالی باز نظامت کشمیر باو محول و موکول داشته - روانهٔ کابلستان گشت * و سرکار والا در سوی امرتسرجی متوجهٔ سجدات بوده - درپے استحصال برکات ابدی بودند *

دیوان موتی رام و فقیر عزیزالدین حکیم از زمیداران کانیهه[1] شش هزار روپیه گرفتند * و از راه هڑپه برسر قلعهٔ پٹی رسیده - او را تسخیر - و تهانه (زیر) قطب الدین خان قصوریه نشاختند * چون پایمالی ملک بوجه اتم درمیان آمد - عبور از دریاے ستلج بموجب عهد انگریزی ممکن نبود * لهذا پاس آن داشته - دلیران از عبور ممنوع - و به بجا آوری خدمات مرفوع گشتند *

از صادق محمد خان در دو ماه کامل پنجاه و پنجهزار روپیه مع تحائف گرفته - برسر دارالامان ملتان رسیده - حاجی محمد خان را باداے زر نذرانهٔ قدیم اعلام فرمودند * مشار الیه لکهه روپیه ادا نموده - مراتب اطاعت بجا آورد - دیوان موتی رام و فقیر عزیزالدین حکیم وغیره اهالی لشکر مراجعت کرده - غبار قدوم میمنت لزوم را سرمهٔ چشم عقیدت و نیاز نمودند *

سردار جوده سنگه بمرض لاحقه در گذشت * برادرش بیر سنگه باداے پنجاه هزار روپیه سر افراز شد - وبظهور خارق شرارت راجه نور پوریه در لاهور پا بزنجیر - و بتول دو هزار روپیه بطریق تکفیر -

[1] This probably refers to the village of Kanah Kachcha, about 14 miles from Lahore on the Grand Trunk Road to Ferozepur.

و او از تهاکردواره فرار نمود * بطرف راجه چنبال - که خسر پورش بود - قرار نمود *

و از سوانح آنکه - چون شاه شجاع الملک در لاهور بوده - بعنایات خدیو اقدس میگذرانید - و بیگمات نیز بپرده داری خوش بوده معاش مینمودند - در دل شاه هواے شاهی پدیدار آمد * بسرکار والا اظهار نمود که : فوجے از بهادران نصرت شعار بسر کردگیء من عنایت شود - تا در ولایت بمقابلهٔ وزیر فتح خان پردازم و اگرنه مرخص شوم * و نیز پهرهٔ شادیخان کوتوال از گرد و پیش برخاست شود - که درین جا دزدانه نگہداشت است *

سرکار والا فرمودند که پهرهٔ سرکار والا بطریق پهرهٔ خود است - اگر پهره نباشد باز در شاه و درویش تفاوتے نیست - اگر مرخص شوند درین باب بدنامیست - که از پرورش باز مانده اند * و آنچه خیال مدافعت و مقابلت وزیر فتح خان در دل است - آن خیال قابل تحسین است - ازینکه در دل سرکار والا نیز همین اندیشه متمکن است - چون معلوم میشود - که وزیر فتح خان - بموجب نقض عهود و مواثیق که کرهٔ بعد اُولیٰ و مرهٔ بعد اُخریٰ بدین دولت عایه درمیان آورده - بے آنکه ازین درگاه باو تنبیهے شود - خود بخود روانهٔ ظلمت آباد انتقام گردد - بفحواے اَلتَّعْجِیْلُ مِنَ الشَّیْطَانِ وَ اَلتَّاَنِّیْ مِنَ الرَّحْمٰنِ چندے مطمینُ الخاطر باشند * سرکار والا نیز بحواشی در اثناے مکالمه فرمودند که :- روزیکه شاه بملاقات ما رسیده بود - در آنوقت از سواد پیشانیش چنان بمطالعه در آمده - که شاه را تخت نشینی هرگز نصیب نخواهد شد - و شاه درین باب هرچند دست و پا خواهد زد - کشتیء مرادش بساحل مقصود نخواهد رسید *

شاه چون دانست - که نجات از قید حکم عنقا است - بحکم شقاوت ابدی چندے در نواخانه - از زناے نسوان باکره و اغلام متواتره باز نمی ایستاد * و دلاله ها چند بدست آورده - بصلاح مردم آنروے آب ستلج فرار بیگمات بجاے خود شمرده - درپے آن شد - که سالماً و غانماً بانروے آب عابر شود * محتالههاے خانه خراب اول براے فریب شادیخان لباس کنیزان دداه برقامت بانو ها راست کرده - صاف از ته ریش گذشتند - و بهانهٔ غسل روز یکشنبهٔ دریاے راوی بلباس زنان هنود لاهوری بر آمده - بائین آن گروه بیشکوه خرامان خرامان از دروازهٔ تکسالی گذشته - و از آن جا طواف کنان بر مزار پر انوار علی مخدوم گنج بخش هجویری قدس سره رسیده - ندور گذرانیده - براے سلامت رسی توجهه همت خواسته - هنگام صبح العاشقین براسپان نسیم خرام بلباس هندوستانیان سپاهی وضع فراز آمده - وارد چهاونی فلور گشتند ویڈ صاحب بهادر بمراعات خاندان احمد شاهی مراتب استقبال و دلداریها بجا آورده - دقیقهٔ از مهمانپروری نامرعی فرونگذاشت *

و این معنی از اخبار آنند سنگه وکیل معروض سرکار والا گشت - هرچند درین باب خوبے رفت - اما شاه خود را بر در تجاهل زده - هرگز لب را آشناے بحرسخن نساخت - وبعد از چندے خود شاه نیز بتوجهه فقراء باب الله استخلاص میخواست - تا بحکم مَنْ طَلَبَ وَجدَّ فَوَجَدَ در سیالکوت زبدة العارفین فقیر کاکی شاه نقشبندی را دریافته به نیاز مندی تمام درباب نجات خود استدعا نمود *

آن فقیر مرتاض - که مقبول درگاه یزدانی بودند - خود بنفس نفیس در لاهور رسیده - شاه را باوصف نظار باخبرو بوابان هر سونگر از لاهور بسیالکوت - و ازآنجا از بهنبر بکشتوار رسانیدند * راجهٔ آنجا دختر

خود را در عقد ازدواج شاه کشیده - مداواگر تجریدش که درین چند روزه سفر بحالش راه یافته بود - گشت *

و نیز بخدمتگذاری کمر همت بربسته - به ارادهٔ کشمیر افواج ترتیب داد - تا برسر کوه پیر پنجال بقضاے آلهی برف بارید - جمله مردم تلف شدند * نزدیک بود - که جسم شاه نیز تباه گردد * بچستی و چابکی از آنجا بر آمده[1] - خود را در لودهیانه رسانید - ویڈ صاحب بهادر بموجب ارشاد سرکار انگریزی طریق ضیافت سپرده - بهرگونه در اداے خدمات پرداخت نمود *

سرکار والا از معائینه این حال هرچند از شادیخان دریافت فرموده - اما گرفته نشود - سرکار والا از لاهور ارادهٔ چب و بهاو - که در آدم کشي و [قزاقي] طرفه ماجرا داشتند - کرده - دمار از روزگار شان بر آورده - نذرانه قرار واقعي گرفته - یرغمال و عهد و پیمان گرفتند - که ازین پیش بر احدے جور و تعدی نخواهد رفت *

از آنجا برکوه بهنبر بر آمده - دیوان رام دیال و دل سنگه هری سنگه را با چند ضرب توپ و زنبورک حکم تاخت راجوری دادند * اغرخان لکهه روپیه نذرانه قبول اقرار کرد * سردار هری سنگه در پئے مدافعت آن شد * آن نمکحرام شداشب گریخت * سردار هری سنگه آتش بخانمانش در داد * حکم بتطاول عام نموده فصیل و قلعه مسمار کرد * پانزده روز آنجا بوده - حکم معاودت بسراے نوشهره شده *

و از آنجا بفتح و فیروزی وارد دارالسلطنت لاهور گشته - نامه شکرانی آمیز بصاحبان صدر در نگهداشتن شاه شجاع الملک و بیگمات

[1] After residing for some time with the chief of Kishtwar the Shah marched through Kulu, crossed the Sutlej and joined his family at Ludhiana, September, 1816.

مرسول فرمودند * جواب نامه در عز و شان خاندان احمد شاهی و نگهداشتن آن محض بموجب مهمان پروری و احتراز از حمایت وغیره مواد - باز رسید *

این در اثنا از عرضهٔ رلیا رام مصر مستاجر سری امرتسر جی ظاهر گردید - که مبلغ چهل هزار روپیه نقد از آن شاه شجاع الملک پیش صرافان باثبات رسیده * سرکار والا نظر بر سزاے کردارش حکم انتقالش بخزانهٔ عامره فرمودند *

و از سرکار بدیوان گنگا رام پنڈت منصب عالی و رتبهٔ متعالی عنایت - و حکم شد - که "در مراتب فهمید و مدارج دریافت و دید شخصے از خاندان بلند مرتبت بملازمت اقدس رسانیده - در دفتر معلے قایم سازد - و خود بمقدمات مالی و ملکی سرگرم باشد *"

دیوان گنگا رام بانقیاد فرمان لازم الاذعان هر چند در تفحص آنچنان مردے - که غازهٔ لیاقت و گلگونهٔ حداثت بر رخ حال داشته باشد - بتصور تمام گرد فرخ آباد هندوستان بر آمد * سواے ذات والد ماجدم - که امروز مشیر الدوله و مختار الملک این سرکار فیض آثار اند سرتا سر ملک پنجاب و کشمیر و پشاور و ملتان و تهته و کوهستان در تحریک قلم فیض رقم بوده - بهریکے از اقاصی و ادانی و ادرارات و انعامات معین و مقرر است - و بجایگاه خود کوائف آن مشرح خواهم نوشت - صوتے در آینهٔ خیال جلوه گر نشد *

تبئین این مقال آنکه - چون اجداد و آباے این جزو محقر از خطهٔ دلپذیر کشمیر اند - و جد کلان راقم در گل زمین دارالسلطنت لاهور صرف عنان نموده - پیش معلی از اهل دول کاسه بند معاش بوده - برتبهٔ والا سرافراز گشت - و بعد چندے بسبب معزولی ناظم بگلگشت

شاهجهان آباد دوید * دریافت گلرویان آن گلستان جنت بنیاد نضارت فراوان اندوخته - از هریکے صداے خیر مقدم بگوش آوردند *

چون جناب جد امجدم لاله بختمل مغفور رنگ افروز هستی گردیدند - افتخار خاندان افزود * چندے در خوردی بد بستان فضلاً و هر تحصیل مواد علم و تکمیل فواید حلم نموده - بیاد پروردگار و پاس انفاس ایل و نهار مواظب بودند - میرزا آمانی آصف الدوله وزیر الممالک بهادر از قابلیت و سخندانی ایشان اطلاع یافت - هرچند بتقلد خدمات باعث شد - هرگز پذیران نکردند * بعد از چندے از صوبهٔ آوده باز بملک دارالخلافت شاهجهان آباد توجه فرمودند *

چون پدر بزرگوارم دَامَ اَبقَاهٗ فروغ وجود گرفتند - در یازده سال از خدمت پدر و نیز از اساتذهٔ زمان بهرور گشته - بحکم مَالَا یُدْرَکُ کُلّهٗ لَایُتْرَکُ کُلّهٗ از منطق و معانی و بیان و هندسه و هیت و حکمت و سیاق حظے وافر برداشته - در عمر چارده سالگی افسانهٔ روزگار گردیدند - چنانکه در نظم و نثر ید طولیٰ دارند - و بالمعات طبع نقاد دیوانے کلان از مصنفات خود داشته - همیشه با قابلان امصار و شعراے نامدار ایران دیار بزم مقابله آراسته - مجددا چون خسرو دهلوی بخاک هندوستان رونق تازه بخشیده اند * ع —

کجا بود اشهب ؟ کجا تاختم ؟

ملخص کلام و خلاصة المرام آنکه - از مطالعهٔ نوازش نامهٔ دیوان گنگا رام صاحب اعزاز فراوان یافته - بحکم ادب قدم براه نیاز گذاشته - بعد از طی راه پر مخافت بفراخ آباد دارالسلطنت لاهور رسیده - از ملازمت دیوان صاحب افتخار ابدی اندوخته - موجب ارشاد حضور

والا در دفتر معلی قرار یافته - رشتهٔ دخل و خرج را از قرار واقع فهمیده - نیکنامی را رواج دادند *

درین سال عبدالصمد خان پور نواب شاه محمد خان دایره کش دایرهٔ دین پناه - از دست حسد حاجی مظفر خان و نواب محمد خان سدوزئی بجان آمده - تظلم زنان و فریاد خواهان سعادت رکاب بوسی سرکار والا دریافت - و عنایاتے - که در حوزهٔ قیاس انسانی نگنجد - باو اختصاص گرفت *

باب نوزدهم

وقایع سال یکهزار و هشتصد و هفتاد و سه - و عزم بسمت ملتان - و نذرانه گرفتن - و باز معاودت فرمودن - و رایات فتح و نصرت بر افراختن * 1816A.D.

چون دولت از کسے بر گردد - حرف مروت بمزلک بیمروتی از صفحهٔ خاطرش محکوک - وبا وضیع و شریف از خیر خواهان دولت بد سلوک گردد * تا رفته رفته این همه از خسران حال و مآل هایب شده - ولی نعمت را خایب و خاسر نام نهاده - سراً و جهراً در انهدام حشمت کوشیده - رجوع بدربار دشمن کشی آرند - که دمار از روزگارش بر آورده آهسته آهسته بگو فنا رساند *

ازینجاست که - نواب محمد خان و حاجی مظفر خان [حاکم ملتان] و نواب صادق محمد خان کمر بدل آزاری بر بسته - از روز بد نیندیشیدند * حکم والا صادر شد که - فوجے از پلاٹن خاص مستعد سفر بهاولپور باشند * چنانچه هزبران نیستان وغا بدان سرزمین اشهب همت بر انگیخته - هشتاد هزار روپیه وصول یافتند - و نیز هدایاے غریب و عجیب ضمیمهٔ نیاز مندی شد * بموجب ارشاد والا لب دریاے تمون مخیم اقبال گشت *

نواب سرافراز خان پور نواب مظفر خان آئین پدر را وقعے ننهاده - نو خزانه از اداے مالیه اغماض نمود - پهولا سنگه نهنگ در ویرانی زراعت کوشید و پیش حصار دار الامان ملتان اسپ تهور انگیخته - روزے

بمقابلت گروهے از افغانان روبلا سیرت پرداخته - شورش در قلعه انداخت *

چون حاجی مظفر خان بر این معنی آگاه گشت - براے رفع شدت به پسر خود تاکید اداے زر قدیم نمود - چنانچه بوساطت وکلاے معتبر یک لکه و بیست هزار روپیه داخل خزانهٔ عامره گشت *

از آنجا در حدود منکیره گرد بلا انگیخته - بنواب محمد خان پیغام نمودند - که باداے زر نذرانه پردازد * مشار الیه در خود داری کوشیده - ابا آورد - قلعهٔ حد و حدود را در تصرف بند و بست فرمودند - درین کشمکش نواب محمد خان را روزگار بسر آمد * چون در حین حیات خود از سبب لا ولدی نواسهٔ خود محمد شهنواز خان را به ولایت عهد بر آورده بود - خطاب معین الدوله از والئ کابل رسیده * اما از سبب خوردی پدرش حافظ در بند و بست ملک و انتظام سپاه افغانیه طرفه هوشیاری داشت - به سرکار والا پنجاه هزار روپیه باستکانت و ابتهال گذرانیده - قلعه مستخلص کنانیده - در آبادی ملک کوشید *

زمیداور جهنگ باز مصدر حرکتے گردیده - پابند برکاب اقدس در دارالسلطنت لاهور رسید - و سجان راے منشي به انتظام آن ملک سرافراز شد *

از روے عرضداشت بهائي حکمان سنگه چمني بوضوح پیوست که: محمد خان زمیداور گلدهری کمر بدل آزاری تجار و مسافرین برنسته - آنچنان فتنه را روز بازار داده - که زیاده از آن در خیال نگنجد - بجمعیت لامحصور ارشاد شود - که بگوشمالي او بواجبی پرداخته آید وگرنه ریشهٔ این خلل مبادا - که سر بقول سعدی شیراز کشد :—

وگـــر همچـنـان روزگارت هــلـی
بـگـردونــش از بیـم بر نـگـسـالی

سرکار والا بدیوان رام دیال درباب استیصال آن بد مآل فرمان داده - بهائي را نیز درین باب مقدمة الجیش ساختند * بهادران جلادت کیش بر سر آن متمرد ریخته - او را راه پیماے وادی فرار نموده - خود بقلعه دست تصرف کشوده - از ظلمت شب انضباط آن قرار برقرار داده - معاودت نمودند * ملکیه در تراکم اشجار و تراخم مغاک بیشمار در کمین سرپنجهٔ کین را بخون آن مهمانان شب گذار رنگین ساختند *

چون این مقدمه معروض اقدس گردید - ارشاد شد که: هرگاه وزیر فتح خان بآنروے آب آباسین از کشمیر عابر شود - جملهٔ عساکر نصرت پیکر وارد دارالسلطنت لاهور گردد *

بهیه رام سنگه اتالیق کنور کهرک سنگه جي در انتظام جموں هر چند دست و پا زد - گرهے نکشود * چون کدورت از حد در گذشته بود - طلب داشته - او را اسیر - و صرافانش را باثبات زر پا بزنجیر نموده - پنج لکهه روپیه تحصیل فرمودند *

راجه ویر سنگه نور پوریه باغواے چندے اوباش بر سر نور پور ریخت * چون فوجے از عساکر فیروزی بر سر آن نا عاقبت اندیش رسید - تاب مقاومت در خود نیافته - با یک سر و دو گوش آن روے آب ستلج هزیمت را نموده - پیش راجه بندوریه اقامت ورزید *

راجه امید سنگهٔ جسوال را بسبب کون خری و ریش گاوی لایق آن چنان ملک زرخیز ندیده - قلعهٔ راجپوره را مفتوح ساخته - و در تمامي ملک متصرفهٔ او دخل کرده - او را بجاگیر ده هزار روپیه برنواختند * حکم والا صادر شد که: « همگي سرداران در سری جوالا جی برکاب اقدس فراهم شوند *» خود بنفس نفیس از برکات فیض آیات زیارت پندتی صاحب مقتبس انوار سری جوالا جي گشتند *

از راجه چنبیال چهار هزار روپیه بابت معاملهٔ سرکار بضامنی الایچی گرگوسائین وصول شد * براے راجه ایشری سین منڈیال و راجه بکرم سین کلو واله و راجهٔ سکهیت و سرداران مامور شدند - تا معاملهٔ و نذرانه را از قرار واقعي داخل خزانه ساختند * و از راجه منڈیال شصت و پنج هزار روپیه معامله و سي هزار روپیه نذرانه - و چون راجه بکرم سین را پیمانه هستي لبریز گشت - از پسرش جیت سنگه پنجاه هزار روپیه از معامله و نذرانه گرفتند - و از راجه سکهیت ده هزار روپیه معه تورنگ کوتوال بحضور وصول یافت *

معروض اقدس گشت که - دیوان سنگه رامگهڑیه و ویرسنگه را باهم تکدر باطني دست داده - و این معني موجب فساد آن ملک گشته - و نیز سوبها سنگه پسر ویرسنگه از کوچکدایي و غایت نخوت بے حکم سرکار برسرجسارت شده - اهلیه جوده سنگه متوفي را دست انداز گشته - در قلعهٔ گڈه [بٹاله] محبوس ساخته - بي اندامیها را روائي داده *

غضب سلطاني بجوش آمد - دیوان سنگه و ویرسنگه را نظر بند ساخته - و بنه و بارشان را بحوزهٔ ضبط در آوردند * فوج متعینهٔ کوه سکندره در ضبطي اسپ و شتر و یرغمالان سرگرم بوده - عرض اقدس ساختند * تمامیء قلعهاے دشوار و دژهاے حصین بفر دولت اقبال سرکار والا در چشم زدن افتتاح یافت *

و سرکار والا بعد از انصراف آن ملک خدا داد قرین شادماني هاے لاتعداد گشته - وارد دار السلطنت لاهور گردیده - چندے بصهباے ارغواني و عیش و کامراني - که علت غائي از زندگاني همان میتواند شد - پرداختند *

وزیر سنگه و زوجهٔ جوده سنگه را قریب سي هزار روپیه را جاگیر از اعمال قصبهٔ بٹاله عطا فرمودند * دیوان سنگه به بهانهٔ تیرتهه روانه پٹیاله گشته - آنجا بدفع الوقتي متوجه است[1] *

دیوان گنگا رام پنڈت دهلوی را بخلعت زرباف و اسپ ایراني نژاد و زین مرصع و یراق طلا و نوازشهاے گونا گون نواخته - از براے بند و بست ملک رامگهڑیه ها تجویز فرموده[2] - دیوان بهواني داس و منشي نانک چند را نیز همراه دیوان ساخته - بدیوان موتي رام ارشاد فرمودند - ,,که بجهت بندوبست معاملهٔ ملتان معه دیوان رام دیال را روانه سازد ,, *

و بنام سجان راے منشي - که معه دو پلاٹن نجیب و زنبورک خانه براے تنبیه زمیداران جلا وغیره متوجه بود - حکم قضا توام رسید که: "یکهزار و یکصد بختي روانهٔ حضور سازد * و خود همراهي دیوان رام دیال به بند و بست زر نذرانه ملتان پردازد" *

و شاهزاده کنور کهڑک سنگه جي را مع دیوان بهواني داس پشاوری بسرکردگي جماعهٔ عساکر نصرت ضمیمهٔ آن نواحي ساختند * چون هیبت و قوت بهادران مریخ سطوت در گوش ملتانیان آگنده گوش رسید -

[1] The Ramgarhia *misl* was one of the most powerful of the Sikh confederacies in the latter half of the 18th century. The possessions of the Ramgarhia Sardars lay on on both sides of the river Bias: comprising Siri Hargobindpura, Qadian and Ghumman on one side and 'Alampura, Garh Batala and Dasnha on the other side of the river. The entire territory annexed by Ranjit Singh yielded a revenue of six to seven lacs of rupees.

[2] On this point Sohan Lal differs from the author. According to his account Khalifa Nur-ud-Din and Bhag Singh were deputed to settle the Ramgarhia country *Vide.* p. 196 *Vol.* II.

پنجهٔ غفلت برآورده - بفکر معاملهٔ افتاده - بوساطت وکلاے معتبر دلجوئي نمودند * از زمیداران کنارهٔ دریاے چناب سردار هری سنگه زر نذرانه گرفته - بحضور رسیده - شاباش یافت *

مصر دیوان چند را خلعت توپ خانهٔ کلان غوثي خان داده - براے اخذ زر از نواب محمد شهنواز خان منکیریه تعین فرموده - براے تنبیه نور پوریان و توانه وغیره بند و بست نیز حکم فرمودند *

نور پوریه هواۓ بد دماغی در سر داشته - بتحصن پرداخت - بهادران ننگ پرور ناموس جوئی بجانسپاری مستعد گردیده - شمشیرها علم کرده - بے حمایت سپر بتائید سماوتی داخل قلعهٔ آسمان پیوند گشته - حصاریان را که از چند روز بتکرار العطش دم واپسین داشتند - آب از دم شمشیر در ناۓ تشنه ریختند - بقیّةُ السّیف امان یافته - بخلعت و دلاسا مشمول گشتند * بعد از انتظام آن بنواحی منکیره رسیده - بوکلاۓ آن ملک جواب و سوال انداختند *

باب بیستم

وقائع سال یکهزار و هشتصد و هفتاد و چهار - 1817A.D.

روداد فتح و فیروزی و ظفر دادن - و اعداۓ ناکام را باعمال خود گرفتار ساختن *

چون خداوند بے نیاز خواهد - که کسے را برنوازد - نشان دولتش آنکه هرچه در خاطر او فرو ریزد - آن را اجابت از درحق باستقبال آید - تا خاطر داشت او نشان خاطر که و مه گردد * باین دستاویز شگرف در حین سرزد اموریے که ناملائیم روزگار باشد - متوجهٔ نقش نگارے باشند که در بارگاه لایَزالش چون و چرا نگنجد - و فلک باین بلندی پشت خم کرده - در اطاعتش دم زند *

تبین این مقال آنکه - خدیو وقت - که خداوند کون و مکان برنواخت - و بر تخت کامرانی بر نشاخت - اندیشه ها اندیشید - تا بر آئین و ارادات کارها کند *

دیوان رام دیال و دیوان بهوانی داس از ناظم ملتان مبلغ شصت و یکهزار روپیه بتحصیل آورده - نظر برشرفا پرستی و سفید پوشی الحاح عسرت نوابُ را درجهٔ پذیرائی داده - سی و هشت هزار روپیه را بمیعاد ماه ساون قرار دادند *

چون این معنی معروض والا شد - بمالداری مخاطب گردیده - معاتب شدند * از خلف وعده - که بنواب درمیان آمده بود بخود آمده - بمصلحت وقت رجوع بطرف مصر دیوان چند آوردند - چون معاملهٔ نواب منکیره مشخص یافت - از آنجا بقلعهٔ ملتان مورچال کردند -

وکلاے نواب در باب ایفاے عہد ہر چند افسانہ ہا خواندند - از ہمہ ہا خبر: فرد:— رشتۂ در گردنم افگندہ دوست خواہ اوست میبرد ہرجا کہ خاطر نشنیدند *

چون ہشت روز برین عنوان گذشت - و توپخانۂ آلہی بخش کمیدان در گوش متحصنان آیۂ: "اِذَا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زِلْزَالَهَا"[1] بر خواند - در بارود خانہ نواب گولۂ آتشین بر افتاد * قریب دو ہزار آدم ہدف گولۂ تقدیر شدند - و کنگرہ ہاے قلعہ از ہم شکست - و سخت شورشے درآن سرزمین افتاد - ہمہ ہا متفق شدہ - قرار دادند کہ: "درین وقت حملۂ گردانہ کانیست - اگرچہ از جناب خدیو کشور درین باب اجازتے نیست - اما اغلب کہ - مورد تفضلات شاہانہ باشیم - و باین فتح نمایان - کہ افتتاح این قلعۂ آسمان شکوہ عبارت ازان است - منظور الطاف بے پایان خواہیم بود" *

چون این کنکاش بسمع نواب مظفر خان رسید - بیاد نمک خواری ہاے اہل اسلام دہ ہزار روپیہ نقد گذرانیدہ - دیوان بہوانی داس را ازین گروہ جدا گردانید * دیوان بہوانی داس آستین ہر ایک کشیدہ - اطاعت حضور والا را مقدم الامور گفتہ - سجان راے منشی را نیز با خود یار نمود *

چون دیوان را در سرکار والا اقتدارے بود - سبد ملامت بر سر او داشتہ - کوچ نمودند - معاملہ تمام و کل پذیرفتہ * ہنگامیکہ عبور از دریاے تمون میکردند - پروانۂ سرکار والا مشعر این معنی کہ: "افتتاح قلعہ بسہلترین وضع است * در فتح آن تن در دادہ - بوجہے تن دزدی نکنند" *

[1] Quran xcix, 1.

چون تیر از شست جستہ - بکف در نیاید - متواتر کوچ نمودہ - بحصول ملازمت والا سعادت اندوختند * چون پیش از عتبہ بوسی دیوان بہوانی داس چوکی بر حویلی سکناے او نشستہ بود - بسفارش گوہر تاج حکومت[1] کنور کہرک سنگہ جی برخاست - و دیوان رام دیال نیز گواہی حسن رسوخیت او داد * بارے بتدر بار بار یافت * بطوطی زبان از گرفتاری شہباز پنجۂ بلا در امان ماند *

سرکار والا از دارالسلطنت لاہور بسوی امرتسر جی خیام احتشام بر افراختند * بشرف غسل و آداب گرنتہہ صاحب امتیاز اندوختند * و از آنجا سیر کنان در آدینہ نگر برلب آب نہر دایرۂ دولت نمودہ - تزلزل در نہاد راجہاے کوہی انداختند *

درین سفر بہیہ رام لعل را بعنایت ہم مذہبی نواختن پیغام فرمودند - از بخت برگشتگی آن بخلاف راے برادر حقیقی خود جمعدار خوشحال سنگہ - کہ امروز معتمد الخلافۃ است - ارشاد حضور را نپذیرفت - و از آنجا فرار نمود * دیوان رام دیال را بتعاقبش فرستادہ - اسیر کردہ - گوشمالی دادند - و از راہ دریا در مثمن برج دارالسلطنت لاہور ریحانی شراب در جام آرزو انداختند *

حکماے ارسطو کیش استعمال چرب چینی معروض والا کردند * چنانچہ درین پرہیز کردن از جملۂ واجبات دانستہ - از دربار کردن بر آسودند بخدیکہ وکیل متکلف صاحب بہادر معہ بعضے ہدایا برسر دروازۂ قلعۂ رسیدہ بسرعت مراجعت کرد * تمام افواج را محلہ ہا دیدہ - بقدر مقدور ہر یک انعام فرمودند *

1. Prince Kharak Singh was nominated as heir-apparent in Sambat, 1873 (1816 A.D.). Sohan Lal p. 192 Vol. II.

چنانکه بعد آراستگی فوج و تقسیم مال و دولت - بتصرف قلعهٔ ملتان عزم مصمم بسته - هر یکے را حکم روانه شدن تا کوت کمالیه بخشیده مصر دیوان چند را مقدمة الجیش فرموده - گوهر اکلیل سلطنت کنور کهرک سنگه جی را بسرکردگی مقرر نموده - روانه فرمودند* مصر دیوانچند قلعهٔ مظفر گده را مورچال بسته خان گده را نیز مستخلص گردانید - و دیوان رام دیال و مصر دیران چند و دیوان موتی رام و الهی بخش کمیدان و دیوان بهوانی داس به یساول بندی پرداخته طرفه شورشے در گنبد نیلگون انداختند*

چنانکه صفوف بندی و یساول آرائی آن را - حینیکه نامهٔ انگریزی رسیده - و استاذی مولوی احمد بخش چشتی در عمر چهارده سالگی بحکم سرکار والا بجواب آن پرداخته در آن نامهٔ بآئینے نوشته - و آنرا بعینه در جایگاه خود ثبت قلم حقیقت نگار خواهم نمود - از کوائف آن التذاذے وافی و احتظاظے کافی بهریکے از سخنوران وقائع طلب روزی گردید - و سرکار والا در فرستادن باروت و غله و گلوله و بنادیق و دیگر آلات و ادوات جنگ و دادارپهات گونا گون و طور و طریق مورچال و از پا در آوردن دیوار قلعه - که سد سکندری عبارت از آنست - بنام مصر دیوان چند - روز را از شب و شب را از روز نشناختند* و نیز بفراغ حوصلگی در عیش و عشرت افتاده - مردم سپاهی و خاندانی را مینواختند*

چنانکه درین کشمکش میان دهیان سنگه برادر زادهٔ میان موتا - که از نسل راجه رنجیت دیو - مسند آرائے وسادهٔ ضلعهٔ جموں از گردش گردون گردان از پا افتاده بود - بدستگیری این خدیو افتاده نواز بکچهری خاص الخاص بار یافته - بعنایات بیغایات و الطافات بینهایات گردن استکبار برافراخت - و بتصرف ملک موروثی ضمیمهٔ آن بعیش و کامرانی افتاد - و نیز بچوکی پلنگ و ابواب ارک مبارک اختصاص اندوخت*

باب بیست و یکم

وقایع سال یکهزار و هشتصد و هفتاد و پنج * 1818 A.D.

رسم این چرخ چنبری آنست که - همیشه سفاهت روز اول کسے را که سر افتخارش برافرازد - مد نظر داشته - حیله ها انگیزد* چون تبخترش از حد در گذرد - بغضب گردش برآید - و بروز اول اجدادش نشاند*

زاهد خان ابدالی جد رشید حاجی مظفر خان در ملتان سکونت داشتے - و بتجارت پرداخته - بنائے تعظیم و تواضع را از دست ندادے* در نظام سیف الدوله نواب عبدالصمد خان اقتدار میاندوخت - و بگذرانیدن تحف و هدایا فی الجمله نواب مستطاب را منظور آمد* قریهٔ سه لکهه دام بدو جاگیر فرمودند - و محصول شتران تجارتش نیز واگذار کردند*

حینے که نواب عبدالصمد خان از ملتان بتقبیل عتبهٔ فلک رتبهٔ محمد شاه فردوس آرامگاه در شاهجهان آباد بموجب فرمان والا شان حاضر شد - او را نایب نظامت قرار داد* چون معاودت نمود - مشار الیه را مصاحب خود قرار داده - برائے بعضے جواب و سوال روانهٔ دارالسلطنت لاهور پیش فرزند ولیعهد خود نواب اعز الدوله محمد ذکریا خان بهادر نیز میفرمود*

چون یحیی خان و حیات الله خان بهادر همشیره زادهٔ نواب وزیر الممالک قمرالدین خان چین بهادر بودند - بآنها رابطهٔ غلامی درست

کرده - هنگامیکه روانهٔ شاهجهان آباد میشد - سفارش نامه ها همراه برد - تا کارهاے نواب را ساخته - و تعارف دربار بهمرسانیده - برمیگشت *

چون آفتاب زندگانی نواب سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر بمغرب فنا فرو رفت - هر یکے از متوسلان رجوع بدربار نواب اعزالدوله آورد * زاهد خان ابدالی تاریخ وفاتش را - از آنجا که طبع وقادے داشت - بنظر حضار اعزالدوله گذرانید : ع "صمد ماند - عبدالصمد خان نماند" خلف رشید - از آنجا که پدر را مرده نام نهند - از غایت رقت رومال برچشم گذاشته - سخت به هاے هاے گریستند - و معارف اگاه محمد آفرین لاهوری و مولوی ضیاء الحق اورنگ آبادی جد اکبر اوستادی مولوی احمد بخش چشتی و محمد امین پور فیض الله نیایش سیالکوتی و میر مومن خان و میر نعمت خان بخاری و دیوان صورت سنگه لاهوری - که هر یکے طبع عالی داشتند - بموقع صحبت برسرائیدند *

چنانچه بعد از چند روز تا تقرر نظامت از جناب محمد شاهی زاهد خان را خلعت داده - به نیابت نظامت پر نواختند - چون چند مدت برین بگذشت و شورش نادری بزمین هندوستان سخت ولوله انداخت - و نقش صحبت اعزالدوله بجناب نادری درست نشست - و نظامت ملتان بنام حیات الله خان - که در آن اوان بحسن خدمت مخاطب "بشاهنواز خان" گردیده بود - صورت بست *

و شاهنواز خان هنگامیکه - نادر شاه از کابل از ڈیرهٔ اسمعیل خان هوت به تنبیه خدا یار خان عباسی متوجه بود - بموجب انقیاد رقم شاهی استسعاد اندوخت - باز زاهد خان به نیابت نظامت انتظام داشت - چون معاودت کردند - بعد از پنج سال سنه ۱۱۵۸ اعزالدوله

ذکریا خان متوجهٔ عالم قدسی گردید (ع): "هاے ذکریا خان کوچ کرد" تاریخش آمد *

و نیز نادر شاه - بعد از فتح خوارزم و بخارا و صلح سلطان روم - بدست مالیخولیا گرفتار شده - چشم ولیعهد از حدقه بر آورده - بصلاح ارکان دولت پیمانهٔ حیاتش ازدم شمشیر پر خون - و بعد از روز خور سوم وفات خود از دست غلامے در پردهٔ شب مدفون گردید *

کدورتیکه از مقبول شدن ذکریا خان بهادر بجناب نادری - در خاطر محمد شاهی قرار یافته بود - اصلاً غلامی سه پشتهٔ محمد شهنواز خان را منظور نداشته - برسر اعتزال نشستند - در سرزمین پنجاب درمیان یحیی خان و شهنواز خان کدورت مال و تقسیم آن خاطرها را مکدر گردانید *

و نیز شهنواز خان زاهد خان ابدالی را از ملتان طلب کرده - محبوس گذاشت - چون از سر حساب مبلغ خطیر بذمه اش برمیآمد - از درست نشستن نقش نظامت شهنواز خان حق نمکی منظور نداشته - برشوت نگهبانے چند شبا شب فرار کرده - در چند روز بشاهجهان آباد بپوست - و آنجا پیش هر یکے از مالداری شاهنواز خان سخن رانده - نظر انداختهٔ امراء و اهالیان دربار گردید *

چون در قید سخت بحالت بینوائی گرفتار شد - پیش آنند رام - که بمخلص باشی بمقابلهٔ مخلص کاشی اشتهار دارد - و در نظم و نثر در عهد خود بمیر شرف الدین بنام سراج الدین خان آرزو محفلها گرم داشت - وکیل معتبر نواب ذکریا خان بهادر بوده است - دقیقهٔ از عجز و الحاح فرو نگذاشت - چنانچه باشی مذکور در وقائع عمری خود

این سوانح را نیز مرقوم کلک اخبار نموده - حوالهٔ خامهٔ نیاز ختامه میگرداند :—

چون زاهد خان افغان ابدالی تاجر ساکن قدیم دار الامان ملتان بر روے کار آورده و نمک پروردهٔ نواب سیف الدوله عبدالصمد خان مغفور و مرحوم در لاهور مقید شده - و از حبس گریخته - روانهٔ حضور پرنور شد - و احوالش از معروضهٔ نواب اعز الدوله شهنواز خان به وزیر الممالک نواب قمرالدین خان چین بهادر مکشوف کرده - مبلغ کلي بر ذمه اش واجب الاداست * کار پردازان مامور شوند - که بمجرد رسیدنش مقید سازند * بعد یکچند که خان مذکور بسراے نرپله رسید - و این معني زبانی جواسیس معروض گردید - سرهنگان سرکار ناگاهان بسر وقتش رسیده - بدر دولت حاضر کردند * از توقعاتیکه خان مذکور بعد رسیدن بحضور داشت - یک قلم مایوس - و باز محبوس شد :—

بیت :—

نشد که از سر ما فتنه دست بر دارد
بهر دیار که رفتیم آسمان پیداست

روزے زبانی سهجا نند وکیل مزور و محتال خود - که بآن جفت و بروت گوئی دو هزار پاے است - با هم بر سر پرخاش و یاد و چاپلسه ایست - با یک دیگر در تلاش پیغامیکه - بالحاح تمام درباب رهائي و نجات خود ازآن تنگناے وحشت افزا - براقم السطور فرستاد * چون از وقت پدر از خودم بود - و نام خدا این جوان هم هیچ پایه کمي از پدر ندارد - بلکه قدم بر قدمش میگذارد - پیغام او را بحضور دل شنیده - گفتم که : "یار عزیز چون تو بمبالغه میگوئي - بمقدور خود را مقصر نخواهم داشت - پیشتر موافقت تقدیر با تدبیر شرط است "

از همان روز در اصلاح این مقدمه سعي گماشتم * بتمهیدیکه بایست بود بعرض نواب صاحب رسانیده - اجازت بطور خود بودنش حاصل کردم *

روزے بخانهٔ فقیر - که اکثرے میآمد - وارد شده - ملتجي گشت که - چون نمیتوانم بار اخراجات شاهجهان آباد کشید - اگر بتقریب مختصر کارے رخصت وطن حاصل شود - کمال آرزوست - و الابرخصت فقط نیز راضیم *

گفتم : "اگر نیابت نظامت ملتان از جناب نواب صاحب براے شما گرفته شود - باین امتیاز و آبرو رفتن شما بوطن صورت بندد - چون است "

همین که این حرف بر زبانم گذشت - این بابا را انتعاشے دست داد * نزدیک بود که غشي کند * بعد ازآن که بخود آمد - گفت: اگر آدم زاده خواهم بود - تا دم واپسین این احسان را فراموش نخواهم نمود * و معهذا امر نیابت براے بیت از برایم خواهم بود - و اگر نه همگي نقیر و قطمیر آن تعلق بسرکار خواهد داشت *

ازین عالم خبرها گفت - و ازین نوع اقسام مواعید بمیان آورد و درین باب مبالغه را از حد گذرانید * بخاطر آوردم که : خدا خیر کند ! آنچه از اندازهٔ گفتگویش پیداست - بابائے مزورے است - که‌قولش با فعلش موافق نیست * چه از کلمات میرزا عزیز مخاطب باعظم خان - که کوکهٔ اکبر شاه است :— که شخصے حرفے گفت - دانستم که واقعی است * چون مبالغه کرد - در شبهه افتادم هرگاه قسم خورد - یقین شد که دروغ میگوید * و اعظم خان - که مدتے ناظم احمد آباد گجرات بوده - طبع خوش داشت و این بیت ازوست :—

منه آی طفل اشک از خانهٔ چشم قدم بیرون
که میآیند مردم زاده ها از خانه کم بیرون

بارے بناۓ تقرر نیابت نظامت ملتان بنامش گذاشتم - وسعی بکار بردم - تا از سرکار نواب صاحب این امر خطیر باو مفوض شده - و از پیشگاه خلافت نیز حسب العرض وزیر الممالک خلعت و شمشیر و فیل مرحمت گشته * همان روز براۓ اداۓ شکر بخانه ام آمد *

بتقریبے مذکور قالین ملتان - که کمتر از ولایت نمیشود - بزبان یکے از یاران حلقهٔ مجلس گذشت * خان مرقوم گفت: باصل کار تقید باید نمود - که طول و عرض هر مکان - که قالب [قالین؟] آن مطلوب باشد - نوشته بدهند - تا بموجب آن قالینهاۓ نفیس و تحفهٔ فرش تیار کرده - مرسل داشته شود * ملتفت بجواب نشدم * باز اعاده کرد * گفتم: مخدوم! این حرف این همه طول و عرض نمیخواهد * از هر قسم که خواهند فرستاد - خواهم نگهداشت - و اگر نخواهند فرستاد - محصلے نخواهم گذاشت * اگرچه در عالم دوستیها محصل گماشتن هم مضائقه ندارد - لیکن میدانم که اینجا تحصیل حاصل است" *

قصهٔ مختصر - چون خدام خان عالیشان بملتان رسیدند - و بازار نواب نامدار سلامت - و نذر دولت گرم گردید - از آواز کوس دولت و کامرانی بمرتبه دماغش مختل گشت - که سر و سوداۓ تحریر و ترسیل مکاتبش هم نماند - تا بخوبیهاۓ دیگر چه رسد * اگرچه این همه از جا رفتنش بتحریک وکالت پناه بوده - لیکن اگر بهرهٔ از آدمیت میداشت - چرا بر حرفش عمل نمی نمود * حاصل کلام که: ع :—

دنیاست عجب مرقع رنگینے *

چون بزاهد خان نظامت دار الامان ملتان اختصاص پذیرفت - بعد چندے از سبب کسالت طبعش نیابت نظامت آنجا بخواجه اسحق خان انتقال یافت *

درین کشمکش احمد خان ابدالی زرهاۓ سنده و اموال کابل را - که بجهت نادر شاه میبردند - غارت کرده - سکه و خطبه بنام خود نموده - احمد شاه پادشاه در دران شد * و قندهار را احمد شاهی نام بر نهاده - بسوۓ هند گسیل کرده - شهنواز خان را برباد نموده - بر دار السلطنت لاهور دست یافت *

بحسن سعی میر مومن خان بخاری و دیوان لکهپت راۓ و دیوان صورت سنگه شهر در امن و امان ماند - و نیز میر مومن خان - که نیابت نظامت از نواب قمرالدین خان چین بهادر داشت - و نواب شهنواز خان او را بحسد محبوس داشته بود - و آنچنان سردار عظیم الشان در قید بتسلیم میگذرانید - خلاص یافت * اما بمجرد خلاصی آنچه بخاطرش گذشته - رهائی مشتے ضعفا بوده - که سی لکه روپیه نقد گذرانیده - خلایق را در امان داشت *

احمد شاه از آنجا حرکت کرده - سرهند را مقر کوکبهٔ افغانی نمود * نواب قمرالدین خان از جانب محمد شاه بسر عسکری مرشد زادهٔ آفاق احمد شاه نیز وارد سرهند گشت *

چون تلاقی فرقین واقعه شد - نواب قمرالدین خان در آن زمانے - که بوظایف یاد حق مواظبت داشت - بضرب گلوله جان بحق سپرد * تاریخ: "آه! وزیر الممالک بهادر شهید گردید" - و دهلی خراب شده - و قمر عالم رفت - و هاۓ نواب قمرالدین خان" - تاریخ وصالش

یافتند * محمد شاہ پادشاہ - حینیکه این خبر شنیدند - این بیت هندی بدیهة بر زبان آوردند :—

بن جنکے همکو نیند نه آتی تبی سو گئے
جو دیکه همکو هنستے تہے آخر کو رو گئے

آخر میر معین الملک بهادر حمله هاے گردانه و جنگهاے رستمانه کرده - مخالف را از پیش برداشت * و از دریاے ستلج عبور داده رستم هند خطاب از مرشد زاده آفاق حاصل کرد * میر معین الملک نعش والد بزرگوار را روانهٔ شاهجهان آباد نموده - بخلعتهاے ثمین و اندوخته هاے عمر فراوان به نظامت لاهور و ملتان رخصت یافت *

و احمد شاہ درانی از راه ملتان روانهٔ کابل گشت * درین اثنا زاهد خان ملتانی نیز شرف ملازمت او دریافته - احوال خود را ظاهر و پسر خود شجاع خان را حاضر نمود * چند اسپ و شتر پیشکش نموده - به رهنمائی در چنین مقدمه پیش آمده - باظهار افغانی و علاوهٔ آن خود را ابدالی در سلک آن گروه انسلاک داده - بوعدهٔ نظامت ملتان خورسندی یافت *

و چون محمد شاہ پادشاہ جهان فانی را پدرود نموده - خوش بر آسودند : "هاے رفت از جهان محمد شاہ" نکته سنجان تاریخ وصال یافتند - و احمد شاہ بادشاہ در شاهجهان آباد جلوس اقبال نمود *

نظر بر ضعف احمد شاہ پادشاہ احمد شاہ درانی بر سر دارالسلطنت تاخت آورده - میر معین الملک را بجان آورد * چون در جنگ فیروزی بنامش آمد - میر معین الملک متصل نخاس بیرون حصار دارالسلطنت لاهور - حینے که احمد شاہ درانی بر سر مسجد تاج جهانگیری بر سر داشت - حاضر شد - و ایستاده ماند *

احمد شاہ درانی گفت که : "حالا سزاے تو چیست ؟" گفته که : "اگر تاجری - 'بفروش' ! و اگر قصابی - 'بکش' ! - و اگر پادشاهی - 'بنواز' !" گفت : اگر من بدست تو آمدمے - "بحال من چه تجویز میکردی ؟" گفت : * "باختیار خود نبودم - در عالم مجبوری نمکحلالی اقتضاے آن مینمود که - شاه را در پنجرهٔ آهن نشانده روانهٔ شاهجهان آباد میکردم *"

شاه بر راست گوئی او غشی کرده - بفرزندی بر نواخت - و قریب یک کروڑ روپیه تحصل کرده - روانهٔ شاهجهان آباد گشت * و از آنجا بنصرت و فیروزی مراجعت نموده - شجاع خان را نواب ساخته - روانهٔ ملتان کرده - و چون احمد شاہ در گذشت - تیمور شاہ مالک سلطنت شد - و حاجی مظفر خان در حکمرانی نوابی یافت *

خود مظفرخان مرد نیک ذات و خوش لقا و شهادت طلب و عادل و باذل و حاجی و غازی و متقی بوده - و از آنجاست - که شهادت و نیک نامیش روزی گشت * اما افغانیه که همراهش بودند - همه قطاع الطریق و زانی - که روزانه در هتک شرفا میکوشیدند و شبانه خون ناحق را شیر مادر میدانستند - چها که نکردند ! سرافراز خان پرش ولیعهد بود - در اداے معاملهٔ سرکار والا تن در نمیداد - و اطاعت از قرار واقعی نمینمود *

چون عساکر فیروزی پیکر سرکار والا تسخیر قلعهٔ ملتان نمود - و پیغام گذاران گولهٔ توپ و تفنگ بسمع قلعگیان آیهٔ أَيْنَ ٱلْمَفَرُّ رسانیدند - افغانان - که اندرون قلعه در عیش و عشرت افتاده بودند - هر چند نواب را بر سر فرمان پذیری آوردند - اما نواب طالب شهادت شده -

سخن آنها را قبول نکرد ٭ هرچند براۓ پرورش نواب از سرکار والا نیز وعدها بمیان آمد - اما خلاص کردن قلعه منحصر بر الوداع خویش نمود ٭

آخر در حیص بیص دوازده روز منقضی شد - و حالت بر غربا و مساکین - که در قلعه ساکن بوده - ابتر گردید ٭ افغانیه نیز دست تهور بر آورده - در توپ انداختن و شمشیربازی کردن قصورے نکردند ٭

چون از سرکار والا بنام مصر دیوان چند "خطاب ظفر جنگ بهادر" صادر شد - و تمامیِ لشکر ظفر اثر را حکم بفرمان برادریش رسید - مصر مظفر جنگ بهادر همه سرداران را طلب داشته - فرمان داد - که "داخل خندق شده - از دهورکوت بگذرند" ٭ چون همه‌ها داخل خندق شدند - خندق را پا شکست ٭ بسیارے را پیمانهٔ حیات لبالب آمد ٭

نتهو سنگه کمیدان و فتح سنگه دت هر دو معه برادر خود جان نثار شدند ٭ بهادران حمله ور از دهور کوت گذشته - بسیارے را از مخالفین بچپقلشهاے گردانه و آویزشهاۓ رستمانه از پا در آوردند ٭ و نوعے بتیر و تفنگ پرداخته - اعدا را هدف نا کامی ساختند - که دارالامان ملتان در الحدثان گردید ٭

چون قلعهٔ ملتان ضرب المثل روزگار - و در بلندی غیرت ده این فیروزه حصار است - هژبران بلا جوش و مبارزان دریا خروش در جان نثاری و سر دادن اضراب اتواپ خبر از خود نگرفته - بسیفے صفے برهمزده - چون سمندر خود را در آتش افگنده از تب دود از نهاد قلعگیان بر آوردند ٭ جنگے واقع شده - که تا مرور روزگار از آن تذکار خواهد بود ٭

سپاه نصرت شعار در دلیری و دلاوری حق نمک بجا آورد - در ثابت

قدمی دست کوشش باز نداشتند - و اندرونیان نیز خود را قابل حیات ندانسته - خون فوج گورو گوبند سنگه را برخود حلال دانستند ٭ و ازینجاست - که بتاخت و تاراج مبتلا شده - روانهٔ کشور عدم گشتند :—

چو زلف بتان شد مسلسل کمند   غریوے ز کوس شجاعت بلند
یلان گشته سر باز و شمشیر زن   نموده عیان جوهر خویشتن
به پولاد پوشی علم آمدند   برستم قدم بر قدم آمدند
نفیر نهنگان در آن کارزار   بر آورده از مغز شیران دمار
دران رزم سنگهان پولاد پوش   بروز وغا پر دل و سخت کوش
قباۓ حیات اندران دار و گیر   گرفت اتو از زخم شمشیر و تیر

سادهو سنگه نهنگ دریاے وغا از مقربان بارگاه صاحبزاده کنور کهڑک سنگه جي بهادر آداب بجا آورده - بجان نثاری رخصت یافت ٭ اما بهترجهان صعود از آسمان نردبان اُدْخُلُوا فِيْهَا[1] نزول شد - که دفعتاً بر سر دیوار قلعه جسته دست تاراجي بر کشادند ٭

نواب مظفر خان مسلح - معه شهنواز خان - که پسرش عبدالمجید خان با راقم السطور نسبت هم دبستاني دارد و در علم و ادب بر اجداد خویش مینازد - بر آمده - بآرزوے شهادت رنگین پیرهنے در بر کرده - جوهر تیغ بازی را آشکارا گردانید ٭ اما معه دو پسر خود بخاک نیستي غلطیده - , به نوابیِ آن جهان برآسود ٭

چون از سرکار صاحب زادهٔ بلند اقبال حکم تاراج و قتل عام شد - خاندانها با خاک برابر گشتند - و سوداگران امصار لباس دریوزه گری پوشیدند ٭ هریکے از نقیر و قطمیر عساکرهٔ منصوره بمالداری انگشت نماے عالم گردید - و دولتخانهٔ مظفر خان سربسته به یغما در آمد ٭

[1] Quran VII. 38.

نواب سرافراز خان و ذوالفقار خان گریخته - الامان گویان - در ڈیرۂ موتی رام جا گزیدند - و صلاح داده - مامون شدند * دیوان موتی رام هر چند به مصر ظفر جنگ بهادر در باب امن و آمان شهریان سخن رانده - مُصِرّ و مُشْتَبِدّ گردید * لیکن مشار الیه نظر بر شورش افغانان سخت بیرحمی ها را داد داده - آه کرد که نیافت - بجایگاه خود مذکور آن کرده خواهد شد *

درین زد و کشت بسیارے از فوج مخالف برکاب اقا ملتزم - روانهٔ آنجهان شده - شرط نمک از واجبات دانسته - درجهٔ شهادت یافتند * ششصد کس افغانان - که بآب یخ پرورد خوگیر و خانه نشینی اختیار کرده بودند - از هیبت جان بیرون نیامده - بادلس گدایان دریوزه گر شتافتند - و منازل منعمان عظیم الشان آن بوم چون خانه جغد ویران و معدوم گردید :

آن قصر که بر چرخ همیزد پهلو — بر درگه آن شهان نهادندے رو
دیدم که بر کنگرہ اش فاختهٔ — بنشسته همیگفت که کوکو کوکو

از مردم تاراجی درست روپیه و جواهر و سلاح قریب دو لکهه روپیه فراهم شده - و از قلعهٔ شجاع آباد بیست هزار روپیه را ظرف نقره و پارچهٔ ابریشمی وغیره بضبط در آمد * و پنج ضرب توپ داخل معسکر دولت و اقبال گشت - و توپ کلان داخل قلعهٔ ملتان شد - و ذخیره بسیار در قلعه جمع نموده - و بند و بست و دلاساے شهریان کرده *

اول ماه هاڑ حسب الحکم سرکار والا ششصد سپاهی بمحافظت قلعه مامور - و سردار دل سنگه نهیرنه و سردار جوده سنگه کلسی و سردار دیوا سنگه دوآبه والا - بسرکردگی متعین ساخته * هردو پلٹن نجیبان

بمحافظت شجاع آباد را گذاشته - معه جمیع سرداران مصر مظفر جنگ بهادر شرف قدمبوسی حضور والا اندوخت *

چون افواه عام و الحق که خالی از راستی نه که: "مال کروڑ ها غارت یافت" - و عرضهاے متواتر شد که: "عساکر نصرت مآثر را پرواے نوکری نمانده - تا بجان نثاری چه رسد؟" حکم شد که: "مال سرکار والا را هرکس که بیغما آورده باشد - باز دهد - و در صورت توقف - چون مرتکب امر شنیع شده - سزاوار دار خواهد بود *" همگی کمیدانان پلٹن و جمعداران و اجٹنان[1] و صوبه داران و گوله اندازان و سنگهان و راجپوتان هرچه که غارت کردند - از جواهر و مروارید غلطان و اقمشهٔ فراوان - که قریب پنج لکهه روپیه زر باشد - بحضور گذرانیدند *

نواب سرافراز خان و ذوالفقار خان شرف ملازمت حضور والا دریافته - از تواضع سرکار والا ریش و بروت خود را تاب دادند * اما غافل ازآنکه هنوز فلک بر سر جنگ است - حتی که امروز بروز جد بزرگوار خود زاهد خان - که شتران کراچی و سه لکهه دام جاگیر داشت - و در اوراق سبق مفصلاً سمت گذارش یافت - نشسته در حویلی کلان بود و باش نموده - بخوبی گذران میسازند *

سرکار والا براے ترمیم خندق قلعهٔ ملتان سیصد روپیه یومی مقرر نموده - دیوان سکهه دیال را به نظامت آنجا بر نواختند *

بعرض رسید که - نہال سنگه اٹاری واله و جوده سنگه سوزیانواله و سردار جوده سنگه کلسی بعلت هواے سموم در گذشتند * امیر سنگه وغیره را بجاے پدران شان بخلعت سرافرازی مخلع ساختند - و سردار

[1] Plural. Urdu form of the word Adjutant.

دیسا سنگه مجیٹیه معه نانک چند چوبڑه اجازت تحصیل زر نذرانه از راجهاے کوهی یافت •

آنند سنگه وکیل متعینۂ شاهجهان آباد - معه نامۂ یکجهتی آمیز لیک صاحب بهادر - مشعر بر شکایت عدم ارسال نامجات یکجهتی انگیز - حاضر شده - به انعام یک زنجیر فیل و خلعت هفت پارچه سرافرازی اندوخت • عساکر نصرت مآثر را حکم دیرۂ آنروے آب راوی متصل شاهدره به نفاذ رسید • چنانکه شکار افگنان برلب اٹک بنارس خیام دولت بر افراشته - در نهاد ناظم کشمیر و پشاور سخت زلزله انداختند •

راجۂ پونچهه و راجه راجوری نیز حاضر شدند • پیشکشهاے عجیب و غریب گذرانیدند - که وزیر فتح خان آنطرف ایران را دست و بازوے خود نموده - در ولایات کابلستان و قندهار گشت میکرد - که باز گذارش بطرف هرات افتاد • شاهزاده کامران - با وصف شاهزادگی از در اطاعت در آمده - باقسام مغالظ وزیر را بران آورد - که بمدلول "وَالْوِدُعِيْتُ لِكِرَاعٍ بِكِرَاعٍ فِيْ كِرَاعٍ لَاَجَبْتُ" باجابت دعوت "قُلُوْبُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَرْشُ اللهِ تَعَالىٰ" را طواف نماید •

وزیر اگرچه سخت پیمان گسل و عهد شکن واقع شده بود - اما ببادی بگسلد زنجیر تدبیر اعمال قبیحه اش بمفاد اَعْمَالُنَا عُمَّالُنَا به کیفر نشسته • او را بر آن آوردند - که شاهزاده کامران از در آشتی در آید •

چون 'چاه کن را چاه در پیش' گفته اند - شاهزاده کامران چار صد گرد بهمن توان را در ایوانے متواری کرده - بیرون آن بساط ضیافت از اطعمۂ گونا گون چیده بود • فدویانه باستقبال پرداخته - بر سفره جا داد

ناگهان آن جماعت سفاک بر سرش ریخته • اول در هر دو چشمش میل نیل کشیده - از بصر بصیرت عاطل نموده - بعد ازان از دست و پا عاری ساخته - بشَدِيْدِ الْعِقَاب واصل آنجهان ساختند •

سرکار والا حکم بشاک داده - از غایت سرور در عین طوفان و طغیان به بخت آزمائی فیل بدریاے ذخار اٹک انداختند • از سطوت اقبال نیلاب پایاب شد • حکم بمرور فوج داده - بابا بیدی معتبرے را در افغانیه فرستاده - از تمرد مانع آمدند • افغانان از غایت بیراه روی باو از در دیگر در آمده - او را از جان کشتند • ازین معني غضب پادشاهی برق قهرمانی را بدرخش آورده - خرمن هستی شان پاک بسوخت •

بعد ازان در شهر پشاور رسیده - آن حوالي را از دوست محمد خان و برادرانش خالي یافتند • بیست و پنج هزار روپیه از ارباب آنجا گرفته - شهر را آمان داده - جهانداد خان وزیر خیلی برادر عطا محمد خان را - که نظامت کشمیر داشت - به نظامت پشاور بر نواخته - و بالاے حصار را آتش داده - اندکے پاداش پنجاب را بر روے کار آوردند - و چارده ضرب توپ را متصرف شده - باین روے آب رجع القهقری فرمودند •

حکما سنگه چمنی را به تکلیف یک لکهه و سي هزار روپیه گرفتار نموده - بعد ازان بشرط اداے زر سرافراز فرمودند • یک لکهه روپیه سواے آن از گرد و پیش مقرر ساختند - و یک لکهه روپیه از سردارانے که از هنگام عبور تن دزدی بکار برده - اسپانرا در دریا نینداختند - وصول گردید •

جهانداد خان - جریدهٔ از آمد آمد دوست محمد خان - گریخته - وارد هرات گردید - آلهی بخش کمیدان را بقلعهٔ ملتان تعیناتے شد ٭ و رام سنگه بهیه را - که با تالیقي صاحبزادهٔ بلند اقبال کنور گهڑک سنگه جی ممتاز بود - محبوس فرموده - پنجاه هزار روپیه تاوان گرفتند ٭ اگرچه پدرش سپهدار میرزا امانی بوده - اما سواےٴ این ازو نه بر آمده ٭

از آنجا کوچ کنان غسل سری کتاس فرموده - روا رو بدارالسلطنت لاهور تشریف آورده - صهباےٴ عیش در جام مراد ریختند ٭ مصر ظفرجنگ بهادر دو صد اسپ ماده و مبلغ کثیر از زمیداران بار گرفته - اعزاز یافت - و فتح سنگه اهلوالیه چهل هزار روپیه نقد گذرانیده - رخصت گرفت - و بدیوان رام دیال حکیم مبرم رسید که - بجهت نذرانهٔ بهاولیه و منکیریه روانه شود ٭

دیوان در راه از هرکسے نذرانه گرفته - داخل خزانهٔ عامرهٔ ساخت چون بملتان رسید - خبر شاه شجاع الملک انتشار یافت که : "پیش صادق محمد خان رسیده - و از آنجا در ڈیرهٔ غازی خان آمده - ترتیب افواج نموده - که از سبب نبودن پادشاه در خراسان خود را پادشاه سازد ٭" بهر کیف در پشاور رسیده - بندوبست نموده ٭

محمد عظیم خان از کشمیر و دوست محمد خان از کابل بسر او آمدند ٭ جنگے عظیم پیوست ٭ چون شاه را ادبار از روز ازل مُرتسَم جبین است - از قضا آتش در باروتخانهٔ شاه افتاد ٭ همه سپاه سوخته شده ٭ چون محمد عظیم خان بر سر او ریخت - شاه گریز کرده - خود درهٔ خیبر خزیده - بخسر خانهٔ خود در آمد - و چندے آنجا بوده - بسبیل اختفا بر آمده - از راه بهاولپور روانهٔ لودهیانه گردید ٭

محمد عظیم خان نیابت نظامت صوبهٔ کشمیر بجبار خان بحال

داشته - خود معه چهار کرور روپیه زر نقد کشمیر سواےٴ پشمینه و آلات و ادوات - ببهانهٔ ملاقات برادر خود دوست محمد خان روانهٔ کابلستان و آن نواحی گردید ٭

سرکار والا موقع یافته - بصواب دید بیر در پنڈت[1] ظفر جنگ بهادر را مقدمة الجیش نموده - حکم تسخیر کشمیر داده - تمامیٴ عساکر نصرت پیوند را حکم باطاعتش ساختند ٭ و خود بنفس نفیس در وزیرآباد خیام اقبال بر افراشته - امید وار لطیفهٔ غیبی شدند ٭

1. Pandit Bir Dar was an influential Hindu Officer in the service of Jabbar Khan. Having been ill treated by his Afghan master he secretly escaped from Kashmir and repaired to the Court of Ranjit Singh. With his local knowledge and influence the Pandit proved a source of help to the Maharaja in the conquest of Kashmir and was rewarded for his services by receiving the lucrative job of a contractor or farmer of the revenues of Kashmir.

باب بیست و دوم

وقائع سال یکهزار و هشتصد و هفتاد و شش - 1819 A.D.
- مطابق سال یک هزار و دو صد و سی -
در بیان فتح کشمیر
جنت نظیر *

چون ایزد بیچون خواهد - که خلق بلاے عظیم گرفتار آمده را امان بخشد - و جباری قوم ظالم را پر و بال بشکند - اول خلق را دشمن آن قوم سازد - و بعد از آن بکیفر کردار نشانده - شیشهٔ جمعیتش را بسنگ تفرقه اندازد * تا بیخود شده - دست از دامن خلایق فروهلد - و اینها در ظلال صاحب افسری پرورش یابند *

چون همیشه سرکار والا منتهز فرصت بوده - بعزم تسخیر کشمیر راے ملک آراے را تصمیم میبخشیدند - که تا ساکنین آن ولایت را - که لب شان درین بیست سال چون پسته از زعفران[1] زار کشمیر بخنده آشنا نشده - برفاه حال بر نواخته آیـد *

عظیم خان با کنوز بیشمار و خزاین لا تحصی و لا تعداد وارد خراسان و جبار خان به نیابت تعین * اما از سطوت اقبال سرکار والا هراسان شده - طریق مسالمت پیروی * چون خرابی آن ولایت را هنوز حسابے باقی بود - کمیت قلم حقیقت رقم در مضمار آن بپاے سر خواهد شتافت *

راے آنند سنگه وکیل را باخبار شاهجهان آباد باز متعهد نموده - فرستاده * لیک صاحب بهادر را بجواب نامهٔ نامی همراه فرمودند *

1. See also page 169, foot-note: Cunningham's "History of the Sikhs" ed. by H. L. O. Garrett, 1918.

و برطبق فرمان سرکار والا استادی مخدومی و مطاعی مولوی احمد بخش چشتی لاهوری[1] - که از احفاد زهد الانبیا خواجهٔ فرید شکر گنج مسعود اجودهنی رَوَّح اللهُ رُوْحَهٗ - و غَرَقَ اللهُ فِي الْفِرْدَوْسِ فُتُوحَهٗ - و از نبائر مولوی ضیاء الحق چشتی اورنگ آبادی ثم الاهوری در لاهور موجب فخر خاندان ها میباشند - و خامهٔ تربیت تقیر و قطمیر این خاندان بسر پرستی ذات اقدس ایشان تعلق دارد - نامهٔ نامی را در عمر چهارده سالگی بر نگاشته - رسامان بهزاد رقم نقاشان نرگسین قلم را رنگین نسخه از نگار خانهٔ چین بیاد داده - و بعنایات خاقانی سرافراز و بجاگیر و خلعت ممتاز گشتند *

چنانچه در صفائح صدر این معنی بنگارش قلم سوانح نگار صورت انکشاف پذیرفته * چون خالی از دقتے و رقتے نبود - بعینه براے یادگار مرقوم کلک وقائع سلک میگردد :—

بیمنتی را الوف نیایش و بے منتی را صنوف ستایش - که گونا گون انام را بصد هزاران انعام بل انعام را نیز مرفه الحال و فارغ البال داشته - و دارد - و اوضاع این کارخانهٔ بوقلمون بگوناگون شیون مختلف گردانیده - ملل پراگنده بر نعماے نعمتش نازان - و نحل بیشمار بر آلاے عظمتش خرامان *

[1] Maulvi Ahmad Bakhsh Chishti, better known by his poetical *nom de plume* as Maulvi *Yakdil* was a talented writer. He has left behind him a manuscript diary in 20 volumes which is full of interesting events relating to the history of the Punjab between A.D. 1819 and A. D. 1860. This valuable manuscript is preserved intact with Maulvi Hamid Ali Chishti the grandson of the author. For fuller description of its contents see pp. 82-87 of the Journal of the Punjab Historical Society *Vol.* VI No. 2.

"بعد از اختتام - وخشوران شهریاران معدلت پژوه و پادشاهان والا شکوه را بخلعت ان اللهَ یُحِبُّ المُقْسِطِینَ مخلع ساخته - انتظام این گنبد بے در تحویل فرموده ۔ والا شانان کیوان مکان و ثری سالاران ثریا شان حتی الامکان در نظم این نثر و ردیف این نسر همت گماشته - رضوان جاویدی را مورث شدند ۔ چنانچه اسامی سامی شان بر الواح السنهٔ پریشان ثبت ۔ علی الخصوص نهمت داد سگال ما - برخلاف فرمانروایان سلف و خلف - بر ضمائر قدسی سرایر صوری محبتان معنوی بین چون مه و مهر هویدا - سطرے ازان دفتر و شطرے ازان اکثر در سمع فیض جمع رسیده باشد" ۔

درین زمان خجستگی توامان روز یکشنبه پس از سه ساعت و سیزده دقیقه - درے جهان افروز پرتو تجمل انداخت ۔ صیت نو روزی عالمے را در نشاط گرفت - و هوائے خورمی مزاج برنائی آورد ۔ وضیع و بزرگ مایهٔ عشرت اندوخت ۔ کهن روزگار را نوی در رسید - ایردی عنایت را در باز شد ۔ زمین بآراستگی بر نشست - و آسمان بنشاطگی برخاست ۔ پژمرده گیتی بتازه روئی گرائید - جهان از دم صبح بهار نسیم صبحگاهی جوانی انبساط در سر آورد - بخلاف چرخ دوار که هر ساعتے تازه گردشے بر رو آورد - و ارضیان را بآن نوشعبدگی پریشان سازد - و دل فیض منزل را به آرائش نهاده - با برگ یگانگی بهار از خزان نشناخته - اورنگ سلطنت آهنگ را از قدوم فرحت لزوم خود پیراستگی بخشیدیم - هشتم سال از دور دوم فرخی آورد ۔

در هنگام چنین آرائش و در آوان چنان پیرائش فرستادهٔ آن دولت - که از محرمان خلوتکدهٔ خاص الخاص بود - بصحیفهٔ یگانگی آمود و مسموقهٔ یکدلی شهود دولت بار اندوخت ۔ از مطالعهٔ آن نقش

نقاشان مانی نژاد و نگار طارد رقمان بهزاد استاد بود - بسیار شادمان شدیم ۔

آنکه شکرانے در عدم مراسله و شکایت در مساهله زبان خامه را تکلیف ده شده بود - بسیار مستحسن و محسن افتاد ۔ دار و گیرے که بهایم نهادان حشرت پیکر - و دواب دوابان دیو وقر - گوش خنجر گذاران ازدر در - و جراران غضنفر فر - صم و کر ساخته - بگوش حقیقت نیوش آشنا شده باشد - که ناظم صوبهٔ ملتان مدام هنگامهٔ کجروی و خود ستائی را گرمی دادے - و حصن حصین و ارسلان متین را مایهٔ خود کامی بر اندیشیدے ۔ هر چند واعظان دانشمند و ناصحان بینش پیوند فرستاده - رهنمون آمدیم ۔ لیکن گویائی عقل و عقلا و مقال فضل و فضلا به روز خرد ناقص و قطاس نهیه دم بریده - موزون ندیده - افسون و افسانه را نگاریده - دم نخوت و استجبار زد ۔

راد مردان تهمتن تن - و شجاعت نشانان پشوتن فن - و گزین فوجے - بسر کردگی شاهزادهٔ فرخ اختر - قریب سیصد سوار جرار خنجر گذار و سفینه عرادهٔ توپ ضیغم دهان برق آهنگ بساحت فیض اشاعت - که اقلیدس مزاجان هندی دانش به ازان نشانے ندادند - روانه فرمودیم ۔

در اندک فرصتے بپائین آن فیروزه حصار غارب سرادقات بخت وری شده - افغانان خود سر را از مرکب هستی انداخته - تارک شان را آویزهٔ فتراک مردانگی ساختند - و چون از عالم سماوی سپاه اَنْزَلَ اللهُ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا[1] غاشیه کش رکاب ظفر انتساب ما بود - با همان فوج اندک طرح بسته شد ۔

---

[1] Quran IX. 26.

جرانغار بمصر دیوان چند و ببوانی داس وغیره بهادران استواری پذیرفت • شیر جگران برانغار فیض خان و الهی بخش و کمون خان و سلطان محمود سد سکندری ساختند • و لهاك شکاران التمش عبدالصمد خان و شیو پرشاد و منو خان ولوله در چرخ هفتمین انداختند - تیر دستان هراول و علم افرازان عرصهٔ قاب فتح سنگه و قادر بخش و شیخ بساون در تن بهرام چرخ نشین زلزله کردند •

ازدحام گلوله اندازی و انبوهے آتش بازی عوام را در رستخیز - و آن کمان انداختی - که غالباً قلعه از جاے خود قلع شده باشد - و نشانے از غنیم و رعایاے شهر ناپدید • چون برانگیختی دخان و قتام به نشستگی میل نمودے - سبحان الله تعالیٰ و تبارک از دیدبانی یتاقی داران جنگجو و پاسبانان ستیزه رو - متانت آن حصار فلك انحصار آشکارا شدے - که اَلآنَ کَمَا کَانَ برپا است - باز نایرهٔ نایره افروزان جنگ و حرب باشتعال در آمدے - و سیف زنان روئین جسم و سنان افگنان دستان اسم بسر اندازی و خصم کشی اقبال کردندے •

اندرونیان نیز به توپ اندازی و خمپاره بازی نیز تقصیرے نکردند • درین یورش شگرف شورش از درونی توپ اندازان توپ اندازی ظاهر گردید - که بهر هدف - که انداختے - خالی نرفتے • بر گوهر اکایل خلافت حمله آوردند - نیرنگی اقبال ما آن خود کام را نا کام گردانید • پندار درونیان آن بود - که در شهور عوام آن مکان را باستحصان خواهند داشت •

هر گونه امداد سرب و باروت و گلوله و غله متواتر و متوالی میساختیم مدت حرب و طعن و ضرب به پنجاه کشید • خمپاره زنان شیر توان و بنادیق اندازان بهمن توانان و اژدرهفتان بهرام صولت و اشجعان اسفندیار سطوت دیوار قلعه را بدو درجه در آوردند • و برهمونی قاعد اقبال ما سر

عسکران ظفر قرین - چون دانایان آخربین - بناے پرداختند • شام - که صبح آن فتح ده اقبال فرخ اشتمال ما بود - چرخچیان چرخ فریب و یکه تازان عرصهٔ جنگ گروه گروه همه شب سیار و بیدار مانده - داد جلادت دادند •

و شیران شرزه و افغانان هرزه بسر پنجهٔ دلاوری جوق جوق باهم در آویختند - و بسیارے را پاے همت از جا گذاشتند - و نسقچیان عرض دوست دربازیدن و توانستن به قصور نه گرائیدند:

بهر سو جوانان کار آزماے
بر آورد بیخ عدو را ز پاے
ز بس گرد برخاست سوے فلك
زمین را نشانے نبود از سمك
خرابی در آمد درآن مرز بوم
که ایران بمثلش ندیده ز روم

غریو کوس روئین هلهله در چرخ نیلگون انداخت • و شور تبیره لبیهٔ هول در گردن شیر ساخت • مبارزان در تفنگ اندازی و جنگ افزائی پرداختند • درع و مغفر دلاوران در معرکهٔ رزم که ازرم را مکان عنقا بود - بخاک افتاده - سرهاے دلاوران چون گوے در صولجان • قوایم تکاوران باد پا غلطان - کمرهاے کمر بندان کشاده - افتاده • شوریکه تازان معرکهٔ جان نثاری دمار از مغزهاے جهانیان بر آورده • طایران بدشت و صحرا سر نهادند - منش خود را از جهان بردند •

صبح - که ترک خونی لباس با اسلحه سیف و سنان بر شبدیز فلک سوار شد - گردان گردن شکن و مبارزان شمشیر زن بر جستند - و بیک حمله ناچخهاے آبدار بر سر نخوت زدگان باغی ریختند - و حیله

پژوهان فوج بیکبارگی خود را بر آسمان رسانیده - طرفه شورشے در گنبد اخضر انداختند - و در قتل و نهب و کند و کوب قصورے نرفت *

دکاکین بازارگانان بحوزهٔ تاراج و دوکان جوهریان بحیطهٔ یغما در آمد - برخے بقید اسار - و ناظم آنجا معه سه پسر مقتول - و هر دو پسرش بدست موتمنان والا گرفتار - و بنگاهش تمام و کمال دست فرسود جنود نصرت آمود - پس ماندگانش امان خواستند - داده سر بر افراختیم - نیزه گذاران ما همگی ملک را در تحت تصرف آورده - تهنیت نامها نوشتند - و استمالت برعایا فرموده - کفاف بارامله و عجزه ساخته - بعنایات فراوان هر یکے را توانگری دادیم *

"چون شوق گلگشت آں نمونهٔ رضوان دلنشین از دیر باز بود - خود بنفس نفیس توجه میفرمایم - تا همگی ملک را از دیده گذرانیم - و نیایش ایزدی در آں سرزمین بجا آوریم *

مضمر ضمیر ما آں بود که - چون گلهاے سنبل و ضیمران و ارغوان و ریحان فتح ملتان شمائم - فرحت بمشام جان و بسینه سرورے و بدیده نورے رسانیدند - آئین دوستی را طرح تازه نهاد آمد - میانجی رسید - و بر کوائف مطلع گردانید *

"چون در نشاء تعلق جز محبت و خلت به از آں نشانے نداده اند - اگر در تاسیس محبت سابقه و تخصیص موانست لاحقه و انضباط آں مساعی جمیله رود - انبساط دیگر در خاطر اقدس ما نیست * بعضے حقایق - که محتاج بنوشتن نبودند - به خیر خواه باصفا رائے آنند سنگه وکیل فهمانیده - معه تنسوقات اینجهات روانه کردیم * امید - که قیل و قال موصی الیه را بسمع رضا اصغا نموده - چمن محبت را از مطرات رسل و رسایل شگفته - در باں میداشته باشند" *

دیوان رام دیال از دریائے تموں منتهض - و متصل قلعهٔ شاهگده علاقهٔ رکن الدوله صادق محمد خاں باستقامت اطراق نموده - یک لکهه و هفتاد هزار روپیه معه رسوم باز یافت کرده - به نواب شهنواز خاں منکیریه پیغام ساختند - درین روزها شخصے عجایبات بلخ و بخارا را پیشکش حضور ساخت - حضور پرنور او را به انعام یکهزار روپیه بر نواختند - و اشیائے او را داخل توشیخانهٔ مصر بیلی رام نمودند * نود هزار روپیه وصول و اسپ و لونگیهائے ابریشمی وغیره تحایف گرفته - در حضور اقدس عرضداشته - بعنایات شاهنشاهي سرمایه دولت و سعادت حصول کرده - بمراحم خسرواني مشمول گشتند - و نیز ارشاد فیض رشاد شرف اصدار یافت - "که روا رو از ملک منکرده و ملتان و بهکر و از مراحل و منازل دشوار گذار عبور کرده - باعزاز تمام در ببنبر شرف حضور دریابند" *

ظفر جنگ بهادر امر والا را ذریعهٔ کشایش ابواب مراد و ارشاد والا را موجب افتخار دانسته - براجوری رسیده - شورشے انداخت - که گنبد سپهر بیستون از جاے متزلزل شده - راجه اغر خاں گرم رو طریق فرار شده - بوادی هزیمت شتافت - و توپخانه را پیشتر برگماشتند - که نشیب و فراز جبال و وهاد بحدے بود - که پیک وهم را از آں گذاره متعذر میشد - تا بپاے تردد چه رسد - راجه رحیم الله خاں برادرش ربقهٔ اطاعت در گردن انداخته - شرف قدمبوسی را دریافت - قایم مقام برادرش شده - بخطاب راجگی اعزاز اندوخت *

ظفر جنگ بهادر از بهنبر و پوشانه و بیرم گله عبور کرده - به کریوه رتن پنچال ضارب سرادقات فتح و اقبال شده - مخالفین بد مآل و اعداے خسته حال را جام امید از بادهٔ غم مالا مال ساخت - بعضے

که از غایت بغض منفذ کاروانی بسته - بر سر راه بخونریزی کسان بیگناه نشسته بودند - از صدمهٔ شمشیر سنگهان نصرت پژوه در پیغوله هاے متواری - و از لباس حیات عاری شده - پس پا شدند *

ظفر جنگ بهادر از کوه پیرپنجال در گذشته - اعلام نصرت بلند گردانید - و ده هزار سوار بطریق کومک از سرکار والا نیز رسیده - و خود بدولت در راجوری خیام حشمت بر افراخته - بداد مظلومین رسیدند * راجه رحیم خان را بعطاے یک زنجیر فیل و ساز طلا و اسپ مرصع زین و خلعت ثمین و جیغه سرافرازی دادند و براے اغرخان حکم نافذ بنفاذ رسید که - "او را دستگیر کرده - بکیفر کردار رسانند"

جبار خان ناظم کشمیر دوازده هزار سوار و پیاده همراه گرفته - مستعد بجنگ بر آمد - فوجے از سنگهان از آب به پل بندی عابر میشد - که با دو سه هزار سوار بسر وقت رسیده - شعلهٔ حرب و نایرهٔ طعن و ضرب را مشتعل گردانید - غضنفران نیستان جلادت چون شیر شرزه چنگ را از خون اعدا رنگین ساختند - و تیغ بازان عرصهٔ شوکت بد سیفے صفے بر انداختند - ارباب سیوف در جنگ آزمائی و دلاوری داد تهور دادند *

دشمنان سگ سیرت چون روباه سر بمغاک عدم نهادند - اصحاب صفوف خون اعداے ناپاک را فرو ریختند - و سلسلهٔ جمعیت خصم نا عاقبت اندیش را از هم برگسیختند و سپرها از زخم تیر چون سینهٔ عاشقان چاک - و طایر جانها بامند مسلسل اسیر دام هلاک - از گرد مشت گرز پشت اعدا مجروح - و قالب دشمنان از غایت خوف و هراس بیروح - و از آوازهٔ گلوله پردهٔ گوشها دریده - بد خواهان ناکام را جام تمنا بلب رسیده - بهادران شمشیرها گرفته صفوف جنگ بر آراستند -

و نهال امید اعدا را از پا بر انداختند - تیر از خانهٔ کمان بگوشه ها در سراغ دوختن چاه کشان کمین - قبضهٔ سهام پرتابی در عین سواد تلاش مردم از سوفار سر پنجهٔ کین رنگین - تزلزل کوه بصدمات سواران بلا جوش آیهٔ "وَ اَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً[1]" بگوش عالمیان میرسانید - و از چقا چاق خنجر بهرام چرخ نشین متزلزل گردید *

جوانان شیر افگن و جلادت کیشان شمشیر زن از طرفے نمودار شده - قلب سپاه اعدا را بر شگافتند - و دلاوران تهمتن تن و سنگهان صف شکن نعرهٔ هو و ها در گنبد سپهر انداخته - افغانان را از هم گذرانیده - سنان در جگر شگافی بداندیشان - علم و سر رشتهٔ انتظام اعداے ناپایدار بر هم شد - بفراز شور و غلغل دمار از مغز شیران بر آورده - بنیاد دیوار بد خواهان بر افگند - و دشمنان غریق بحر فنا شده - بگور عدم افتادند - خنجر را ابروے در همچشمان بهمرسید - و تیغ را جوهر جان شگافی بحضور والا عرض گردید - و از آوازهٔ نقاره هزبران را دم در گلو شکسته - و از شور کرناے نهنگان بحر شهامت گوش دشمنان صم و کر گشته *

افاغنه تاب حمله هاے رستمی سنگهان جانباز نیاورده - پشت دادند * چون مبارزان شمشیرزن به پیاده پائی از نشیب و فراز جبال مامور بودند - بگریختگان همپا نشده - در خیام - و افراس دست غارت دراز کردند - قشون غلزئي "اِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيْدُ الْقَوِيّ" بر خوانده - یا جبّارُ گویان - ظفر نصیب مقدمة الجیش ظفر جنگ بهادر یافته - از قلعهٔ مظفر آباد نیز پهلوتهی نمودند *

جبار خان چون بخت خود را در ادبار و تردید و خداوند کردگار را در حق خود جَبّارٌ وَعِيْدٌ یافت - معه بار و بنهٔ خود شبا شب

[1] Quran XV. 74.

راه اوکاے پشاور پیش گرفته - قندهار سر کردند - و از افاغنه کسانیکه مقید سلاسل سیه چشمان کشمیر بودند - به تکلیف دل دیوانه خلع پوشش سپاه ورزی کرده - بدوکان نشینی و شیوهٔ رعیتگری مشغول شدند *

بیست و دوم ماه هاڑ کشمیر به تسخیر در آمد - ظفر جنگ بهادر کوس شادمانی و ظفر و فتح بر نواخته - باهلکاران احضار فرمود - و در قلعه هاے کشمیر تهانه هاے سنگهان نشستند و در شهر منادی و نداے امان بر کشید - دلهاے مردم را - که از جور افاغنه بجان آمده بودند - قرین فرحت و آرام گشتند *

سرکار والا در راجوری حکم بشلک داده - قرین فتح و فیروزی - سخاوت کنان و داد دهان - دیوان موتی رام را ناظم آن ولایت خدا داد که :— بیت

تَبَارَکَ اللّٰه از آن عرصه - که دیدن او
نگار بند خیالست و نقشبند ضمیر[1]

قرار داده خود بدولت دار السلطنت لاهور را مقر کوکبهٔ عز و احتشام ساختند *

دیوان رام دیال از تحصیل ملتان یازده هزار روپیه زر نذرانه در راجوری رسانید * حکم یافته - که بر قلعه مار رسیده - پسر زبر دست خان مرزبان علاقهٔ پونچهه را همراه گرفته - شرفیاب شد - دیوان موتی رام را یازده هزار روپیه از لشکر سردار دل سنگه و سردار هری سنگه وغیره مقرر فرمودند *

ظفر جنگ بهادر بیر در پنڈت را بمقابلهٔ پنجاه و سه لکهه روپیه ملک کشمیر را اجاره داده - و ده لکهه روپیه از شالداغ بجواهر مل - و لکهه

[1] This is a quotation from the famous *Qasida* of the Poet Fayzi in praise of Kashmir. See Akbarnama *Vol.* III, p. 543.

ها از باقی مشخص نموده[1] - بند و بست بواقعی ساخته - بموجب ارشاد در لاهور حاضر شده - از خلاع گونا گون و نوازشهائے روز افزون مخصوص گشت *

سرکار والا بعد از جشن دسهره - بعزم پشاور رایت کشور کشائی بر افراختند * مصر ظفر جنگ بهادر احوال کشش و کوشش سپاه از خطهٔ کشمیر عرض نموده - تا دو ماه امان خواست * سرکار والا حرف او را وقعی نهاده - بخلعت ثمین اعزاز نمودند *

درین اثنا بعرض رسید که - دو گوهر اقبال از صدف اجلال بیش بها بر آمده اند - یعنے دو فرزند دولتمند بشبستان دولت رنگ افروز چهرهٔ هستی شدند * چون درین مدت پیهم فتح ملتان و کشمیر شده بود - یکے را بملتانا سنگه و دویمی را بکشمیرا سنگه موسوم فرمودند * عطیات و خیرات را روز بازار شد * و حکم فرمودند که - در سیالکوت - که مولد خاص صاحبزادگان اقبال نشان است - چراغان بندند - و بمساکین آن شهر دلجوئی ساختند *

سردار دل سنگه و سردار هری سنگه و دیوان بهوانی داس از کشمیر براه پکهلی و دنهتور و قلعهٔ دربند از پاینده خان مستخلص کنانیده - در لاهور بعنایات حضور اقدس جائے تازه یافتند - کرم سنگه رنگهر ننگیه در گذشت - پسرش را قلعهٔ خیرآباد باز عنایت شد *

سرکار والا به ازاے نوازشات پیهم بسجدهٔ سری امرتسر جی جبههٔ افروز نیایش گشته - در عنایت و سخا باز فرموده - از فراخ حوصلگی از شخص هندوستانی حقهٔ بمقابلهٔ بیست هزار روپیه خرید نموده -

[1] Sohan Lal p. 261 *Vol.* II. gives an approximate total of 69 lakhs of rupees.

ظفرجنگ بهادر را بشنیدن آن اجازت دادند ۔ این معنی موجب کمال سرافرازی او گشته ۔ که در کیش این گروه مو بسران ۔ که عبارت از خالصه جی است ۔ در تلفظ بر حقه دم نیز نمیکشند ۔ تا به اجازت آن چه رسد!

دیوان گنگا رام را بخلعت ثمین نواخته ۔ الهی بخش کمیدان را باستصواب و صلاح دیوان مذکور بتحصیل زر نذرانه مرخص نموده ۔ خود بدولت در عرصهٔ ده روز قصبهٔ چنیوت را شرف و بها بخشیده ۔ دیوان رام دیال و سردار فتح سنگه اهلوالیه و مائي سدا کور و شام سنگه و گندا سنگه مان و سیوا سنگه و امیر سنگه را بسرکردگی درة التاج خلافت کنور شیر سنگه جي بانتظام ملک بار و اٹک و پکهلي و دهنتور و هزاره و تربیله روانه فرمودند ۔

و مصر ظفرجنگ بهادر را بجهت تحصیل زر نذرانهٔ ملک منکیره نامزد ساختند ۔ و خود بدولت و اقبال رهگرای صوبهٔ ملتان گشته ۔ از غایت معدلت مساکین آن ولایت را داد پژوهی کردند ۔ جشن هولي از غایت کامرانی درآن سرزمین فرموده ۔ کهین و مهین را غازهٔ انشراح و توانگری بر رخ مالیدند ۔

شام سنگه پشاوری را ۔ که بنظامت آنجا برنواخته بودند ۔ از داد خواهی خلایق غضبناک شده پا به زنجیر ۔ و بعد از چندے موجب تضحیک نقیر و قطمیر فرمودند: [بیت]

بترس از آه مظلومان ۔ که هنگام دعا کردن
اجابت از در حق بهر استقبال میآید

لاله ساون مل را بنظامت آنجا مقرر ساختند ۔

درین ایام چون از چندے بي بي چندکور اولین پرده نشین عفت

گوهر اکلیل خلافت کنور کهرک سنگه جی دام اقباله در دار السلطنت لاهور حَرَسَهَا اللّٰهُ تَعَالٰی مِنَ الْحَوْرِ بَعْدَ الْکَوْرِ تشریف فرما بودند ۔ چون سحاب کرم اثر گرد کشت امید بارور و نونهال مقصود بآب عنایات ایزدی تر گردید ۔ از پیش گاه عالی حکم نافذ بنفاذ رسید که: چون گوهر اکلیل خلافت در سرزمین لاهور رنگ افروز چهرهٔ هستی شدند ۔ هرچند در لیاقت و خرد چراغ بلاغت میا فروزند ۔ اما خاص و عام بافواه گویند ۔ در دل سلاطین نیز فرود آید ۔ و نیکو نماید ۔ و ضمیمهٔ آن ۔ چون سری امرتسر جی سجود جباه صنادید این طائفه شریفه است ۔ هرگاه ولادت شاهزادهٔ فرخ اختر در آنجا رو دهد ۔ موجب چندین حسنات تواند بود" ۔ چنانچه حسب الحکم عالی بی بی چند کور عازم آن نواح دلکشا شده ۔ و بسجدات جبهٔ نیاز برافراخت ۔

بعرض رسید که ۔ "لاله نانک چند بسزاے راجهاے کهکه و تهته پرداخته ۔ قلعهٔ پکهلی احداث نموده ۔ و آن نواحی را در اطاعت خود آورده ۔ دیوان رام دیال زر نذرانه گرفته ۔ بر دریاے بهت اطراق نموده ۔ از آنجا از شورش مردم بار شنیده ۔ بکومک آلهی بخش کمیدان رسید ۔ گوشمال بواجبی داد" ۔

سرکار والا به رکن الدوله اعلام نموده ۔ از تشخیص زر نذرانهٔ ملک این روے آب ستلج محاکات انداختند ۔ و تیره غازیخان را بسرکردگی جمعدار خوشحال سنگه فوجے فرستاده ۔ و جملهٔ آنرا مع ملک متعلقهٔ دارالامان ملتان بقبض رکن الدوله صادق خان داؤد پوتره وا گذاشته ۔ بیست و پنج لکه و پنجاه هزار روپیه سال بسال مقرر نموده ۔ و سابقه بازیافت نیز فرموده ۔ و براے آینده از خان مذکور عهد گرفتند ۔ با فتح نمایان و فیروزی بے پایان زر ربزان و شکار افگنان مردم دارالسلطنت

لاهور را غیاثے و بہاے بچشم مقدم طلب افزودند *

در روزیکه - سرکار والا اقتدار بشکار رفته بودند - مردے هندوستانی محفوظ علی نام پیشکش گذرانید - او را نوکر کرده - بانعام و حکم روانگی ملتان دادند - و راح ریحانی و شراب ارغوانی در جام تمنا ریخته - بر خلاف تمنائے اعدا انجمنہائے انجم شکوه نلک فریب فرموده - سپاهیان سلاح بند پهره وغیره فقرائے بیدست و پا را غبار افلاس بماء عنایت فرو شستند - مسلمین در مساجد - و هنود در معابد - بدعائے ازدیاد دولت پرداختند - غرض که - ذات اقبال آیات آفتابیست ظلمت زدا - و مهتابیست عالم آرا : لراقمه :—

آلهي تا شه گل در بهاران سربر آراست با فوج هزاران
بهار از فوج فوج گل بجوش است فلک از کوس ابر اندر خروش است
علم داری بود سرو روان را سنان در دست شاخ ارغوان را
شه رنجیت سنگه از لطف وهاب بود فرمان روائے ملک پنجاب
شمشیرش عدو را در گلو دم ز فوجش نظم دشمن باد برهم

باب بیست و سوم

وقایع سال یکهزار و هشتصد و هفتاد و هفت - 1820A.D.
مطابق هزار و دو صد و سی و سه -
فروغ کوکب بخت و اقبال -
لمعه افشانئ جاه و جلال
بفضل ایزد متعال *

چون همه کارهائے شاهان والا نژاد را - اگرچه در حقیقت انتظام او تعالی شانه است - اما ظاهرا برسم مجاز اختلافی نیز واقع میشود - تا ظاهر بینان را باعث افتخار حشمت میگردد - که آنها بر سر جسارت آمده - قدم از اندازه بیرون نهند - و گرفتار خسارت شده - از استیصال خود خبرے جویند * و اینها بوفاداری و غمخواری نامزد شده - در لشکر نصرت پیکر علم والا اقتداری برافرازند *

ظفر جنگ بهادر از نواب شهنواز خان - بوساطت عالیجاه سکندر خان و عالیشان شیر محمد خان معتبرانش - یک لکهه و هشتاد هزار روپیه وصول آورده -، سعادت انصراف اندوخت *

از سوانح آنکه - چون گوهر تاج حکومت کنور شیر سنگه معه سرداران مرقوم به تنبیه سرکشان تربیاله و اتک و آن نواحي سرافرازی یافت - بکومک آلهي بخش کمیدان بر لب بار رسیده - از متمردان وفائے زر ندرانه کنانید * رانی سدا کور فتنهٔ خفته را بیدار کرده - به نخوتیان خود پرست و بکوته اندیشان دراز دست آن نواحي پیغام نمود - نعش جان نثار خالصه جي - که در نبرد ضایع ساخته اند -

پیدا کرده - از دیت غافل نباشند - و طرفه دباغتی دادند - که مردم کوهی بر سر حساب آمده - دست از جان شستند - و دمے چند از عطیات آلهی شمردند *

هرچند دیوان رام دیال درین میان مانع میآمد - اما رانی بفحوائے نقصان عقل - که منحصر طایفهٔ نسوان است - از اصرار و استبداد باز نمیایستاد - حتی که گروهے بر سر کوهیان تاخت آوردند * از آنروز پاسے باقی بود - که فرشته در لباس آدمیان پیش دیوان رام دیال آمده - ظاهر نمود که : "زمیداران عرصه بر فوج متعینه تنگ ساخته اند *" دیوان اسپ سوار معه چندے در آنجا رسیده - داد مردمی داد چون مراجعت نمود - در موضع تاره - گویا آفتاب عمر بر سر کوه رسیده بود :- که دیو سیاه شب ظلماتے رخ نمود - و از زمیداران گریخته - گروهے جمعیت تمام منعقد ساخته - بر سر آنها ریختند *

و از جوانان یکه تاز و بهادران نیزه باز کسے را سوائے گریز پائی همت تیز نماند - دیوان رام دیال زخمهائے کاری برداشته - جان بجان آفرین سپرد - و در کار خداوند نعمت جان شیرین را برباد داد - خوشا نمکحلالان و این گونه قدیمیان جان دریغ ندار - که بکشاده پیشانی متوجه عالم قدس شوند! و غازهٔ سرخروئی بروئے پسیفان مالند!

حقا که - چون او سردارے مخیر تا امروز بر روئے کار نیامده *

و ازین جاست که - سرکار والا بر خیر خواهیش آفرینها خوانده - درین مقدمهٔ جزوی سفر نا گزیرش حکم ربانی شمردند - و اگرنه در معرکه هائے مرد ازمائی اگر اینگونه سردارے ضایع میشد - مقام افسوس نبود *

حالتے که در کشمیر بر دیوان موتی رام گذشت - سراپائے داش مجروح گشت :— فرد

ازین بد چه باشد بعالم دگر پدر خاک ریزد بگور پسر

هر چند سرکار والا بمراهم زخم مراحم خاطرش را اندمال دادند - اما دیوان بر سفر بنارس مستعد - و درین باب بعرایض پیهم مستبد گردید - گویا ستارهٔ اقبال این خاندان از همانروز در هبوط رسیده *

محمد خان زمیداور گادهیری حاضر آمده - به تنبیه باغیان کوهی حاضر شده - چندے بآتش سوختند - و بعضے را بخلعت مستمال گردانیدند - و از آنجا بحسن ابدال و سر راه کوه گند گبزه آمده - بسزائے گردن تابان پرداختند *

سر بلند خان زمیداور ترنول معامله ادا کرده - بمکان خود ها گریخت - بسرائے صالح اطراق افتاد - و هفت هزار روپیه وصول یافتند *

لاله نانک چند - که بتادیب زمیداران کهکه و بنه و پکهلی و دهنتور متعین بود - در حضور رسیده - و بانتظام قلعهٔ دربند رخصت یافت - و بعد از بند و بست آنجا ملحق معسکر اقبال گشت - و بموجب حکم والا متّصل غازی قلعه احداث شد - حکم مبرم شرف صدور پذیرفت که - "بعد بند و بست آن ملک و احداث قلعه ها - روانه دارالسلطنت لاهور شوند"

لکهي شاه مستاجر را حکم پرورش سپاه رسید - و سپاه قلعه به نند سنگه تفویض یافت - چون سپاه بروهتاس رسید - حکم تعینی بلو سنگه بر قلعهٔ غازی شد - وقت از دست رفته بود - بایلغار بشرف رکاب بوسی اعزاز فراوان اندوختند *

سرکار والا بسعادت سری امرتسر جي رخ اقبال بر افروختند - و از آنجا بظاهر بٹالہ رونق بخش شدہ - سیر تالاب - کہ از شمشیر خان کوکلتاش اکبر شاهي کہ در فضاے دلکشاے سبزۂ میناکار چون خورشید منور در کشت اخضر آشکار است - فرمودند - و با چارده سالن ماهرو و سنبلین مویان مشکبو بر اهالۂ فلک بر آمده - بہ نیسان عنایت و ابر سخاوت دامان هر یکے را چون صدف گوهر آمود فرمودہ - گلشن مقاصد مردم را سیرابي و نهال امید جهانیان را طراوت و شادابي افزودند - و از غایت عنایت توجہ بحال غربا گماشتہ - و بر سر داد پژوهي بر آمده - نسخۂ کهنۂ عدالت نوشیرواني بر طاق نسیان بگذاشتہ - شیرازۂ جمعیت را انتظام دادند *

دلهاے اموات مردم ستمدیدہ از ماء الحیواة داد گستری این خدیو بیچارہ نواز مجدداً زندگي یافت * و هریکے از قُطّاع الطّریق و اُچکہ و کیسہ بر - کہ باغواے مردم حکومتے خود سری ها را رواج میدادند - بر سر دار بدار البَوار شتافت - و جشن مبارک روز دسهره انعقاد یافت - و باین بهانہ زر بخشي را رواني دادہ - سپاہ و رعیت را برنواختہ - از دریاے راوی عبور فرمودہ - ظاهر سیالکوٹ را از مقدم ظفر توام صفا - و از دیدن صاحبزادگان عالیقدر چشم جهان بین را ضیا افزودند *

دیوان سوکه دیال عز بار یافتہ - بر مستاجرۂ راماللہ هشتاد و پنجهزار روپیہ افزود - از غایت الطاف خیر خواهي او را رتبۂ وقار بخشیدہ - ملک نکہ - کہ در جاگیر گوهر اکلیل خلافت کنور کهڑک سنگه جي بهادر بود - ضمیمۂ عواطف گشت - مولوی مظهر حسین منشي انگریزی بحصول دولت ملازمت استسعاد اندوختہ - قصبۂ کلانور و آن نواحي در تحت خود آوردہ - بہ بند و بست آن مورد آفرین شد -

از عرایض دیوان موتی رام استشمام رایحۂ قدمبوسی دریافتہ - سردار هری سنگه نلوا را ناظم کشمیر قرار دادہ - بخلعت ثمین رخصت فرمودند - و دیوان شرف رکاب بوسی دریافت - پنڈتان کشمیر - کہ همراہ بودند - نذرانہ گذرانیدہ - مرخص گشتند *

سرکار والا تنبیہ مردم چب و بهاؤ مد نظر فرمودند - از دریاے چناب لنگر عبور - در سراچۂ نیستان متمردین آتش فتور انداختند - و از آنجا تنبیہ دهان و تادیب کنان - کنار دریاے بهت مخیم اقبال گشت - بجملہ سپاہ جاگیردار یک لکه روپیہ در وجهہ غیر حاضری کذرات فرمود - نند سنگه پنڈیوالہ بہ بیخبری مغضوب - و لالہ نانک چند بجایش منصوب گردید - برادران دیوان بهواني داس را خلعت زر نذرانہ کلو و منندی فرمودند *

راجہ گلاب سنگه مهین برادر راجہ دهیان سنگه را بسزائے دیدو راجپوت - کہ سر خودسری فرود نمیآورد - و سنگ راہ متردین میگشت مقرر نمودہ - سردار جگت سنگه اٹاری والہ را همراہ ساختند * دیدو آنچنان داد تمرد دادہ - در میدان سرکشي ثابت قدمانہ - معہ هر دو پسر - جانسپار گشتہ - کہ در تمام کوهستانیان نام خود را یادگار گذاشتہ - کہ در دید و شنید نیاید * خورد پسرش گرفتار شدہ - بمراحم این پادشاہ یتیم پرور در عز امتیاز یافت *

و لهنه اتر خان - کہ ظاهراً از سر کشي تائب و از افعال قبیحہ منفعل و هائب - همیشہ بباطن بخط و کتابت استظلالیان پادشاهي را بہ اغوا از جا میبرد * سرکار والا مدام گرفتاری آنرا مرکوز طبع اقدس میداشتند - بفحواے مضمون :— [بیت]

تا در نرسد وعدهٔ هر کار که هست
سودے ندهد یاریِ هر یار که هست

راجه گلاب سنگه و امیر سنگه مذہالیه را مامور و در قلعه محصور فرمودند * چون بحضور رسید - حکم شد که : "دایم الحبس بوده - نفس شماری میکرده باشد" * پسرانش را جاگیر لازوال داده - مستمال فرمودند *



باب بیست و چهارم

دربیان دمیدن نو باوهٔ مراد در گلشن کشورستانی - و فروغ خورشید عزت و جاه از آسمان رفعت و جهانبانی - و وفور دولت بهجت و شادمانی - ازین مژدهٔ نشاط افزا بعنایات یزدانی * 1821A.D.

چون قدرتیان برآن شوند - که بنائے سلطنت را بقوایم دوام مربوط و کاخ خلافت را بدعایم استحکام مضبوط داشته - جهان و جهانیان را بر یک نهج قرار دهند - در بنا بر دارائے وقت جز بر یک نه افزوده - آثار رشد و شجاعت و عفت و عدالت - که تعبیر از اصول امامیه فضایل اربعه میرود - بر جبین آشکار سازند *

مصداق این مقال احوال آن تابندده اختر خورشید مثال است - که چهاردهم ماه پهاگن مطابق شهر بهمن از بطن قدسیهٔ صبیهٔ سردار جیمل سنگه کنهیه - که اسم سامیه بر صدر سمت گذارش یافته - از مکمن غیب بر منصهٔ ظهور خرامیدند * و پرتو افکن عالم خلافت - و مانند آفتاب از مشرقستان سلطنت ظلمت زدائے سپهر رفعت شده - بر فرق جهانیان سایهٔ عنایت گستردند - و کشت جهان را بآب مکرمت تر - و اعدائے تیره بخت را در خارستان اضطرار مضطر ساخته - سرکشان خود سر را - که از سرکشي امادهٔ اشتعال شور و شر بودند -

ابتر و براه نگون بختی بے سپر نموده - اهل علم و هنر را بکمند عنایت مسخر فرمودند *

و شرباشران غضنفر و چرخچیان بهرام در بطلوع افتاب اقبال و ظفر از شاخسار فیروزی چاشنی یاب بهجت اندوزی شده - سرافرازی حاصل ساختند * دایهٔ بلند پایه بآن نورس گل باغ خلافت شیر لطافت داده - از نشاء کامرانی سرشار - و باین رتبهٔ فلک پایگی سزاوار گشت * آهوئی چشمش - که هر آئینه مشکین غزالان دشت ختن را بخطا در میگرفت - بسرمهٔ نیم خوابی مکحل نموده - بهزاران ناز و نیاز از خواب غفلت ز هوشیار ساختند - و در مصفا مهد چون دل نشاند - کنیزان یاسمن خد و رنگین عذاران صندلین ساعد از رشتهٔ جان برائے تحریک مهد نسیم صبا پیغام کرده - باصوات دلکشا ترانه هائے خوش ادا آتش بجان باربد[1] انداختند * و آن غنچه دهان مایل بخنده بوده - دلهائے حزین را شادمان و بجائے شیر رغبت بزعفران میساخت * پری دیداران سنبلین موے - مهر عذاران ماه روے - که بیک غمزه نقد عمر سودا میکردند - از پردهٔ دل قماط دوختند - و اسپند خال را بآتشین رخسار خود فرا سوختند *

جهان در رنگ گل بر خویش بالید بلند عیش و طرب را پایه گردید
فلک را سر بلندی حاصل آمد زمین را پائے بیرون از گل آمد
گل فرحت بعالم رنگ و بویافت جهانے دسترس بر آرزو یافت

زمانه بغایت نشاط چون گل در پیرهن نگنجیده - و بشگفتگی

[1] The name of a famous Persian bard who was Court musician to Khusraw Parviz the Sasanian King.

آثار غنچگی مبدل گردیده - جهانیان را نشاط افزوده - زمانه را طرب رو نمود *

فلک بساط امان بر چید - زمین را آبے بر روئے کار رسیده - از زخم قلقل فرحت صبوحیان خمخانهٔ وحدت را در ذکر ایزدی بقلقل رهنمائی کرده - قمقمه قلوب موات سر مستان بادهٔ کثرت را در احیاء عیسی نفسی بکار برده - قم باذن الله خوانده - شیشه چون صوفیان راز دل را بیرون داده - و ساغر با لب میخواران اسرار باطن بیرون نهاده - رطلهائے از گرانی سبک خیز - بط پلپاه چون کبک دری خنده ریز - صدائے نغمهٔ مطربان طرقه شورے در شهرستان دل ریخته - و کاسه چون چشم آهوان صحرائی فتنهٔ غنوده را از خواب بر انگیخته - شراب هردم آوازے میساخت - که پیاله کمر همت بسته دست بدست حریفان مے ساخت * جادو صنمان چون بادهٔ گلگون درنگ و تاز آمده - برکف ساغرمی نهاد - و پری رخان حوری لباس بمیگونی در جامهٔ سبز چون می از لباس مینا بر آمده - مطربان نغمه پرداز به نایرهٔ تر نوائی آتش افگن خرمن صبر عشاق - و روسپیان سراپا ناز با خنجر ابرو بسمل نمائے خاطر مشتاق - ساقیان نازکبدن هر طرف بزم عشرت را گرمی داده - و نازکیان گلگون پیرهن بر سر کلاه باز بکجی بر نهاده - جلاجل بسر گوشی دف در مقام پرده از روئے کار بر انداختن و نے بیزاری دلها را بدام دلبستگی کشیده - سر گرم راه هوش غارت ساختن - مخالفان را بجائے آواز نغمه دست تغابن بر سر - و کوچک و بزرگ را چون قمری بغزلخوانی زمزهٔ دلفریبی از بر تار چون رگ بابلِ نغمه خیز شور انگیختن - و نفیر بغایت گلو سوزی در زمام طاقت بر گسیختن - سرود سرایان انجمن عندلیبان چمن را دهل دریدند - و کرنائیان بزم عشرت چون مسیحادم

در نائے کرنائی دم روح افزائے دمیدند * تار نفس به تار ساز داد دمسازی داده - و قانون خوانان ترک و تاجیک صبر عشاق را به یغما ربوده - مار گزیدگان زلف یاسمن مویان را تریاق عراق بهمرسانیده - سرخوشان بزم موافقت باخوبان ماه وش بهار آرائے گلشن کنار و بوس - و سرمستان بادهٔ منافقت چون تیره روزگاران فلک زده کف زنان دایرهٔ افسوس *

صوت قوالان خوش ادا با دلهائے از خود رام کردگان طریق غنیمت سپرده - نغمهٔ مطربان زمزمهٔ سرا تاج اصطبار از فرق دانایان روزگار برده * گلرویان سرو قامت دست را حمایل کرده - شاخ صندلین را باهم آویخته گلهائے عذار را بر رخسار همدگر نهاده - نظارگیان را بصیرت افزودند - و شیرین لبان نسرین بدن سراپا طومار زلف برکشاده - چون صراحی از غلیان باده پیمائی خم افتاده - و از هر طرف رامشگران نغمه سنج فراهم آمده - ببازیهائے گونا گون و نیرنگیهائے بوقلمون چرخ چنبری را بچرخ آورده - طشتش را از بام انداختند *

سرکار والا هریکے را بخلاع فاخره سرافرازی داده - کوس شادمانی برنواختند - و بعنایات فراوان هر نقیر و قطمیر را مشمول بهجت بیکران ساخته - حرف احتیاج را از الواح خاطر شست و شو بخشیدند - و در شهر سری امرتسر جی و دارالسلطنت لاهور حکم نافذ رسید که: " لیلائے لیل را بچراغان منور چون خورشید روز پیرایهٔ نورانی پوشانیده - شمع مراد روشن ساخته - در سراچهٔ گلشن چراغ لاله را بروغن کنجد خال منور نموده - آن لیلة القدر را بهزاران روز نیک برستانند - و بخشش را روز بازار داده - برقص و سماع پرداخته - دست کرم بر کشاده - چون ابرنیسانی گوهر افشاندند - و از غایت کامرانی

بادهٔ گلگون و راوق مروق در جام چون خورشید انداخته - نهایت سرور و شادمانی چون شفق چهره برافروخته - علم لمن الملکی برافراختند *

اصطرلابیان دایرهٔ کش و انجمنیان آسمان وش را که معاقد کشائے رشته اهل مقاصد اند - امر جلیل القدر شرف اصدار یافت که: " زایچهٔ اقبال برکشیده - چون اقلیدس بمجسطی کشائی خلعت سرافرازی یابند " - و بموجب تعمق این گروه رفعت شکوه - که جراید خوانان آسمانی و رمزشناسان عالم پنهانی اند - اسم گرامی به نونهال سنگه جی قرار داده - بمراحم خسروانی هریکے را سرافرازی دادند - چون تاریخ ولادت آن نونهال بخت و اقبال بقلم نیاز رقم رسیده - بعینه ثبت جریدهٔ یادگاریست * فرد:—

چون عقل کل آن نهال دانش در گلشن آفرینش آمد
تاریخ ولادتش بجستم گلدستهٔ باغ دانش آمد

سرکار والا بسزائے راجهٔ پونچهه و زمینداران کهکر و نبه مصر ظفر جنگ بهادر را مقرر فرمودند * و بطریق کومک سرداران اتاری را نیز همراه داده - بکشور آرائی اقبال وابهت و معاقد کشائی اهل احتیاج و مقاصد بخش صاحبان تخت و تاج گردیدند - در میرپور چون که بمقتضائے خود سری بمصر دیوان چند از راه خود داری برآمدند - طلب حضور شده - ماخوذ عتاب و قهر پادشاهي گشتند * و برائے تادیب آن نواحي سردار هری سنگه را نامزد فرموده - کنجاه و مضافات آن را به شیخ احمد حکیم سیالکوتي تجویز نموده - سیر کنان و داد دهان دارالسلطنت لاهور را مخیم عز و جلال ساختند *

باب بیست و پنجم

1821 A.D. وقایع سال یکهزار و هشتصد و هفتاد و هشت - بے اعتدالی مائی سدا کور - و بعضے کوایف آن سال بهجت اشتمال بفضل او تعالی شانه و عم احسانه *

چون کیفر کردار در عالم تناسخ - که منسوخ عقیدت اسلامیں است - و در ابلس دیگر مقرر است - و براهین سواطع و حجج قاطع اهل هند بر آن شاهد صادق - اما قطع نظر از آن دریں عالم نیز نمونهٔ آن ظاهر میگردد - و تشریح آن موجب طوالت کلام و تقریر بلا انجام است: ع
اَلْعَاقِلُ تَکْفِیهِ اْلاِشَارَةُ * چون اشارهٔ آن بیزبانِ جلّ جَلاَلُهٗ در کتاب عزیز نیز سنسمه علی الخرطوم[1] واقع است - واضح افتاد - که دریں عالم ناپایدار بسیارے باین بلا مبتلا میآیند - و نیز "ثُمَّ رَدَدْنَاهُ اَسْفَلَ سَافِلِیْنَ"[1] حجت ناطق برائے منکرین تناسخ نازل است - و در کتاب هنود بیان آن پایانے ندارد * مرا - که گرفتار صلح کلم - اجازت تعصب نداده اند - گردن تسلیم پیش هر گروهے انداخته - حلاوت خود را از میان میبرم *

بنا برین مقال آنکه - رانی سدا کور مدام ببد باطنی بدگرگونگی ساختے - و خفیه بمراسلت پرداخته - اندیشه ها اندیشیدے - که شکست اولیائے دولت قاهره را مشعر باشد * بموجب عرض کامی خان خان سامان و کنور شیر سنگه جی بعرض والا رسید که: "رانی در گردن

[1] Quran XCV. 5.

تابع حضور والا مستعد شد - و ما را نیز برین معنی مستعد میباشد - که عنقریب روانهٔ آنروئے ستلج شده - ملک را بمخالفت بر آرد" *

سرکار والا در پئے حبس آن توجهه گماشته - قید - و ملکش ضبط فرموده - آن آهوے از دام جسته را صید فرمودند * رانی قلعهٔ ودهنی را بمهر خود بوالیان مغرب در آن گیر و دار نوشته - فرستاد * چنانکه وید بهادر برآن متصر شدند - سرکار والا دریں باب آئین دوستی را تازه داشته - در باب استخلاص آن برهان گذرانیدند - و کامی خان را بدعوی باگواه بر نواخته - و کنور شیر سنگه را بتاله و آن نواحی جاگیر فرمودند *

و شاهزاده کهڑک سنگه جی را معه دیوان موتی رام و دیوان کرپا رام و سردار فتح سنگه اهلوالیه برائے تاخت قلعهٔ منکیره مکرر فرمودند - متعینان از راه ریگستان قلعهٔ محمود کوٹ را تسخیر کرده - شش کروهے منکیره اطراق نموده - بنواب اعلام نمودند - نواب عاقبت اندیشی نموده - یک لک و چهل هزار روپیه مقرر نموده - در صدد ادائے ان شد - مردم افغانیه - که از ملتان فرار کرده بودند - نواب را مانع آمدند *

از حرکت اجا سنگه نمک حرام - که بسردار بودهٔ سنگه سندهانواله پیوستگی داشت - سخت شورشے برپا شد - که جاگیرداران را از فرمانبرداری منحرف ساخت - چون همه ها بحضور رسیدند - حضور والا لک روپیه جرمانه گفته - بسفارشی دیوان موتی رام پنجاه هزار معاف فرمودند *

بعرض رسید که - "قلعداران منیرپان منهزم شدند - و مصر ظفر جنگ بهادر و فقیر عزیز الدین بحکمت عملی مستخلص کنانیدند" -

حضور والا بسوی امرتسرجی رسیده - بعساکر ظفر پیکر ارشاد فرمودند که مستعد سفر منکیره باشند - خود با نفس نفیس متوجه شده - سر انجام این سفر فرمودند ٭

جون لشکر غیبی تائید بانحصار حصاریان پرداخت - از فقدان آب - که آن سر زمین سخت ریگستان است - چاهان خام کندیدند - و از وفور آب هر یکے سیراب گردید - و لشکریان بجمعیت خاطر در استیصال قلعگیان کمر همت چست بر میان جان بستند - چون مورچال بر لب خندق رسید - محصوران پانزده روز در گلوله اندازی و سربازی قصور نکرده - آخر اندیشیدند که - با دولت خداداد بر نمیتوان آمد - "وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ"[1] برخوانده - قاضی گل محمد و عالیجاه سکندر خان را الامان گویان فرستادند - بوسیله ظفر جنگ بهادر معروض عاکفان پایهٔ سریر پادشاهی گشت که: "گروهے از اهل قلعه مستظر الطاف بے پایان حضور گشته - بر در دولت حاضر آمده اند ٭"

سرکار والا آرایش دربار فرموده - محاکات نیاز آگین فرستادگان نواب را توقیر داده - دلها بخشیدند - چنانچه عهد نامه مزین به پنجهٔ زعفرانی حضور اقدس و دیگر اقسام عدم تغیر و تبدیل جاگیر آن روے آب سنده - ڈیره اسماعیل خان هوت و بنون وغیره ترتیب یافت ٭

نواب شاهنواز خان معین الدوله بهادر با جمعے از بهادران افغانیه مسلح و با ساز و سامان بیشمار دولت بار اندوخته - مستمال و مخلع معه بنه و اغروق و مستورات بهامان بے پایان عابر گردید - و کوس مراجعت برنواخته - و ملک ده لکهه روپیه را در تحت و تصرف آورده - بیست و دو ضرب توپ داخل توپخانهٔ خاص فرموده - علم نصرت و

[1] Quran II. 195.

فیروز مندی بر افراختند ٭ سخاوت کنان و داد دلهاے داد خواهان دهان بدارالسلطنت لاهور چراغ بندی و جشن فیروز مندی ساختند ٭

بعرض رسید که: سردار امر سنگه مجیٹه - که در تیراندازی سر موبر پائے مور میدوخت - از دست زمیندار ناره جان نثار گردید - حضور والا بیاد خدمتگاریهایش متأسف - و به مصر ظفر جنگ بهادر مکلف گشتند ٭ مصر وارد آنجا گشته - در کوه ناره قلعه احداث کرده - و قلعه از پاینده خان گرفته - زمینداران آن نواحی را حلقهٔ انقیاد در گوش انداخت ٭ دیوان کرپا رام - که اجازت تنبیه سرکشان یافته بود - بعد از تادیب و تعذیب آن گروه باغی - حسب الحکم در سراے صالح شامل انتظام آن ملک گشته - بتتبدیل سدهٔ سینهٔ فرق بندگی نورانی گردانید - پاینده خان سر تمرد فرو نمیآورد ٭ سردار هری سنگه را پکهلی و دهنتور و آن نواحی جاگیر کرده - تسکین خاطر فرمودند ٭ ظفر جنگ حاضر شد ٭ اما از قرار واقع بند و بست آن ملک نشد ٭

براے استخلاص قلعهٔ ودهنی هر چند پیش کپتان ویڈ بهادر معتبران سرکار والا رفتند - ویڈ صاحب دست بر سینه نهاده - بر چند روز گذاشته و دم فرزندی زده - عهده دار آن شد - که بافسانهائے دور و دراز از سرکار کمپنی مستخلص کنانیده - در رضامندی مهاراجه صاحب کوشیده خواهد شد ٭ سرکار والا نیز این معنی را بمفاد: [بیت]

چون کار بے فضول من برآید
مرا در وے سخن گفتن نشاید

و از گستاخی و دلیری پهلو تهی فرمودند ٭

باب بیست و ششم

1822A.D. وقائع سال یکهزار و هشتصد و هفتاد و نهم - رسیدن ونتوره صاحب و الارڈ صاحب فرانسیسان - و حکم استقامت یافتن در گنبد انار کلی - و سوانح آن سال *

خالق جز و کل را در هر امر حکمتیست - و ظاهریان را از روے حسد درآن حیرتے * چون حکمتش سرانجام میکشد - و امرے در مدت ممتد بانجام میرسد - آنوقت بر صنعت بیچونیش غش میخورند - و جَلّ جَلالُه و جَلّت حِکمَتُه برزبان میرانند *

شاهد این مقال آنکه : راجه دهیان سنگه در اطاعت و فرمانبرداری کمر جهد برمیان بسته - سرکار والا را از خود خورسند - و بپایهٔ والاے مسند آرائی جمون سربلند گشته - برادران خود را حاضر نمود * سرکار والا راجه گلاب سنگه و میان سوچیت سنگه را خطاب راجگی به تجدید بخشیده - و نظامت جمون و آن نواحی تا حد کشتوار جاگیر کردند - و سردار اربیل سنگه معاملهٔ کلو و منڈی داخل خزانه نمود - و سردار دل سنگه بمرض لاحقه در گذشت - جاگیرش ضبط - و پورش عطر سنگه را در فوجداری ربط فرمودند * راجه گلاب سنگه از نظم و نسق پونچهه و متمردان آن نواحی بالکل فراغت یافته - حاضر شد *

درین سال ونتوره و الارڈ از قوم فرانسیس از راه کابل و پشاور بلباس ولایتی سپاهیانه شرف استیلام دریافته - در گنبد انارکلی اجازت استقامت یافتند - و اشفاق نمایانه با وصف امتناع حضار خاص الخاص از حد زیاده و شامل حال هردو صاحبان گشت * قواعد سواران و قواعد پلاٹن سنگهان بونتوره و الارڈ تفویض یافت - و چند روز بایثار زر کشمیر و انعام کثیر چون ابر مطیر هر دو را توانگر ساختند * ارشاد شد که فصیل ظاهر سری امرتسرجی بطور دارالسلطنت لاهور حساب نمایند *

بیر در پنڈت عامل کشمیر ببقایاے یک لکهه روپیه محبوس ماند * رامجی مل و جواهرمل و نانک چند حاضر گشتند * رامجی مل قید - و جواهرمل اجارهٔ شالداغ بمقابله سی و هشت لکهه و بیست و پنجهزار روپیه گرفته - معه گورمکهه سنگه کمیدان برادر میان سنگه - شرف رخصت یافت *

کرم چند و کنهیا لعل دفتری را معزز فرموده - سرکار والا از لاهور به راولپنڈی نزول اجلال نموده - و کرم چند را نزد پشاوریان براے وجهه نذرانه پیغام فرمودند * چون اسپان تازی نژاد و میوه و برنج وغیره تحائف فرستادند - و باز بلاهور عز ورود اقبال گشت *

از اخبار ولایت بسمع اقدس رسید که : پیش دوست محمد خان والی کابل اسپے ایرانی صد کروه رفتار است * کنور شیر سنگه را معه هشت هزار سوار و پیاده و نیز دیوان کرپا رام را مامور فرموده - براے تنبیه مردم کوهی روانه فرمودند * اننت رام نامی هندوستانی از فرخ آباد بآرزومندی ملازمت اقدس بموجب حکم عالی رخت استقامت در پٹیاله (بٹاله) افگنده - گذارش حضور نمود * سردار هری سنگه را - که بمسلمان کشی غازهٔ تهور بر رخ داشت - ارشاد رفت که : "شامل

حال عساکر نصرت گردیده - معه عطر سنگه و سردار دهنا سنگه - بآنروے آب اٹک دیانت دهند ٭"

متعینان نمکحـــلال بر دریاے اٹک جسر بسته - قلعه جهانگیره را مورچال کرده - تسخیر نمودند ٭ و جمع سرداران باتفاق رجوع به صاحبزاده کنور شیر سنگه آورده - بحضور عرضداشت نمودند ٭ چون این مقدمه معلوم عظیم خان گشت - از کابل در جلال آباد آمده - بر تنبیه عسکر سنگهان کمر همت بربست ٭ چون این معنی معروض حضور گشت - خود بنفس نفیس از لاهــور کوچ فرموده - منزل بمنزل در وزیر آباد - گوهر اکلیل سلطنت کنور کهڑک سنگه بهادر را معه ظفرجنگ روانه بطریق منگلا فرموده ٭ و خود در رهتاس رسیده - جشن فیروز روز هولی بطریق پادشاهانه نموده - و هریکے را از شهری و لشکری زنگ افلاس زدوده - در عالم جاودانی سرخرو ساختند ٭

و بعد از آن لب دریاے اٹک مخیم اقبال ساخته - از سر پل گذاره فرمودند - چون عظیم خان بامداد مردم کوهی مقابله نمود - حکم بقتل عام در دادند ٭ سنگهان جان نثار به اقبال عد و مال نانک شاهي آن چنان بضرب توپ و خمپاره وجود اعدا را روانهٔ عدم نمودند - که گویا مقدمه عنقا بوده - چهار هزار کس را روانهٔ دیار هلاکت نموده - علم فیروزی افراخته ٭ اگرچه سردار پهولا سنگه نهنگ[1] سردار گربها سنگه و سردار کرم سنگه چاهل و کمیدان هاے پلاٹن گورکهه ها وغیره از احدیان به نمکحلال بفراخناے آنسراے خرامیدند - اما افسانهٔ ایشان از تیغ بازی بر زبان هر که و مه رسید ٭

[1] Phula Singh enjoyed the reputation of being very brave and fearless. Mr. Smyth in his "Reigning Family of Lahore." devotes one full chapter to this intrepid Akali soldier.

چون غنیم را پاے همت از جا ربودند - سرکار والا قلعهٔ هشتنگر را محصور کرده - بجنگیان اجاره هشتاد هزار روپیه دادند - و خود بدولت در پشاور - که شهریست از عز دار لشکر والا بتاراج آمده - رسیده - امان بخشیدند ٭

و از آنجا که - عظیم خان را که بفرامین مطاعهٔ مشعر استمالت و نظامت پشاور طلب فرموده - امراے خاص را فرستاده - آخر یار محمد را بخلعت برنواخته - ناظم پشاور قرار داده - از خلعتهاے گونا گون بر نواختند ٭ مبلغ یک لکهه و ده هزار روپیه معاملهٔ سالتمام مقرر فرموده - یک هزار سوار در جانفشانی و چند اسپان ترکی نژاد برآن افزودند ٭ یار محمد خان را به فیل و اسپ و خنجر و جیغهٔ مرصع اعزاز فرموده - با خلعت هفت پارچه رخصت دادند ٭ شیخ غلام محی الدین کے زئی معتبر دیوان کرپا رام را بسفارت پیش عظیم خان روانهٔ کابل فرموده - از حرکات واهیه مانع آمدند ٭ و خود بدولت و اقبال با فر فریدونی از دریاے اٹک بر سر پل روارو دارالسلطنت لاهور را بچراغ بندی حکم فرمودند ٭

درین سال گل دیگر شگفت - که در خانهٔ جناب قبله دینا ناتهه صاحب - که والد راقم باشند - دَامَ ظِلَالُ جلالهٗ - فرزندے حیرت زدهٔ بزم هستی - که عبارت از بے اعتداد آفرینش - یعنی راقم السطور امرناتهه اکبری میبود - هستی گرفت - و ناحق و بے موجب و ناروا در حلقهٔ "اَلدُّنْیَا جِیْفَةٌ و طَالِبُهَا کلاب" دو زانو نشست اے واے کاش! حینے که خالق ارواح بخطاب "اَلستُ بربکم" میپرداخت - کیکتم دامن گرفتے - که یشهد - تا گواهی ندادمے - تا بدعوی این وقت - که جوارح کلیم منکر اطاعت و عبادت است -

راسخ آمده - اکنون از فرق سر تا به ناخن پاے غرقهٔ بحر عصیانم :

فرد نـدارم ز تشفـع یاران خبـر
که غرقـه نـدارد ز یاران خبـر

در غایت وحشت گاهے تانس بآهوان صحرا دارم - و گاهے از بے ملاحظگی هاے طبع وارستگی هاے گوناگوں بخاطر گذارم *

بشمبر ناتھ برادرم اگر قد هستی نه شکستے - آتش پدر فرو-نشاندے حالا که مرا پدر سرمایهٔ حیات مستعاره نویسد - جز آنکه سر نیاز برپائش دارم - و جبین نیائش بر قدمش گذارم - هیچ نیندیشم * بتبختر و کجکلاهی - که نا گزیر نشاء علاقه دنیوی است - بسرآرم - و بمشتے بوالفضول آبرو سرکه نکنم و از گوهر بے بهاے کلام - قطع نظر ازین خبر که : « لا تُلْقُوا الدُّرَرَ فِي فَمِ الْكِلَابِ » پیش نا خوانده مهمانان سماطے کشم * امر ناتھ ! این کلپتره گوئی کجا ؟ و این یافه درائي تا کو ؟ لختے بخدا که بخود آئی : نظم :

کاشکے مادر نزادے - به بدے جاے شیرم زهر دادے - به بدے
دایهٔ آنساعت که نافم مے برید تیغ بر حلقم نهادے - به بدے
تا بسیاست عنصری گناه مقید نیآمدے * [نظم] :—

یاد دارم بوقت زادن خویش
همه خندان بودند و من گریان
وقت رفتن من از خدا خواهم
همه گریان بوند و من خندان

نجومیان دانشور و اختر شناسان بلند نظر در نیکبختی کشودند - و من نا کرده کار را بفرخ قدمی بر پدر بزرگوارم ستودند - و چون درین سال بالهامات تائید یزدانی بدولت بار هر روزه میمنت اندوخته - بخلاع فاخره سرافرازی یافتند - و بجایگاه خود مذکور آن خواهد رفت *

باب بیست و هفتم

وقائع سال یکهزار و هشتصد و هشت - ظهور 1823 A.D. بغض و عداوت درمیان رجبن فرانسیسان وسردار مهت سنگه بالاے کشتی - و دیگر ذکر شرائف اوقات اقدس و اعلی *

یزد بهمتا جل جلاله پادشاهیست عدیم المثال - حکمرانیست بے زوال که لم یلد ذات اوست - ولم یولد صفات او در هر سرزمینے نائی قرار داده - آنچه خواهد بر آن زبان جاری سازد - و کیفر کردار و پرسش غربا و گذارش ظلمهٔ ظلمت سرشت - و دگر گوناگونگی ها نیز بمقتضاے دور بے مدار - که هندوانش کلجگ نامند مسلمانان آخرین زمانه گویند - بر روے کار *

گواه این مقال احوال این خدیو نواختهٔ رب ذوالجلال میتواند بود - که چون دارالسلطنت لاهور مخیم اقبال گشت - حکم نافذ نفاذ یافت که "سردار عطر سنگه سندهانوالیه و اربیل سنگه و رجبن فرانسیسان از دریاے بهت عابر شده - حاضر شوند" * بر سر کشتی هنگام عبور اربیل سنگه حفظ مراتب سردار عطر سنگه مد نظر نداشته - بر سر پرخاش آمده - تاخیر موجب تحقیر و تقدیم باعث تفخیم انگاشت - قضاے بهانه جو همت سنگه را بزخم تفنگ جان بشکرد - و گروهے از احدیان نیز بر زمین افتاد - کشتی خود را بگرداب فنا انداخته * برادر همت سنگه در حضور حاضر شده - داد خواهی نمود * بعضے از سپاهیان دو ماه قید شده - نجات یافتند *

حضور والا بغسل سری هر منزل رایات عالیات برافراشتند • غبار احتیاج از صفحهٔ خواطر حواشي آن مکان قدس نشان شسته - سجود را روز بازار دادند - و ازآن جا شکار افگنان بسیر قصبهٔ بتاله توجهه فرمودند در عین تا بستان در ظاهر ادینه نگر ایلامشي فرمودند • شورش کوس اقبال در آذان راجهائے کوهي انداخته - طالب زر گشته - هر یکے چون حلقه بگوشان جان بهیچ میرز طوق بندگي چون قمری بگردن کشیده حاظر و بادائے سه لکهه روپیه مخلع بخلاع فاخره گشته - آخر به باز یافت مکافات خود سر افراز شدند •

بمتصدیان صوبهٔ کشمیر بادائے سی و شش لکهه روپیه موکد گشته - هر یکے را بخلعت امتیاز بخشیده - پنڈتان کشمیر را نیز در آن دخل دادند - و دیوان کرپا رام را به تسخیر قلعه ممنوته و تخریب آن نواحي مامور فرموده • برائے حاضر شدن اسد خان بلوچ - که در تمرد و سرکشی نظیرے ندارد - ارشاد فرمودند • عبدالصمد خان دائیره نشین را نیز حکم باحضار داده - از تشخیص ملکش - که رایگان خوار بوده - منت افتتاح ملتان بر سرکار والا میگذارد - اشاره کرده - و از غایت خدا پرستی از خدا مردان آن سواد نیز دل پژوهی بتاکید گفته - بسپاه کینه خواه رخصت فرمودند - و خود بدولت و اقبال در دارلسلطنت لاهور رسیده - خلقے را از انصاف برنواختند •

درین سال مادرم را روزگار بسر آمد - او را فرزند دوستی بجان آوردے - و از خدا پژوهان التماس من کردے • روزگار سرکش او بدقت آورد • چون بمن مینگریست - افسوس خورده - میگفت ع :— " ندانم که پرورد خواهد ترا ؟ " والد ماجدم بعظمی دایه سپرد • و اومرا بشیر پروردے - و جدهٔ من که مادر شفیقهٔ من است - مرا در

کنار گرفتے - و بتیمار داری من روز را شب کردے - و شب را بروز رسانیدے • اگرچه او را ندیدم اما مقدمه بطی است - که باستماع مذکورش مو بر اندامم راست میشود - و شفقت مادری ناخن بدلم میزند • او از خاندان کبری بود - پدرش جیون رام نام داشت - علم و حکمتش خانزاد بوده - خداوند تعالی او را بیآمرزاد !

بعرض رسید که - راما نند ساهو - که مستاجر محالات خالصه و در مالگذاری و کم خرچی فسانهٔ روزگار بود - بمرض مزمنه در گذشت • از غایت نشاط فرمودند که - " مردم نام او را وقت صبح نمیگرفتند - که نان بدست نمیافتد • سرکار والا را لک ها بدست خواهد آمد - باز پادشاهانه فرمودند که - بیست لکهه روپیه از پسینانش باز یافت نموده - داخل بیت المال سازند • از آنجا بحیلهٔ عمارت بتقبیل سری امرتسرجی بر محتاجین ایثار نمایند •

چون سابق تحریر یافت که - انندت رام از فرخ آباد هندوستان در پٹیاله [بٹاله] رسیده - احوال خود را بحضور والا - که در آن هنگام بآن روے آب اٹک تشریف داشتند - عرضداشت نموده بود - ارشاد رسیده - که بوقت ورود عساکر اقبال بدارالسلطنت لاهور حاضر شوند • درین ایام هندوستانیان آنچنان بداب و آداب شرف حضور دریافتند که بر زبان درفشان حرف تحسین گذشت - و بعد از مقالات هندوستان و فرمان فرمائے غازی الدین حیدر دو پاٹن حواله فرموده - حکم نگهداشت مردم پلٹن سیوم کرده - پسرش را تهانه دار پٹیاله نموده - و فصاحت کلامش و تقریر موزونش را درجهٔ استحسان بخشیده - مخاطب به انندت رام کلنتو ساختند •

از عرضداشت دیوان کرپا رام بوضوح پیوست - که قلعه ممنوته بسطوت اقبال پادشاهي مفتوح • و اسد خان شغال سیرت از روباه

سیرتي باز آمده - هشتاد و هفت هزار روپیه نذر گذرانیده - برای مستقبل پسر خود را سپرده - و از خاندان سلطان الاذکیا خواجه فریدالدین شکر گنج - که بابا نانک صاحب نیز بعضی از ابیات پنجابیهٔ ایشان در گرنهته صاحب داخل فرموده اند - مردی باخدا سایمان سنگوی نام دیده شد - که در ریاضات شاقه و فقر و فاقه همتا ندارد - و صالح نام در تنبیههٔ پور مائی سپوران از کشف و کرامات شان آنچه برائی العین دیده - در حضور رسیده - اظهار خواهد نمود - نیز بابا سنگت جی که در دشت گردی و فراخ خاطر و نفور از مردم اند - چه گفته آید!

حضور والا پا بجای اسد خان منظور داشته - حکم بمراجعت بخشیدند - و از پیٔ ازدیاد اقبال و صحت تن دعا خواسته - یکهزار روپیه برای نذور فقرا قرار دادند * [فرد]

حمایت را کهن دانان درویش
ز صد سد سکندر قوتش بیش

باب بیست و هشتم

وقائع سال یکهزار و هشتصد و هشتاد و یک - 1824 A. D.
در بیان خلعت دیوانی از پیشگاه والا بنام لاله سوکهدیال - و در گذشتن راجه سنسار چند از جهان فانی بعالم جاودانی - و وقائع آن سال مبارك *

چون از قدیم چرخ ستمگار دشمن هر خاندان است - و در نواختن افتاده و انداختن نواخته بازیهای نیرنگ بر روی کار میآورد *

درین سال بعرض رسید - که راجه سنسار چند رخت عنصری بر بست - و به رایٔ انورده چند قشقه ملکداری وا سپرده - حضور والا از لاهور بسری امرتسرجی سجده و بظاهر بتاله گلگشت نموده - بضلعه ادینه نگر ظل رافت گسترده - فقیر عزیز الدین حکیم را با خلعت سر افرازی فرستاده - یک لکه روپیه درخواست فرمودند - فقیر به لسانی پردهٔ گوشش دریده - ببازیافت شرف بار یافت - از غایت عاطفت به لاله سوکهدیال خطاب دیوانی بخشیده - بر همسران تفوق دادند - در آن حین والد ماجدم دام ابقاه در دفتر معلے تاریخی فرمودند - برایٔ یادگار بجنسه نوشته شد :—

قلعهٔ سیبه - که حضور والا از راجه اش مستخلص کنانیده - بدیوان محکم چند عطا فرموده بودند - بعد از مدتے - که وقت برابر شد - راجه عم خود را بر آن آورد - که دختر خود به راجه دهیان سنگه سپارد -

تا نامے از اولاد شان در آنجا باشد - چون عرض حضور شد - از غایت مسرت راجه را برنواخته - یک لکه روپیه را نقد و جنس عطا فرموده - بغایت شوکت و سطوت کدخدا فرمودند - و قلعه سیبه را از دیوان کرپا رام طلب نموده - بخاطرداری هاے امیدوار مکرمت پادشاهی ساختند - کرپا رام را تیرگی بخت در گرفت - و خرمن بختش را آتش برق «اَلْحَسَدُ تَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ» پاک بسوخت - که بخداوند تاج بخش بدلیل و برهان برآمد - از فراخ حوصلگی نظر بر خانه زادیش گماشته معذور فرمودند *

بعرض رسید - آبیان آب اتک از آنرو بعضے جهات این روے آب نیز دست انداز شده - آتش غضب سلطانی را بآرزو میخواهند - حکم به لشکر - که در معنی قهر آلهی عبارت از آنست - در دادند - چون طغیانی آب بحدے بود - که حباب نیز طالب کشتی میشد فیل را در دریا انداخته - بقدرت کبریا آب پایاب شد - و فوجے از جان نثاران نیز قدم بقدم بساحل نجات پیوستند - چون حضور قدم از دریا بر آوردند - کسانیکه در دریا بودند - آب برسر طوفان آمده - برات حیات بسیارے را بر لوح عدم نگاشت - وفور غازیان از زاغ و زغن بیشتر بود - علف تیغ جفا گشته - چون لباس خود ماتمی شدند - سرکار والا حکم بقتل در داده - قیومات مسلمین و سادات و علماے آن نواحی را حکم بآتش داده - آتش فتنه را منطفی نموده - فروساختند - دیوان کرپا رام باوصف آوردن فقیر عزیز الدین به پنجاه سوار رسیده - فوج در چهارنی گذاشته - سعادت کورنش دریافت - غصه بحال او فرموده - از نمکحلالی بعید انگاشتند - و دیوان موتی رام را از ایالت صوبهٔ کشمیر معزول فرموده - بهمان سنگه کمیدان را بجایش تعین - و بعد ازان اقرار

چونی لعل را باجارهٔ بیست و هفت لکه و پنجاه هزار روپیه ناظم آنجا قرار داده یقین نمودند - سردار یار محمد خان را باداے مالیه از اسپ وغیره تحایف نوازش فرموده - بایالت آنجا مقرر کرده - انتهاض بوقت حاضر شدن دیوان موتی رام از حسن ابدال خود با دولت فیاض فرمودند - که از سردار هری سنگه تحایف عمده این قدر نه رسیده بود - که دیوان آورده *

درین اثنا محمد خان گلدهریواله را بعهد عنایت بار داده - بفیل و خلعت سرافراز - و بعد ازان سکندر وار در قید آن دو سر هنگ دارا کش از پیمان باز گشتند * و از آنجا دارالسلطنت لاهور وارد گشته - از دیوان موتی رام هفتاد هزار روپیه جریمانه گرفتند * و دیوان کرپا رام از خود سری باز نیامده - با پدر جنگیده - راه فرار سر کرده * سرکار والا از تفقدات بے پایان او را نانک چند فرستاده - طلب کردند * از نانک چند وغیره همراهیان دیوان موتی رام شصت و سه هزار روپیه باز یافت نموده - از پنڈتان آنجا دو لکه و چهل هزار روپیه طلب نموده *

درین سال ونتوره فرانسیس را هواے نفسانی دامنگیر شد - در حضور عرض کرد که : چون رسم و روش فرانسیسان و انگریزان در دین و آئین مستوی است - زنے از قوم انگریز پیش وید صاحب بهادر موجود است - اگر حکم شود - کتخدا شوم * سرکار والا ده هزار روپیه نقد بخشیده - برات سی هزار روپیه براے امرائے عالیشان تنخواه فرمودند - ونتوره فرانسیس در انار کلی محفل عشرت آراسته - در داد و دهش تقصیرے نکرد - و پادری لدهانه را طلب داشته - بموجب آئین عیسوی دست را نگار بست - و بعد از سه روز هم آغوش شاهد تمنا گشته - شرف حضور دریافته - به مبارکبادی امتیاز اندوخت *

باب بیست و نهم

1825A.D. وقایع سال یکهزار و هشتصد و هشتاد و دو- و تصوف قلعه کوتلیر- و بعضے از شرائف کوائف آن روزگار فرخنده آثار *

همیشه رسم شاهان والا نژاد آنست- که بخرد خورده بین و دانش نکته چین بر سر خود روی بوده - از گفتهٔ عوام بر کنار برسند- و خود را مغلوب این گروه بے شکوه نسازند- و اگر درآن اندیشه ربقه نیز در یابند- بر نیرنگیِ اقبال بالش ننهند * چون روز نو روز فرخی را اساس بر نهاد- دلها را از کثرت انتعاش چون گل بخنده آورد- بهار از صبا جوانی گرفت- و خزان نهیب و الم از پا در آمد *

حضور والا بروز مبارک نوراته متصل کوٹ لکهپت جشن فیروزی و محفل نوروزی فرموده- تمامیِ امرائے نامدار و حضار سراپا افتخار را شال و شمله عنایت فرمودند- و غبار نامرادی را از صحایف عموم شست و شو داده- و چون ابرِ آذری برسر باریدن گرفت * چنانچه آن گلخن را گلشن و آن ظلمت آباد را روشن ساختند- و از آنجا در قریه خطپور شانزده کروهی لاهور بطریق نشاط سیر فرموده- عسکر گوهر اکلیل خلافت کنور کهڑک سنگه بهادر را ملاحظ فرموده- داد دهش دادند * حکم کوچ داده- استحصال معامله از رکن الدوله صادق محمد خان بهاولپوریه مقدم نمودند *

دیوان موتی رام را بمحاسبهٔ اعمال نشانده- استخلاص دژهاے مفتوح- که بحکم مبرم در تصرف خود داشت- و بآن غرور و

تمکنت پسرش کلاه استکبار به هوا میانداخت نموده- در اندک زمانے او را چون مرغ بر کنده بال نشاندند * حضور والا در هوشیار پور رسیده- سیر کنان- قصبهٔ ندون را رونق افزوده- نهیب در نهاد انروده چند پور راجه سنسار چند انداختند * مشار الیه باجازت بخت بیدار پنجاه هزار روپیه نذرانه گذرانیده- بخاعت راجگی سرافرازی جست *

از آنجا در اونه بدیدار بیدی صاحب سنگه افادت را روز بازار دادند * چون قلعه کوتلیر در راه بنظر اقدس آمد- از غایت انتظام ظاهری- که مخالف آئین معنویست- چه آنجا حرص و آز و حفظ اعتبار و پاس جاه را گردن زنند- و اینجا رعونت و تمکنت و بسیار گیری و فوقیت طلبی و قدر دانی را از مبین عنایت کبریا شمارند- حکم به تسخیر آن فرموده- جمعدار خوشحال سنگه و فتح سنگه را مامور نموده- خود بنفس مقدس در کانگڑه رسیده- از سری جوالا جی خاطر را بنوائر قدسی سراپر افروختند * چتر طلا نذر گذرانیده- احوال رسیدن صاحب قران نور الدین محمد جهانگیر بادشاه غازی را دریافته- بر عقیدت افزودند و از آنجا در ادینه نگر چندے سیر فرموده- گوش بر افتاح قلعه کوٹلیر انداخته- چندے از جوانان جان نثار را ضمیمهٔ فوج جمعدار ساختند- چون بادولت خدا داد دم زدگی موجب ندامت و برابری باعث خجالت است- قلعدار آنجا جاگیر ده هزار روپیه گرفته- بتسویلات رنگا رنگ جمعدار گرفتار آمد * چون شرف قدمبوسی دریافت- بملاحظهٔ ایماے ایمان- که فیمابین جمعدار و سوڈهی کرتار پوریه و راجهٔ آنجا در حالت تحصن بمیان آمده بود- او را مطلق العنان و بجانب جاگیرش روان فرمودند *

چون دارالسلطنت لاهور مخیم عز و جاه گردید- ظفر جنگ بهادر

در عین تابستان بکیفر کردار گرفتار آمد * چون از چندے کلاه استکبار باوج آسمان انداخته - از دایرهٔ آداب بیرون می خرامید - و حقوق نمک را بر طاق نسیان گذاشت - که بے خردی خود را بر گوهر اکایل خلافت معروض مقدس گردانیده بود - سرکار والا فرمودند که: ظفر جنگ را از دولت ولیعهد درد شکم است * چون قضا موافقت این دارائے جهان افسر را بجان میخرد - ظفرجنگ بعد از چندے بدرد شکم بغتتاً در درگذشت[1] - و از پسیفانش یک لکهه روپیه بازیافت نموده - املاکش خاص فرموده - مصر سوکهدیال برادرش را سرافرازی دادند * و دیوان سوکهدیال را خلع دیوانی نموده - از نادانیش خبر یافته - دیوانه ساختند *

چون امرتسر مضرب خیام دولت گشت - جشن دسهره مرکوز خاطر اشرف شد - در رامنگر نموده - آسمانیان را از آواز اتواپ گران گوش ساختند - و از آنجا بفر اقبال در پادشاهانی رسیده - فوج گزین را مامور پشاور ساخته - و بیست هزار سوار بسرکردگی شاهزاده کهڑک سنگه جی بجهت تحصیل معاملهٔ بنو و ټانک مامور فرموده - خود بنفس اقدس بغسل سری کتاس عبادت و یزد پرستی را اساس نهاده - و از آنجا سیر کنان بدارالسلطنت لاهور مردم انتظار کش را از خاک قدوم کحل الجواهر بصارت بخشیدند *

ونتوره و الارڈ فرانسیسان انگریزی لباس معروض اقدس نمودند - که سنگهان تن باطاعت نداده - خودسری را رونق میدهند - و بر سر تمرد نشسته - بر سرجان باختن آمده - شمشیرها از نیام بر آورده اند *

[1]Sohan Lal gives 5th Sanwan 1882 (19th July 1825) as the date of Misar Diwan Chand's death. He also gives an estimate of the Misar's services to the Maharaja (*Vide* p. 325 *Vol.* II.)

چون پاسبانی حکم بنامی پادشاهی است - خود معه اضراب اتواپ و فوج از بهادران همراه گرفته - در انار کلی سایهٔ اقبال انداخته - حکم بتسخیر آن اشرار دادند * چون مقابله باخدیو جهاندار طاقت آن گروه سراپا ادبار نبود - بحکمت عملی پادشاهی قید شدند * بعد ازآن بکمی مناصب رسیده - باز بفرمان برداری صاحبان بهادر مآخوذ شدند * سلطان محمود پور غوثی خان میرآتش را جوان پسندیده دیده - بر عهدهٔ پدری سرافراز ساختند - و بخلعت ثمین و جاگیر گزین سربر افراختند *

چون تیره اسماعیل خان هوت مخیم اقبال فیروزی کنور کهڑک سنگه جی گشت - نواب شیر محمد خان معه تحایف آن ملک دولت بار اندوخته - عالیشان پاینده خان وغیره امراے نامدار خود را برکاب صاحب زادهٔ بلند اقبال معین نمود - و چون افغانان متمرد - و از نخوت بر سر جنگ آمدند - افغانان رخ شان برتافتند - داد جوانمردی داده - از سرکار هزاران هزار شاباش و به خطاب نمکحلالی انتعاش اندوختند *

درین سال طرفه ماجراے بروے کار آمد که - چون سردار فتح سنگه اهلوالیه مرد پیشین و داناے زمانه و مورد اخوت این خدیو فرزانه بود - و مدام سواے لفظ «برادر» از حضور در بارهٔ خود تجویز خطابے نداشت - اما ادبارش راهزن آمده - بر سر خیالات داشتے و چون دیوانی سرکارش بوجود شیرعلي نامي جالندهری - غلط شاهجهان آبادی - از قوم کلال - غلط از قوم مغل - تعین گرفت چنانکه سردار مذکور یاد نگردید - و چنانکه او رفت و روبي نکرد - چون دانست - که حالا مقدمه دگرگون است - روزے وقت صبح العاشقین - که هنگام شام است - ستارهٔ اقبال در ترقي یافته - جاهلانه خطے بمهر چودهری قادر بخش - که وکیل مهمات سردار در سرکار والا حاضر بود -

مشحون بمضمون تجویز اخذ و خبر ملک در حضور انور از سردار سراپا اقتدار بمطالعهٔ سردار رسانیده - آیهٔ اَلْفِرَارُ خواند - سردار از تقریر شیر علي روباهانه بیدست و پا شده - پردگیان دولت خود را - که پرده از روئے کار نیفتد - از آن روئے آب ستلج گذرانیده - و از افیال و خیام و افراس چیزے باقي نگذاشته - فوج خود را نیز حکم عبور داده - شپا شپ در جگرانوان رسیده - تا خوانده مهمان صاحبان بهادر گردید *

چون این معنے از اخبار بمسامع اقدس رسید - لختے از خود رفته - بخیالات واهیه و مخادعات حضارش تعمق فرموده - حیرت بر حیرت افزودند - آخرالامر کنور شیر سنگه را نیابت دارالسلطنت لاهور بخشیده - بامرتسر و از آنجا بکپورتهله رسیده - ملک را در دیده گذرانیده - و بمقابلهٔ لک روپیه جواهر سنگه را باجاره دادند - و چون معلوم نظر داشتند - که چودهری قادر بخش قابل این چنین حرکات نیست - او را مطلق داشته - اطلاق امر شنیعه بر دیوان شیر علي ساختند - چودهری از غایت انفعال ناگهاني در گذشت - سرکار والا را بالکل مطمین خاطر گشت - غلام غوث برادرش را بر نواختند *

و از آنجا در دارالسلطنت لاهور بر تخت کامراني نشسته - ضمیمهٔ آن ملک را از عنایات قادر بیچون تصور نمودند - چون از ساکنین دارالسلطنت لاهور شکرگذاری - و عدل و انصاف گوهر اکلیل خلافت معروض اقدس شد - چها که بحال او صرف توجهات نفرمودند؟ کنور کهرک سنگه جي بهادر معاملهٔ بنو و ٹانک بتحصیل آورده - بموجب حکم والا در لاهور شرف قدمبوسي اندوخته *

چون شورش مردم گند گهریه ها و سری کوتیه و محبوس شدن پسر عباس خان خطک - که از جانب حضور مامور بود - و انحراف

یار محمد خان از گذرانیدن اسپان و قاطران بسمع والا رسید - بنام ونتوره ارشاد شد که: برلب دریاے چناب دایر باشد - و آنجا حکم فرمودند که: بکومک سردار هری سنگه پرداخته - بهزاره در آیند * سردور سنگه از کابل باستقبال آمده - دو هزار روپیه وجهه ضیافت دوستانه داده - بر خود بالید - تزلزل در نهاد اشرار کوهستان و سرتابان بد نهاد آن نواحی انداخته - در سربریدن و بباد دادن خرمن جمعیت شان مواظبت ساخته - طرفه داد شجاعت دادند *

درین سال دانائے اسرار بر حق - شناساے ایزد مطلق - راز دان اهل کشف و برهان جناب منسا رام صاحب راز دان دام برکاتهم پیکر اخشیجی را الوداع گفته - در گروه قدسیان عرش نشین نشیمن گزیده - مشتے صورت نژادان معنی محرم را بماتمکدهٔ حیرت نشاندند - و پریشان دلان روزگار را شیرازهٔ جمعیت بر گسیختند * طریقت بماتم نشت - حقیقت بهم بر آمد * هرچند آن مسند بصفوت گزین معرفت شکوه - مجرد نشین خدا پژوه - رمز فهم الهامات الهی - ممیز سفیدی و سیاهی جناب سنت رام صاحب دام افاضتهم نور بصرش زیبایش انوار و جلوهٔ قدرت دادار دارد - اما هجران نادیدگان را بغمکدهٔ حیرت انداخت *

والد ماجدام راُدام ابقاه بے من انفاس قدس اساسش دمے بیقدم و قدمے بیدم نیست - مجاذیب دهر او را مرد میدان تعلق و شجاع عرصهٔ تجرد شمارند * چه این دو گوهر از دانش بیبهائی اندوختند - و این دو لعل درخشان بدخشان عرفان در آویز گوش حقیقتش گشتند - چنانچه شمس خاور شیراز گوید[1]:

[1] Hafiz is meant here by the author and the quotation is from his well-known *Ghazal*.

غــلام همت آنــم کــه زیر چرخ کبود
زهر چــه رنگ تعلــق پذیرد آزاد است

غربا و فقرا به تیولات وافره - که کفایت عشایر را مداوا کند - ممتاز - و از خلق سایمش اعدا و احبا سر افراز - آرے : ع

برین خوان یغما چــه دشمن چــه دوست *

و نیز در همین سال دیوان گنگا رام پنڈت دهلوی را عنصری انتظام از پا افتاد - و از سرکار والا اجودها پرشاد پورش بخطاب موروثی دیوانی اعزاز یافته - و باوقار در همچشمان نامدار بر مسند افتخار نشست *



باب سی ام

وقائع سال فرخنده فال یکهزار و هشتصد و هشتاد و سه - شرح بعضے محاربات و بیان آن بوجهه احسن - که دریچهٔ حیرت بر ارباب بصیرت کشاید * 1826A.D.

شیوهٔ خداے جلیل و سنت کبریاے خلیل آنست - که براے نمو و حفظ و حراست برگزیدهٔ خویش نازله از نوازل آسمانی برو فرو ریزد - و بعد ازین از عین عنایت و بسیاری اعانت بحالش پرداخته - ممل مزاج و مخلی طبعش را قالب بشکرد - و به اعانت حمایت الٰهی فه و رنگان گو بد اندیشی را بادبار پایدار روسیاه ابد سازد *

چون دارالسلطنت لاهور مخیم خیام اقبال و مضرب سرادقات عز و اجلال گشت - به ارادهٔ سیر ادینه نگر در امرتسر جی رسیده - الارد فراسیس را جهة نظام کوه شمال نامزد نموده - از پٹهان کوٹ رجــع القهقری بدارالسلطنتُ لاهور فرموده - چندے بعیش و عشرت گذرانیدند * ونتورهٔ فراسیس برکاب گوهر تاج بختیاری کنور شیر سنگه جی بهادر سعادت کورنش اندوخت *

چون انتظام نواحی اتک بحسب دلخواه سر انجام یافت - سردار هری سنگه بالاے کوه سری کوٹ شتافت - و ونتورهٔ فراسیس بزور شجاعت مورچال از گرد و پیش قلعه برداشت * زمینداران سرکش به پیغوله متواری و از قلعگیان اکثرے مقتول و برخے از تیغ بیدریغ رستگاری

یافتند * غنایم فراوان بچنگال شیران عرصهٔ شجاعت افتاد * کار دانی را روز بازار شد * سخاوت بکج کلاهی برنشست * بنائے فتنه از جا برخاست * سردار هری سنگه بعد از بند و بست بحسب دلخواه بر سر دژ اٹک بنارس - و ونتوره در اکوڑه رسیده - آن ملک را حارس گشت *

چون یار محمد خان دید - که بے ادائی نذرانهٔ قدیمه رهائی نیست بپائے سر شتافته - تحایف آن ملک را از برنج باڑه[1] وغیره میوه هائے گونا گون کابل سرور افزائے خاطر گلستان اثر گردید - و باز از حضور والا سردار هری سنگه بگوشمال آن ملک مامور - و کنور شیر سنگه جی و ونتوره فراسیس هنگام تلثیم عتبهٔ فلک رتبه سرافرازیها اندوخته - الارڈ فراسیس نیز به ندور لا محصور کوه هائے شمالی بحضور رسیده - ده هزار روپیه زر بلا تصور انعام یافت - سرکار والا چیزے احوال غیب را بر باطن اقدس ظاهر یافته - از دار السلطنت لاهور بملاذ و معاذ که عبارت از سری امرتسرجی است - رسیده - لختی برآسودند *

مرض التوامی رودها - که در کل زمین پنجاب و هندوستان مشهور بنماف است - معه خلل فتق - که در سواری متواتر در بدن قدسی جاگیر شده - تلون در مزاج دریافتند - فقیر عزیز الدین حکیم و سوائے آن از حکمائے افلاطون سرشت دست بمداوا بر آوردند - اما اثرے برآن مترتب نگشت * حکیم انگریزی[2] از پورب زمین استسعاد یافته - مداواگر قدسی عنصر گشت * چون بر براهمه برائے پریوگ - که در هند زمین رسم هنود از عبادات متعد ممتحنه میباشد - و بتاییان مساجد نشین چون ابر بهاری باریدند - اثرے پدیدار از شفا شد * خیرات

[1] *Bara* is famous for the quality of its rice.

[2] Dr. Murray, a surgeon in the British Indian Army was sent from Ludhiana to attend the Maharaja.

لکوک بمردم محتاج فرموده - شکار دلها نمودند - چون چند روز از دربار نیز عاطل بودند - مردم خیالات چند در چند گذرانیدند * اما بخیر خواهی راجه دهیان سنگه فتورے در اقصائے ممالک محروسه راه نیافت * روز مبارك دسهره بدیدار نوربار از بنگلهٔ سیمین هر یکے را از ظلمتیان بنورستان آوردند * خلق را دلهائے از خود رفته بجا آمد - تزلزل غیب در نهاد اعدا افتاد *

گوهر اکلیل خلافت بجهت تحصیل اقساط بقیهٔ بهاولپوریه رخصت یافت - کنور شیر سنگه جی و جمعدار خوشحال سنگه متصل قصبه جسران و الارڈ فراسیس در رنگیل پور اطراق کردند -

نواب رکن الدوله نذرانهٔ حضور را معرفت وکلائے خود گذرانیده - مستمال گشت * بعرض رسید که - گوله اندازان توپخانهٔ کلان از مصر سوکهدیال رو برتافته - بر سر تمرد و بغی آمده اند * حضور والا آنها را بسزا رسانیده - آن توپ خانه را به سلطان محمود خطاب جرنیلی بخشیده - سپردند *

چون سردار بودھ سنگه سندهانواله و سرداران اٹاری واله و راجه گلاب سنگه و راجه سوچیت سنگه جهت بند و بست پشاور تعین فرمودند - درین هنگام از شورش آن ولایت بطریق اخبار دریافته - کنور شیر سنگه جی و کهڑک سنگه جی و جمعدار خوشحال سنگه را نیز روانه فرمودند * خلاصهٔ این مقال آنکه: میر احمد[1] نامی از بریلی واقع هند اسم اعظم یافته - بر سر دگر گونگی بر آمد - قطع نظر از کوکلیان بر احمدیان نیز تسویلات بسته - از زیارات قبور اولیا و ازکیا و گذرانیدن نذور و افروختن چراغ در خلوتکدهٔ آن کهن خوابیدگان عالم قدس مانع آمد * چنانچه

[1] More popularly known as Sayyad Ahmad.

بسیارے را بکشف و برکات اسم اعظم از پا در آورده - نواب میر خان را نیز مرید ساخت - و در هندوستان علم محمدی برافراخته - بر سر جهاد شد - و از آنجا در هر ملکے رسیده - بسیارے را در مسلمین همراه کرد * اهل اسلام این مذهب را وهابیه نامند * متروک آئین این قوم است چه زیارت گاه هند - که از قدیم سجده گاه اهل کشف و برهان اند بران اطلاق این گونه خیالات چسان گفته اند *

در شاهجهان آباد - که مولد و موطن قدمائے این راقم است - سبحان الله! امیر خسرو رحمة الله تعالی در این مکان چه خوش مے سراید *

[فرد] حضرت دهلی کنف دین و داد
جنت عدنست کـــه آباد باد

آمین یا رب العالمین - آرام گاه خواجهٔ قطب الدین بختیار کاکی و خواب گاه خواجهٔ نظام الدین زری زر بخش خیالے دلنواز عموم خلایق است * راقم السطور نیز هنگامیکه - پدر بزرگوارم دام ابقاه بدرقگی عنایت آلهی سپرده بود - مرا بشاهجهان آباد دامن چاک کردند - و بجایگاه خود مذکور آن نموده خواهد شد * اقتباس انوار دادار کرده بودم - آے تجرد گزین بودمے - تا مرا عادت تعلق نبودے * غلط نوشتم - در تعلق تجرد خیلے دلنشین خدا پژوهان عاقبت سگال بوده است * پدر بزرگوارم - طیلسان تعلق بر دوش - درین نشاء حواستان با هوش بوده - بـه ایزد پـژوهی و خدادانی و خدمتگذاری خدیـو آفاق و کاردانی سر افراز است - همت بدان گمارم - و از کودکی خیالات باز آیم - و ایزدی عنایت را به امداد خود استدعا نمایم *

مولوی عبدالحی و مولوی اسمعیل از مریدانش فتنهٔ روزگار و در تمام هندوستان به بحث شگرف استوار و یادگار آن سر زمین بودند - بشرف ملازمتش تفوق جستند * از راه شکارپور در دارالملک کابل رسیده مردم آن نواحی را بجهاد بر داشتند * گروهها گروه مردم مسلمین برو گرد آمده - غازیان از پکهلی و دنتور و بنگشات و سواد و بنیر و تیره فراهم آمدند * یار محمد خان بحکمت عملی در ملک خود خرابی دیده - بمقتضائے مصلحت خود را نیز مرید ساخت * چون از بیعت ظاهریش تسلی میر احمد گشت - بمقابلهٔ حضور والا سپاه خود را ترتیب داده - خیالات واهیه را بلندی بدماغ دادند *

چون ازین طرف اژدهاے آتش بار و سنگهان جانفدا و متهوران هر دیار و راجپوتان جان نثار برسر سربازی آمده - برحمله‌ها گردانه آمده - بسیارے از مسلمین بخاک خواری و گروه ها گروه ازآن قوم نافهم بمطمورهٔ نگونساری افتادند - و هر چند غازیان نیز داد جلادت داده - از سربازی نیندیشیدند * اما غافل از اقبال این خدیو آفاق - که ستارهٔ طالعش سنگ تفرقه در آینهٔ خاطر جمعیت اعدا اندازد * یار محمد خان از هیبت گوله باری چون مقدمة الجیش بود - در عین هنگامهٔ جدال و قتال - که بسیارے از پا در آمدند - و جمع کثیر بدریا رفتند - و جمع غفیر لقمهٔ تیغ آبدار سنگهان جان نثار گشتند - انعطاف عنان و غازیان را ازین قدر حرکت هدم بنیان - میر احمد و مولویان را بیقراری و رخنهٔ عظیم در سور استواری شان افتاد * هیجائیان خونخوار و پنجابیان نیزه گذار برسر شان سخت رسیده - میرزا دلگیر و مولویان را در قلعهٔ تحیر تسخیر ساختند - و یار محمد خان مورد انعام شاهانه به نظامت آن ملک بدستور مامور این خدیو فرزانه شده - در پۓ انعدام بنیان آن گروه بیباک شد - چون میر غافل از نیرنگی

اقبال این خدیو فیروزی سگال را دریافت کرد - که این حرکت از یار محمد خان بصدور پیوسته - در پۓ جانگزایش کمر همت چست و در قلعۂ پنجتار متحصن شده - باز بدفعۂ یار محمد خان درست نشست *

بعرض رسید که - راۓ انفد سنگه در شاهجهان آباد بمرض اسهال در گذشت - گوبند جس پورش را از لدهیانه بجایش - و رام دیال را در لدهیانه جانشین برادرش ساختند - و کشن چند سیومی فرزندش بوکالت صاحب انباله برقرار ماند - و راۓ سنگه چهارمین در پٹیاله [بٹاله] بحراست آنجا از جانب کنور شیر سنگه سرافراز است . دیوان دیویداس را از خود سریش اعارنیده - ریشش دراز دیده - پیش از روز ناگزیر سوزانیده - عبرت مردم افزودند - دیوان کرپا رام را بنظامت کشمیر جنت نظیر باجارۂ بیست و شش لکه روپیه سواۓ اخراجات و جاگیرات خلعت بخشیده - چونی لعل و گورمکه سنگه کمیدان را معزول ساخته - در عین هنگامه برف باری از راه پونچه روانه فرمودند - دیوان کرپا رام شیخ غلام محی الدین کلال هوشیارپور را نایب خود قرار داده - بند و بست آنجا قرار واقعی ساخت - چونی لعل باراده حضور روانه شد - متصل قصبۂ گجرات جان بشکرد *

درین سال دور من گرد سواد تعلق را بکمند زنار دامے چند در گردن جان انداختند ع : هر رگ من تار گشته حاجت زنار نیست *

گاهے در عالم تجرد به آهوان صحرا قرعۂ تالف میزدم - و گاهے مهرۂ خاطر را از یاد مطالب آشنایان روزگار برمیچیدم - بهرکیف ع :

مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش *

از سوانح آنکه - چون درین ایام کوکب عمرم مانند عطارد بر آسمان

پنجمین مشغول سیاهی و سپیدی بود - والد ماجدم بمحاکات بیخودانۂ من میفریفت - و از غایت قرب بارگاهی بر آن آوردے - که بحضور والا شرایف اندوزم - چون بتحریر آن حالت خود سری قلمم مامور شده - مے بینم - که بهمان حالت گرفتار آمده ام - هاۓ هاۓ !

[فرد] طفلی و دامان مادر خوش بهشتی بوده است

چون بپاۓ خویش گردیدم - سرگردان شدیم

الغرض مرا بدرگاه فلک اشتباه بردند * حضور والا که عقل صوری با معنی مخمر دارند - از دور ترک مرا به پسر دینا ناته موسوم نموده - بر زانوۓ فلک فرسا - که عبارت از بے ادبی هاۓ گونا گون میتواند بود - نشانده - فرق دولتم را از فلک الافلاک بگذرانیدند * چون از محاسن اشفاق این خدیو جهاندار مقتبس انوار پایدار شدم - دستم بدست اقدس گرفتند - و بخلعت گران و حلقهاۓ دست طلائی و مالاۓ مروارید سرافرازی داده - رخصت فرمودند *



باب سی و یکم

1827 A. D. وقایع سال یکهزار و هشتصد و هشتاد و چهار- تزلزل در کشمیر جنت نظیر- و رسیدن وباے در احاطهٔ دارالسلطنت لاهور- و در گذشتن مردم بسیار از عالم فنا بدار بقا*

مظنون کالیقین دانایان خردور بل متیقن اولی الابصار والا نظر آنست که هرچه در عالم دنیا از ایشان صورت ورود مے یابد - ثمرهٔ آن - اگرچه به آن جهان تعلق دارد- اما درین سراے نیز انموذجی ازآن ظاهر مے گردد - تا دیگران بعبرت آیند - و چشم خواب آلوده را از نظارهٔ عذاب الیم باز کرده - براے مستقبل زادے اندوزند*

خطهٔ کشمیر- که جنت نظیر توان گفت - و کتب پیشینان در تعریف آن مبسوط بمطالعهٔ عالمیان در آمد - و هرچه در وصفش نویسم محض تکلف خواهد بود - چه آفتاب بر فلک مستور نباشد* لهذا آن ظاهر آرای منظور نه که بکیفر کردار گرفتار آید - از این جا ست- که میگویند که فلانے بآن چنان امر شنیعه مرتکب شد - که زمین را لرزه گرفته*

درین سال بعرض حضور والا پیهم رسید که: در احاطهٔ کشمیر تزلزلی واقع شد - که نه هزار خانه را سقف نشست - و بسیارے از مردم آنجا تلف شدند* و ابتداے آن از پنجم ماه امرداد الٰهی شده بود- و مردم شهر شهر را گذاشته - صحرا نشین شدند - و کارخانهٔ پادشاهی

برهم خورد - و چون از هندوستان در پنجاب زمین نیز وبائے رسیده بود- که خانها برباد شدند - در کشمیر نیز تسلط کرد* از تلف مردم چه گفته آید - که بسیار از بسیار ضائع شدند* شرح آن یاراے کلک این واقع نویس نمیتوان بود - که یک لکهه روپیه [مال] و چهل و هشت هزار زن و مرد روانهٔ عالم بقا شدند* از مردم ثقات چنان معلوم شده که در ایامے که مورکرافت - انگریز بطریق سیاحت وارد کشمیر شده- بمیر عزت الله خان مخاطب گشته - گفته بود که: «بقاے این خطه بر برسرکان گوگرد است - روزے بتزلزل گرفتار خواهد شد- که از هدم آن هیچ تفاوتے نخواهد بود»* این سخن راقم السطور به تکرار شنیده - و الحق که خالی از راستی نخواهد بود - که دانشمندی صاحبان انگریز بهادر زیاده ازین تر میتواند بود*

و کنور تارا سنگه برادر کنور شیرسنگه جی - اگرچه بمصاحبت نادانان دانا نما از تعلق بیزار و پے تجرد مبتلا و گرفتار مانده بود - اما حضور والا او را درکار داشته - برائے تحصیل معامله ٹانک و بنون فرستادند - و الارڈ و ونتوره فرانسیسیان بجهت تحصیل نذرانهٔ پشاور نامزد شده - دباشت بمیر احمد - که خود را موسوم بخلیفه کرده بود- افزودند*

چون مابین خلیفه و یار محمد خان ناظم پشاور دگرگونگی ها بود و مردم افغان یار محمد خان را از دین برگشته - و بمذهب خالصه جی پیوسته میگفتند - و بر سر مجادلت آمده* سرکار والا او را از مغتنمات شمرده - از حرکات شان غافل میبودند* کنور تارا سنگه بعد از تحصیل زر نذرانه سعادت حضور اندوخت* و اندرز و نصایح - که حلقهٔ گوش شاهان والا تبار باشد - از حضور شنیده - چندے بلیت و لعل میگذرانید*

چون بجا آوری خدمات نواب شهنواز خان عرض نمود - عالیجاه سکندر خان را - که وکیل مهمانش بود - بحضور طلب فرموده - بخلعت و اسپ و فیل و بعواطف گونا گون مخصوص ساخته - رخصت نمودند * کنور شیر سنگه جی بطرف بهاولپور رخصت یافت - ونتوره و الارد فراسیسیان و سواران اسپ سوارهٔ خاص همرکاب تعین شدند *

مردم توپخانهٔ کلان باغی شده - برسر جاندهی مستعد شدند * حضور والا اختیار دیگران ازان توپخانه بالکل دور ساخته - سلطان محمود را مالک گردانیدند - و اختیار آن بدو سپردند - و مردم را - که جوهر طبعیت شان حکم سفالی داشت - اخراج داده - تقصیرانه گرفتند * کنور شیر سنگه جی از بهاولپور نذرانه گرفته - معه سرداران نامدار مشمول عواطف شاهنشاهی گشتند *

بعرض رسید که: خلیفه سید احمد را باغوائے یوسف زئی ها مردم خلیل و مهمند طرفه جمعیت بهمرسیده - سرمیر بشورش آورده - بخیال خام برسر قلعهٔ اتک آویزش دارد * چون سردار هری سنگه نامزد آن طرف بود - کنور شیر سنگه جی را تعین نموده - ونتوره و الارد فرانسیسیان را روانه فرمودند * چنانچه روارو در آن ملک رسیده - و معاندین را از جا برداشته - داد مردانگی دادند * اگرچه افغانیه در سر دادن دریغ نکردند - اما غافل از نیرنگی‌هائے اقبال این خدیو بسیارے روانه عدم - بقیه بخجالت منضم گشته - منهزم شدند * خلیفه خلافت خود را محض خلاف دانسته مردمانرا برآن آورد - که این دفعه نیز حرکت یار محمد خان بوده است * اول وجودش را ازان ملک دور باید ساخت - و بعد ازان بکار این طرفیان باید پرداخت - و بیخبر ازینکه - خداوند را باین خدیو اسرار است - و فیروزمندی

او را پیشکار - شش هزار کس از عساکر خلیفه علف تیغ آبدار گشتند * چراغان در لاهور و تمامی ملک محروسه شد - و سرکار والا هزار ها بر محتاجین و فقرا ایثار کرده - جشن شاهانه فرمودند *

درویش محمد خان اخوند و آسانند وکلاے امیران سنده بخلعتها اعزاز وافر اندوختند * برادران چونی لعل از قید گریخته - و جواهر مل پشاوری مستاجر شالداغ بمقابله ده لکهه روپیه محبوس شده - و در کوتوالی سورج بهان اجتن بگل کشی - از مجراے بازار در رسید - و پا به زنجیر شده - بسخت سختیها مبتلا گردید *

چون سالگرهٔ کنور نو نهال سنگه جی به پنج پیوست - انواع نذرات و خیرات به اهل هرمندل - که معبد سترگ صناديد خالصه شریفه است - تقسیم - و کورکهٔ شادمانی پر صدا و رشتهٔ گردن هر یک را از اهل خدمت بجواهر گران بها - تعظیم و صدقات و مبرات اهل تنجیم ساختند * و اعیان دولت و صدقه خواران خلافت بطوالت عمر این برخوردار جوان طالع بدرگاه بے نیاز بمناجات پرداختند * آرے پژوهش دلها پزشکی است - که دفع امراض بدن و جستجوے قلوب طبی است - که رفع بیماری سر و جان بدآن تعلق دارد - و از اینجاست که پانزدهم ماه تشرین روز عطارد آثار تپ برجسم مبارکش پدیدار شد * حکیم امام الدین سلیمانی الانصاری در حجاب عزت بار و به سبابه تشخیص نبض آن فرخنده آثار دریافته - برسم اهل هند از احضار نسوان و مردم بیگانگان و احترازات گونا گون تاکید عرض داشتند * فی الحال کیاستیان حجاب و عفتیان قباب بدن یاسمینش را مستعد قدمگاه ماتا دانسته - بخورات مهیا داشتند *

چون بر دانایان مستبصر و خردوران مستخبر هویداست که -

حینیکه نطفه در رحم مادر مے پیوندد - و طمث را سقوط - وهیولیٰ مستعد نفوط میباشد - و جوش آن درین سن و سال اکثر بظهور میرسد * از آنجا که حکما ناکردن دوائی آنرا عین دوا گفته اند - مجهولان هند آنرا ماتا نام نهاده - از چیچک و جدری مستیکره شوند - و بزن و مردی بخود تجرد - و بعضے تدابیر ابتر را بخود راه داده - مطعون خردوران والا گهر گردند *

مفصل اینکه - چون از حکیم امام الدین اشارت قدوم ماتا مرض دایگان دولت گردید - همانوقت در تهیهٔ رسم و رسوم - که شائستهٔ مهارلجگان ذمی فهوم است - ایما رفت * در دو سه روز بر بدن مبارک آن ماه سپهر ابهت و بختیاری - گوهر شب تاب بخت بیداری - چون نجم آباه هائے - که رجم شیاطین اعدا عبارت از آن است - پدیدار شد : تو گوئی براے رفع چشم زخم اسپند پخته اند - و یا بر احد شیری رنگش تخم ریحان ریخته - دریاے حسنش از بارش سحاب درد متواتره پر حبابی و در آنوقت طبع اقدس بوضع سیمابی شبنمین داناهاے چند بر جسم مبارک - که مانند گل تازه برروے کار داشت - پدیدار گردید * ستارهٔ چند از مجمع افق چهرهٔ افتاب تابش لمعه بروز بخشیده - چون گلهاے دانا هاے چیچک برگلبن جسم آن نونهال باغ خلافت پژمان و رخ ماه رشکش بر سطح زمین انجم افشان شدند * نازکین خرامان صحن طنازی رفتار طاوسی آموختند - بآرزوے نظارهٔ سنبلستان فرق عالی شمع چهره را بر افروخته - انوار بر چیدند * جادوکیشان ستم کوش گیسوے بنفشه گون را بدست نگار بست - و شست و شو بخشیده - فریب مار عنبرین بر شاخ ساعد صندلین داده - و آن گوهر

بے بها را بآب و تاب آورده - تاج مرصع بر فرق دولت و اقبال نهاده - به ترانه هاے دلکش مسرت خاطر را باعث شدند * نشاط بر خود افزود - و انبساط رو نمود * بادهٔ طرب در جوش شد - کوس اقبال در خروش آمد * بهجت رواج یافت - بخت تارک افراز شد * غلغل فرحت بچرخ چنبری رسید - شور میمنت در عالم افتاد *

[بیت] دلت بوصل گل اے بلبل سحر! خوش باد
که در چمن همه گلبانگ عاشقانهٔ تست!



باب سی و دوم

وقائع سال یکهزار و هشتصد و هشتاد و پنج * 1828.A.D

چون در خرابی و آبادی مردم خالق جز و کل خود را مسبب نام نهاده - سببے پیدا کند - و بے حزم و هوشیاری چون آدم ازآن بازی خورد - و بمکافات آن گرفتار شده - مخذول و معدوم ابد گردد - ازینجاست - که بانواختهٔ خدا دم همسری زدن - و یا از گفتارش ابا آوردن در انعدام خود کوشیدنست *

فلک برسر آن آمد - که دولت راجه رنجیت دیو را باز مجدداً رونقے و بهاۓ بخشد - و بساط حشمت راجه سنسار چند در نوردد - و حضور والا بعد دسهره از لاهور مستعد سفر کوهستان شده - براجه دهیان سنگه خطاب «راجهٔ راجگان راجه هندپت راجه دهیان سنگه بهادر» داده - خلعت زرین و شمشیر آبدار ولایت ثمین و مالاۓ گوهرین و وزارت دولت خداداد جلوهٔ سعادت افزوده - در اعزاز مالاکلام کوشیده - براجه انروده چند اعلام کردند که: «همشیرهٔ خود را در سلک زوجیت راجه دهیان سنگه کند - تابعنایات خدیوانه سر افراز - به تعطفات خسروانه ممتاز گردد» *

راجه بصلاح و استصواب بخت نگون راجه دهیان سنگه را بچشم حقارت دیده - و گوهر دانش را - که ماه خورشید اوج حشمت و جهانداری توان گفت - سهیم خود نه پسندیده - خانه کوچ گریزان - متوجهٔ آن روۓ آب ستلج گردید - و آن قلعجات دیر کشا را در طرفة العین بتصرف این خدیو فرزانه واگذاشته - منکوب ازل و ابد

گردید * سرکار والا خود بنفس نفیس متوجهٔ آن دژهاۓ خداداد شده - قلعه تیره را - که معمار قدرت بتصنع آن پرداخته بود - بقدوم سلطنت لزوم پیراستگی بخشیده - بمردم مساکین طرفهٔ زر ریزی فرمودند - که محاسب اوهام در آنجا در تحیر است *

چون قلعه تیره تسخیر یافت - «تسخیر تیره» تاریخش شد - و دختران راجه سنسار چند را - که ازبطن گدن که حور و ماه را از دو رخسارهٔ خود به دوزخ مے نهادند - در حرم سراۓ پادشاهی بار داده آئین جشن شادمانی و کدخدائی را آسُس بر نهاد - بطرز خسروانه باداۓ رسوم بپرداختند * پسر فتحچند یک لکهه روپیه را جاگیر یافته - در آن ملک برقرار ماند * دیوان بهوانی داس را مستاجر آن ملک قرار دادند * کرپا رام چوپره وزیرآبادی با وصف همه دانی در دفتر معلی بخطاب دیوانی برنشست - و راجه بیرسنگه برادر انروده چند بسرافرازی یکهزار سوار سرافراز - و بجاگیر آن موروثی اعزاز یافت * راجه دهیان سنگه را ملک راجه بهنبر و پونچهه و آن نواحی عنایت فرموده - تفاخرش را از حد در گذرانیدند - و صاحبزاده شیرسنگه جي از پشاور معه تحایف شرف قدمبوسي اندوختند - و سرکار والا داد دهان - گلگشت کنان در دارالسلطنت لاهور تشریف آورده - بمردم مساکین بناۓ سخاوت برنهاده - هر یکے را گران بار دولت ساختند *

درین سال من آهوۓ صحراۓ بے ادبي را بمکتب سپرده - بتادیبم ادیب سراپا ادب مقرر نموده * عم الله کدار ناتهـ از فیضان علم سرمایهٔ دانش و صفوت مولوی غلام حسین چشتي بتربیت علم و حلم فایز شدند * نظر برواستگي ها متوجه زیارت خواجه معین الدین چشتي به اجمیر گشتند - مرا بخلف رشیدش مجموعهٔ فضایل و کمالات

مخدومي مطاعي مولوی احمد بخش چشتي براے اکتساب علوم موروثي و مکتبي تقيد نمودند * استاذم حفظ جاهم نگه نداشتے - و پدرم نيز بهنگام الغياث بفرياد را نديدے * تخم عداوت در دل ميکاشتم - و بمکافات مستعد بوده - از زندان دبستان نجات آرزو ميکردم * چون دانش رسميم دامن گرفت - و بامتياز سفيد و سياه فرحت اندوختم - حالياً آن اوستاد را برمي ستايم - و همه اوقات بپاداش آن رنج گنجها براے آن مي انديشم *

و نيز در همين سال بدرے از آفق مراد آشکارا شد - يعني در خانۀ جناب عموی لاله کدار ناته صاحب فرزندے چهرۀ هستی برافروخت * تاريخش بضمن اسم 'بدری ناتهه خوش باشد' - دريافته اند - الهی از عمر و دولت روشني افزاے ديدۀ پدر باد *



باب سی و سوم

وقائع سال يکهزار و هشتصد و هشتاد و شش - 1830A.D. رسيدن اسپ ليلی و در اشتياق آن مجنون شدن قيصر روم - ذکر اشتياق اسپ اين خديو والا جاه - که يکه تاز عرصه بخت و دولت است *

چون خواهش بنده را اسعاف و انجاح از دست تعالی شانه بقدر استعداد هريک ترتيب ميفرمايد - اما برگذيدگان خود را بهرچه آرزومند بيند - تهيۀ آن چيز صورت بندد - اگرچه وجود آن باهل ظاهر ازجمله اشکال باشد * ازين جاست - که اين خديو فرزانه را از همه تحائف روے زمين براے سرور خاطرش بهمرسانيده اند - وهم هرچه که خاطر والا بدآن تعلق ميپذيرد - خلقی را در دل مياندازد - که آن بدست آورده - بنظر اقدسش گذارند *

'در دارالملک کابل اسپے ليلي نام در خوش رفتاری و خجسته آثاری آنچنان شهرت يافت - که فتح علی شاه قاجار والی ايران بسفارت ايلچيان خود مع تنسوقات آن ملک روانۀ کابل کرده - از دوست محمد خان والی آنجا طالب شد - و نيز قيصر روم را بمراسلت از فتح علی شاه اين آرزو دامن گرفت * چون شوق اسپ سواری آن در نهاد اين خديو فرزانه از نادر شاه پادشاه ايران ديار - که محمد مهدی وقائع نگار در نادر نامه ثبت مينمايد - بمراحل افراط کرده * همانا که اگر اشتياق

اسپ جمله سلطنت پژوهان سلف در پلهٔ ترازوے شوق این پادشاه فلک شکوه گذاشته آید - فرق زمین و آسمان میتواند بود - و بکمال تفریط خواهد انجامید ۰ چون این معنی بعرض اقدس رسید - چند منزل از دارالسلطنت لاهور خود بدولت فرا ترک شده - کنور شیر سنگه را معه آردوے معلے و صاحبان فرانسیس نامزد آولکاے پشاور فرمودند ۰

چون دهنپت راے دیوان گوهر اکلیل خلافت کنور کهرک سنگه جی بهادر براے تحصیل زر نذرانهٔ قدیم پیشتر بآنطرف بود - یار محمد خان از خوف سطوت پادشاهی از پشاور فرار قرار خود در جلال آباد نمود ۰ چون براے انتظام آنجا کنور شیر سنگه جی بدیوان مذکور بعضے صلاح ارشاد فرمودند - و مشار الیه ابنیت صاحبزادهٔ و آبوت پادشاه زمان منظور نداشته - بغرور آنکه آقاے من ازو کلان است - و الحق که کلان تر و ولیعهد دوران و چاکر را باهمسری چه کار ؟

ع ـــ رموز مصلحت ملک خسروان دانند ۰

بے ادبانه برسر گفتگو آمد ۰ صاحب زاده شیر سنگه او را پا بزنجیر و بضرب و شلاق پرداخته - هتک او در نقیر و قطمیر فرموده - روانهٔ حضور پادشاه ملک گیر ساخته ۰ حضور والا او را روبرو طلب‌داشته - از غایت غضب طپانچهٔ چند بدست خاص زده - بیست هزار روپیه تاوان گرفتند ۰ صاحبزاده شیر سنگه جی به یار محمد خان پیغام نموده - بسوگند غلیظ شان - که اسقاط لیلی عبارت آنست کفایت کرده - دیگر اسپان نسیم خرام و تحایف آن ملک گرفته - بسعادت آستان بوس اعزاز یافتند ۰

حضور والا از دارالسلطنت لاهور بسری امرتسر جی جبه افروز نیاز گشته - بطواف آن مکان قدسی نشان چندے تسخیر دلها نمودند ۰ بعرض رسید که : «یار محمد خان بخلف عهد پیش آمده بود - اسپ لیلی در چراگاه کابل مشغول جولان است - و سفراے سلاطین هر دیار در

استدعاے آن مجنون شده اند» حضور والا ونتوره فرانسیس و تمام افواج را روانهٔ آن ملک فرموده - خود را در نوم نیز منتظر این اخبار فرمودند ۰

در این سال در دارالسلطنت لاهور آنچنان تسلط وبا شده - که خانها برهم شدند - اسهال و شکوفه کفایت کردے ۰ چها بچگان - که بے مادر شدند - و چها مادران - که بے پسر شدند ! و مو کشاده آوارهٔ کوه و دشت گردیدند ! و چها پدرانیکه - دلها که داغ پسر یافته - آنجهانی شدند ! قیامتے برپا گشت ۰ سردار بده سنگه سندها والیه - که چون او سردارے باوقار در دربار دُربار بهم نرسیده - در یکساعت جهان فانی را الوداع گفت ۰

چون ظاهر بتّاله از پرتو ماهچهٔ رایات اقبال و اجلال فروغ یافت ونتوره فرانسیس معه اسپ لیلی شرف آستان بوسی اندوخت ۰ دو هزار روپیه را خلعت زرین معه شمشیر والایت و مالاے مروارید و جیغهٔ مرصع عنایت نموده - نهایت تعریف فرمودند ۰ چون از اخبار دریافت شد - که خلیفه در سرحد پنجتار مستعد حرکت است ۰ کنور کهرک سنگه جی بهادر را بطرف پشاور روانه ساختند ۰ طرفه شور شے در آن والایت انداخته - معه کارداران ممالک محروسه و اسپان نذرانه و دیگر تحائف دولت تلثیم عتبهٔ فلک رتبه دریافتند ۰ و حضور والا بعد از فراغت سیر گلگشت بمقر کوکبهٔ سلطنت و موجب ازدیاد و آبهت و حشمت که تعبیر از لاهور میرود - مراجعت فرمودند ۰

باب سی و چهارم

وقائع سال یکهزار و هشتصد و هشتاد و هفت بعضے از جلایل و نبایل این شاه کشور بخت و عزت و سریر آراے دولت و حشمت * 1831 A.D.

چون خاطر اقدس پادشاهان والا گهر جامیست جهان نما - که هر چه بینند از خساره اش دریابند - و از منفعتش خبر دهند *

و ازینجاست که - هارلن نصاری بحضور رسیده - استدعاے بندگي این درگاه فلک شکوه نموده * حضور والا از ازرق چشمش لختے اندیشیده - و به بیوفائي و خود سری مخاطبش ساخته - بصوابدید بعضے بآبش. بر نیرنگیهاے اقبال ساخته - او را مستاجر نور پور و پٹهانکوٹ و آن نواحي فرموده - بفوجداری بر نواختند - و اویطالبه را بفراسیسي منظور داشته - بانتظام ملک دوابه مقرر ساختند - و خلیفه نور دین حکیم را از خانه نشین معزول ساخته - بانتظام قصبهٔ گجرات - که سابقاً نیز باجارهٔ ممتاز بوده - این مقدمه صورت تحریر یافت - مقرر فرمودند * هرچند فقیر عزیز الدین حکیم درین باب استکراه آورد - اما چندے بشناخت قدر مهربانی اینچنین ها را رواج دادند و از دارالسلطنت لاهور بامرتسرجي غسل روز مبارک بیساکهي - که اجلهٔ ایام هنود این دیار است - فرمودند *

و از آنجا بآنروے آب راوی علم افراز شجاعت گشته - بسیر و شکار پرداخته - خود بنفس نفیس متوجهٔ نیستان گردیده - طالب

جنگ بشیر شدند * اما شیر را کو طاقت ؟ که بهم پنجگي این خدیو بیرون خرامد - آخر گورو گوزن را بر زمین انداخته - بمشتے ضعفاے آن سر زمین داد معدلت داده - و غبار افلاس کهن را از صفایح خواطر محتاجین بغرنده ابر مکرمت و سخاوت شست و شو نموده - داد دهان و سیر کنان بدارالسلطنت لاهور رونق بخشیدند * چون آئین تنبول از قدیم مرسوم این دیار است - که گروه ها گروه مردم در برادری خود در ستدن و دادن آن مبالغه سازند - حضور والا نیز از عنایت اشفاق شاهانه امراے والا جاه را سر بندگي بافلاک همسری رسانیده - لفظ تنبول را بر فرق اینها اطلاق دادند * حضار سراپا نثار این عنایت را از تائیدات غیبي تصور نموده - میخواستند - که خانمان خود را بطریق ایثار تصدق این خدیو فرزانه نمایند * اما حضور والا بوسعت هریکے نظر عنایت فرموده - شش لک روپیه زر تحصیل نموده - مفارق حال ایشانرا به ثریا رسانیده - از خلعت و کمربند و خنجر و اسپهاے زرین ستام دریغ نفرموده - برجاگیرات و انعامات افزودند * و درین سال هر روز بجشن نوروزی و محفل فیروزی توجهٔ خاطر داشته - در دل پژوهي صرف اوقات فرمودند * اگر راقم السطور بقید آن عنایت و تحریر آن ضبط و ربط کمر نیاز بندد - خامهٔ نئین را از طئي این مرحله دشوار گذار غرق آید - بل از غایت گرمي چون نئے بآتش سوزد * لهذا خود را از ان باز داشته - بتحریر احوال سال هشتاد و هشتم میپردازد *

باب سی و پنجم

وقائع سال یکهزار و هشتصد و هشتاد و هشتم - 1832A.D.
خاتمه خلافت سید احمد - معاملهٔ شاه شجاع بدست انگریز سرکار والا - و شکست شاه از دست دوست محمد خان والیٔ کابل * ملاقات لات انگریز و سرکار والا در مقام روپڑ *)

چون ایزد بیچون خواهد - که کسے را سر افراز فرماید - اعداۓ دولت او را چشم امید بر کند - سرکشان بدکردار را قدمبوسش گرداند * هرگاه نژند اختری علم نخوت افراخت سر خود باخت *

و ازینجاست که - خلیفه را پاۓ حیات در وحل و دیوار زندگیش در تزلزل و خلل آمد * از خلاف و عداوت باز نمي ایستاد - و شورابهٔ شور و شر دماغش را مختل داشت - از سرکار عالی حکم نافذ بنفاذ پیوست که: "بهادران تهمتن تن و شجاعت کیشان بهمن فن روانه آنطرف شده - هنگامهٔ پیکار را گرمی داده - دمار از اعداۓ بدکردار بر آرند" * چنانکه شمس سپهر خلافت گوهر تاج شوکت و سطوت شیر میدان دشمن شکنی - یکه تاز عرصه شیر افگنی شاهزاده شیر سنگه جی را بسرکردگی برداشته - سردار رتن سنگه گهرجاکیه و سردار پرتاب سنگه

اٹاری واله و فوج سردار جوالا سنگه بهدانیه و سردار شام سنگه نهنگ و فوج سردار هری سنگه متعینهٔ مهان سنگه پسرش و سردار عطر سنگه کالیانواله را حکم قضا بنیاد و بایلغار ارشاد فرمودند *

چنانکه در اندک زمانے آن سرحد را مخیم اقبال فرموده - بضرب گوله هاۓ آتشبار دشمنان سبکسار را گران گوش ساختند - و جنگهاۓ رستمانه و آویزشهاۓ گردانه را کار بستند - و در تیراندازی و گوله افگنی دلهاۓ اعدا را دربار - و دست را از جا برده - ناسور در جان ریختند * خلیفه خلاف سرشت نیز فوج کشی نموده - در عرصهٔ نگون بختی علم و قدم بر قدم بمقابلهٔ فوج ظفر شیم رایت اندوه و الم افراخته - در انتظار مقدم مرگ مفاجات پۓ می سپرد - در عین هنگامهٔ زد و خورد - که آتش پیکار شعله زن و شرارهٔ آزرم آتش افگن بود * مولوی اسماعیل خان بزخم تفنگ جان بشکرد - در معرکهٔ گیرودار نعش او پایمال سم ستوران رخش مثال خالصه جی گشت *

خلیفه بظهور این معنی از بد بختی ها بشارتے دریافته - تارک اقبال خود را از گران بار نکبت واژون - و قهر خداوند کردگار را بپاداش اعمال افزون دیده - کمر خودکامی بر خود شکست * چون مولوی عبدالحی - که وزیر یسارش بود - از قوت دستور یمین آگهی یافت - بحملهٔ دلیرانه و یورش رستمانه پیش آمد * در معرکه تگ و تاز نعلهاۓ اسپان آتش ریز و اشقران بادپا در مهمیز و صحرا از خون شهیدان رشک گلزار - و از آب تیغ خونبار آن دشت روکش بهار * خلیفه باستماع این خبر از بخت منحوس حیران و تنگ از جان گشته - بشکسته سنانے و گسسته عنانے اسپ را عطف عنان و خنجر تحیر بر جان خود کشید *

از فقدان آب فوج ظفر موج را العطش بر زبان - و نایرهٔ غم در

كانون جان - اكثرے از دم شمشير آبدار آب در كام تشنه ها ميريختند - بسيارے در آن سرا بگاه سينه سوز از بے آبى چون ريگ ماهى به پهلوۓ همديگر ميغلطيدند * نيم شبان بر آسمان اقبال اين خديو دارا شكوه ابرے نمايان شد - كه لشكر والا سيراب و كشت اميد شاداب گرديد * سقاۓ فلك از خيك ابر مدرار بر سوختگان آتش عطشان آب افشان - و سنگهان جان بجان بخش از ابر آذرى بخشے گرفته - بجان بخشي حق امان يافتند :—

[بيت] شكر فيض تو چمن كند اے ابر بهار
كه اگر خار و گر گل همه پروردۀ تست

تفنگچيان خليفه هرچند از ابر سياه باروت ژاله هاۓ غلولۀ آتشبار ريختند - ليكن بهادران شوكت شكوه آنرا از ترشحات ابر آذرى دانسته - قدم فرو تر نگذاشته بسخت كوشي [مصروف] * چون خليفه را از خلافت معزول و عهد او را بجان دادن در نكول يافتند - بياد أَوْفُوا بِعَهْدِ كُمْ[1] بر سر رسيده - بضرب سه گولي بندوق از اسپ بر زمين و واصل بدرجۀ أَسْفَلِ السَّافِلِينَ ساختند - حقا كه :—

چرخ نه بر بيدرمان ميزند تازانۀ محتشمان ميزند
مغز وفا نيست درين استخوان گنج بقا نيست درين خاكدان
دولت دنيا كه تمنا كند با كه وفا كرد - كه با ما كند

شاهزاده شير سنگه خود بنفس نفيس متوجۀ نعش خليفه گشته - مصورے سحر كار بر گماشت - تا از سكنات و حركاتش أَلْآنَ كَمَا كَانَ بر گمارد - و خود بعد از نظم و نسق آن سواد روانۀ حضور اقدس شده -

[1] It is an adaptation of the Quran VI, 38. which runs :—
أَوْفُوا بِعَهْدِى أُوفِ بِعَهْدِ كُمْ

سعادت ملازمت والا دريافتند * سركار والا نهايت خوشنود شده - بجيغه و خلعت سرافرازى داده - بانعامات فراوان و اشفاق نمايان بر نواختند - و از تصوير خليفه استشمام رائحۀ جوانمردى نموده - بلفظ آفرين منصفانه تعريف فرمودند * چون آن تصوير از نظر راقم السطور گذشت - بُو الْعَجَب شكلے رخ نمود - كه باين درويش صورتي خواهان دولت سلطاني گشتن! همانا كه خالي از تكاليف نفس شرير نخواهد بود - و اگر تباين مذهب برين آورد - از صفوت و صفا خبر نداشت كه :—

[بيت] كثرت صورت ز صفات است و بس
اصل همه وحدت ذات است و بس

درين سال من دور از اهايت را دامن چاك كردند - حضور انور پنجهزار روپيه زر و خلعت پشمين و جيغۀ جواهرين و مالاۓ گوهرين و قلغى طلاكار عنايت فرمودند * عموى كدار ناتهـ باهتمام شادى از والد ماجدم مامور شده - مرا بشاهجهان آباد برده - در تهيۀ سامان دقيقۀ از دقايق فروگذاشت نكرده - امراۓ عظام و خاندان كرام اهل اسلام نيز در محفل فراهم شده - بدعوت گرفتند * چون اظهار تمكنت آن من نزيبد - بفرزندى پاندهان پندت - كه پور سدا سكهه پندت و از خاندان عالي در شرف علوم افسانۀ روزگار اند - سرافراز شده - رجع القهقرى نمودم *

چون ڈيره غازى خان بمقاطعه دو لكهه و بيست و پنجهزار روپيه تحويل صادق محمد خان بود - و درين سال در اداۓ آن كجروى بهمرسانيد - گردن استكبار دگرگونه بر افراخت * امر عالي شد كه: " ونتوره فراسيس روانۀ آنطرف شده - در بند و بست آن نواحي قصور

نسازد"[1] • ونتوره ديره غازی خان در تحت خود آورده - شش لکهه روپیه نذرانه ارسال خزانهٔ عامره نموده - عرضداشت کرد - که تسخیر شکارپور سی کروه فاصله از حدود سرکار واقع است • حضور رشتهٔ اتحاد فیمابین انگریزی را نازک دانسته - بمیزبانی شاه شجاع الملک در آن تغافل - و به ونتوره بطریق تجاهل فرمودند که: "این معنی را اکنون موقوف - و خود را در مقدمات آنسواد مصروف دار" •

چون شاه شجاع الملک را از نیرنگی اقبال این خدیو بیچاره نواز پاس بیداری بخت خود متیقن گردید - در آرزوے تاج و تخت بوساطت ملا شکور وخشور و ملا حسن بحضور بعرض رسانید که: "از اخبار هندوستان وقایع شاه روس و اطاعت بعضے سلاطین شموس معروض اعیان آن دولت فلک حشمت میشود - و ازینجاست که - از شهنشاه خورشید کلاه انگلستان بتمامی نواظم صوبجات هندوستان براے انسداد درهٔ قندهار و ترکستان فرامین مطاعهٔ متواتر شرف صدور مییابند - فرقهٔ علیهٔ انگلس - که معدن فراست و کان کیاست اند - شب و روز در تحیر بوده - بتفکرات گونا گون میگذرانند • اگر این آرزومند بتعهد دولت تاج بخشی و بعهد نامه - که دور از نکول باشد - قبول فرمایند - گوشیابی مردم سنده و افغانان قندهار بطریق مقدمة الجیشی آسهل خواهد

[1] The dispossession of Bahawal Khan of his farm of Dehra Ghazi Khan was dictated by political necessity. Bahawal Khan, as chief of Bahawalpur was virtually under the protection of the British Government on the left bank of the Satlej and since the British were, at this time, nogotiating with the Amirs of Sindh for the free navigation of the Satlej in continuation of the The Lower Indus, Ranjit Singh thought it more politic to take over the direct administration of the Ghazi Khan district. See also Cunningham's History of the Sikhs.

بود • اگر خدا نخواسته باشد - شاه روس بر شاه طهران ظفر یاب شده - بر ولایت دست یاب شد - آنوقت بآن دولت و ثانیاً بسرکار انگریزی صداعت هاے سخت خواهد رسید •

چون این معنی از صدق فروغے داشت - و حضور والا از منهیان آنسواد تحیر مردم انگریزی دریافته - از جلساے نمکحلال خود نیز بے قراری ها ضمیمهٔ آن مینمودند • درین مقدمه شاه را اسپند این آتش سوزان و گوسفند قربانی عید دوستان دانسته - یکے را دریاب این مقدمات پژوهش فرمودند • تقاصیر شاه را ظاهراً معاف - و نیز وکیلان شاه بخلعت پنج پارچهٔ زرباف رخصت انصراف • چون فرستادهٔ حضور ملاقات شاه دریافت - شاه بخوشامد برآمده - از کرده نادم - و براے مستقبل نیازمندی ها را بخود لازم گردانید •

و نیز باطلاع یکجهتی و خیرخواهی ها از کلا ڈمارتین ویڈ بهادر استطلاع این معنی صورت بست • آن داناے با فرهنگ مخفیاً نظر براینکه - این خیرخواهی محض بواسطهٔ آن دولت است - مراسلت نمود - که فرستادن شاه بآنطرف پر خوف و خطر - درین نزدیکی بسیار خوف است • اما براے روز مبادا - که هرگز تصور آن در خواب نیز معاینه نمیشود - بپاس قول قَدِمِّ اَلْخُرُوجَ قَبْلَ الْوَلوج - از شاه که نسبت بآن دولت باطناً گفتگوها از خاطر دارد - عهد نامه طلب کرده شود • چون این معنی مشعر مالک شکارپور و این روے آب ستلج را از دست دادنم بود - بر خیر خواهی ها افزوده - خورسند گردیدند • و درین باب بشاه اطلاع فرمودند • شاه از بخت خود آگاه بحیث المجموع - سه هندی فراهم ساخته - و چند ضرب توپ را نیز زیب سلطنت شاخته - عهد نامهٔ خود را روانهٔ حضور نمود •

حضور والا آن عهد نامه بجنس مرسول کلاد مارتین نمودند * مارتین اخفاً معروض داشت که : « قید ممالک محروسهٔ خود نیز درین عهد نامه از جمله واجبات است - صوبهٔ ملتان و پشاور و کشمیر و دیره جات تا حدود منکیره و بنگشات در قید تحریر اند - و آنطرف کابل و قندهار و شکارپور و آن حدود حیدر آباد و ملک نصیر از شاه باشد *

حضور والا ازاین حکمت بحکم قدر عمداً چشم پوشی فرموده - از شاه طلبگار تعهد شدند * شاه چون بر مضمون آگهی یافت - شیرانه بر خود لرزیده - از کشمیر و ملتان و حدود منکیره و پشاور داستان ملک موروثی بر خواند - و این معنی معروض جناب اقدس گشت * سرکار والا بر خیر خواهی ویڈ صاحب آفرین گر شده - بحضار اطلاع دادند * و به ویڈ صاحب مرقوم فرمودند که : «شاه را برمز و ایما بحکم مودت - که سواے سرکار انگریزی بجاے خود متحقق است - بفهمانند - تابهر کیف این مرقومه روانهٔ سازد » * ویڈ صاحب بحکم دانائی ها بشاه بطریق مواسا عرض کردند : «مهاراجه صاحب بهادر وارث تخت و تاج و باج و خراج ممالک محروسه اند - قدم برراه باید نهاد » شاه بحکم اطاعت ها رقیمهٔ خود مشعر تعهد طلب حضور بمهر بغلی بقاعدهٔ ولایت ارسال داشت * سرکار والا نیز در جواب آن از دست بردار شدن ملک شکارپور وغیره حدود بنگشات عهد نامه مزین بمهر خورد خاص درست نموده - روانه ساختند *

و آن روز انگریزان جشن فیروز مندی - و شاه را بی معاونت پیوندی الوداع نمودند * چون تنصیص اتحاد ظاهری و ترصیص بنیاد معنوی استحکام یافت - شاه وکیل خود را ملا شکور بدربار حضور

گذاشت - و ازین طرف الف شاه براے اخبار نویسی امتیاز اندوخت *

چون سرشت شاه از دام ددی - و قطع نظر از نیکوئی - به بدی مستعد - و صاف دلی بفرسنگ ازو مستبعد بود - در بزم اسلام از غایت استکبار - که شان الهي است - بیخودانه بر زبان آورد که : « عهد و پیمان سلاطین منحصر بر قوت است - هرگاه روز جهانگیری درین دولت اشتهار یافت - مهر بغلي ببغل خواهد ماند - و آن کوه نور - که بغصب نزد مهاراجه موجود است - زیب بازوے پادشاه اسلام خواهد شد » * این معني از اخبار نویسی باصفا معروض راے اقدس گشت * حکم شد که : براے امیران سنده مراسلات زور انگیز نیز سمت ارسال یابند - که شاه در زمین سنده ظاهراً بارادهٔ قندهار و آن نواحي علم افراز شجاعت گشته - اما سواے ملک گیری ملحوظ نظر ندارد - از فساد افغانیه خایف باشند - و نیز به دوست محمد خان سپهدار کابل - تملق و دلاسا نموده - اظهار فرمودند که - « در دفع شجاع الملک ساعي بوده - وخامندی سرکار والا در آن دانند - و آنوقت اتحاد طرفین استحکام خواهد یافت - و نیز از کشمیر تحایف لایقه براے آن شجاعت منش مقرر خواهند بود - و زابلستان معه بالگرام از عطیات حضور خواهد شد - و تکالیف اسپان وغیره تحایف که سال بسال معین براے انقیاد فرمان معاف خواهد گردید - و نیز اگر خدا نخواسته باشد - شاه بر قندهار رسید - بعد از استیصال اخوان - نوبت دولت آن سپهدار کابل بمیان خواهد بود - و بفضل مفضل آنوقت تدارک آن مخالف ملک و ملت ازین طرف از قرار واقعي خواهد شد » *

چون امراے سنده و دوست محمد خان بر دقایق مضمون را رسیدند - بزم کنگاش آراستند * دوست محمد خان یورش خود را

از راه تانک و بنون باز داشته - بر تسخیر قندهار موقوف داشت - و امرائے سنده با هم عهد بسته - برائے آداب خاندان احمد شاهي و لحاظ باج گذاری قدیم با ادب پیش آمده - شکار پور برائے سکونت مهمان قرار داده - یک لکه روپیه ضیافت گذاردند - و شاه شکار پور را خانهٔ بابا شمرده - در تسخیر قلوب هنود - که بگنجینه داری مشهور - و در هر شهرے از ایشان مذکور میباشد - همت بر گماشت - و به نگاهداشت سپاه اقدام نمود * قریب ده هزار از پنجاب - بقدر بیست هزار از هندوستان - و باندازهٔ سي هزار از افغان و از هزاره و باوچستان نیز گروه ها گروه فراهم آمدند * شاه مردم هندوستان را امتیاز و افغانیه را اعزاز زباني داده - در ریختن توپهائے کلان و زنبوک و خرید تیر و تفنگ و باروت و شمشیر اوقات آغاز نمود *

امرائے سنده نوشتهٔ حضور را محض خیر خواهی یافته در دفعیهٔ شاه بزم مجالست آراسته - بفراهمی سپاه شاه را اخبار کردند :

[بیت] مهمان همچو نفس گرچه عزیز است و لیک
خوش نیاید - که درون آید و بیرون نرود

میر رستم خان از خیرپور و میر کرم علی خان از حیدر آباد سپاه کینه خواه - و شاه نیز بسرکردگی سمندر خان طالب عز و جاه شده - حسب المجموع را حکم ستیز و آویز داده - خود بشکار پور نشست * چون برابری خاندان احمد شاهی در ملت آن گروه با ادب از جملهٔ ممنوعات بود - این معنی را از منکرات شمرده - بعضے از جنگ و جدل پهلوتهی نمودند - و شاه را بنوکری سی هزار سوار و یک لکهه روپیه نقد راضی ساخته - برآن آوردند - که تسخیر قندهار از جملهٔ لوازمات ملک گیریست - چون شاه دانست - که فیروزی حصول و نقود

خداداد نیز روزی شده - انتهاض بزم تسخیر قندهار مصمم باید نمود - دانایان خردور - که در رکاب داشت - هرچند بعرض رسانیدند - که شکستگي این دولت مجدداً درستگي بهمرسانیده - مکث چند ماه درین سرزمین موجب صوات عظیم - بلکه افواه تسخیر ایران و توران تصمیم خواهد یافت - اما شاه بفحوائے : كُلُّ إِنَاءٍ يَتَرَشَّحُ بِمَا فِيهِ - بمضمون :

[فرد] :— چو تیره شود مرد را روزگار
همان میکند کس نیاید بکار

چون عنقا بال کشائے فیافئ رزم گشته - سپاه را معه اتواپ و اسپان و الوان ساده سامان حکم تسخیر قندهار داده - دهل کوب - و در راه چند قریات را بحکم الولد سر لابیه بطریق نهاده رفت و روب نموده - ده کروهي قندهار به بیشه اجک زبان قرار شد *

پردل خان سپهدار قندهار بمتانت قلعه مغرور - و بفراهمي علف و آذوقه مجبور - بصوابدید اخوان بناظم کابل امیر دوست محمد خان حتي المقدور بامداد خود استعانت نمود - و دوست محمد خان به نیک افعال و نیز تحریک حضور خاقان را ضمیمه آن یافته - بدفعیه آن بلائے ناگهاني از کابل و بامیان و غزنین و اقرات افاغنه طلبداشته - درین معني کنکاش جست افاغنه همسري با خداوند تاج و نگین - و جدل با وارث خراسان زمین از خط ادب بعید دانسته - با میر دوست محمد خان از در مجادله بر آمدند * دوست محمد خان مسلهٔ شرعي : "وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا"[1] درمیان آورده - تابعداری نصاری بر فتراکش بسته - محاذی اطراق نمودن غزا

[1] Quran XXXI, 15.

و همراهیانش را قتل نمودن جهاد اکبر فرموده - خداے خود را در آن محاربه انداختن عین شهادت دشت کربلا وا نمود - نیز علماے محمدی کیش و سادات خداوندیش برسائي فهم آمیز آفرین کرد - و بدادن چند لکه روپیه زر دست به تیر و خنجر و شمشیر بکمر شده - افغانانه بجهاد گری نعرهاے مستانه بر آوردند و کهن دل خان احمد شاهي خاکریز - و از دروازهٔ شکار پوری اسپان تهور را مهمیز داده - هر چند بمقابلهٔ سمندر خان خاک بیز و فساد انگیز میگشت - اما مخالف روز بروز قدم فرا ترک مینهاد *

پردل خان براے دوست محمد خان انهدام خود را استیصال بنیان پاینده خانیان معروض داشت * بناءً علیه دوست محمد خان - ع : "دو منزل را یکے میکرد و میرفت - " تا آنکه ما مخفیاً بافغانانے - که دلسوختگی نوعے از هندوستانیان رکابے شاه داشته - اعلام نمود که : "این قدر اعزاز تا تصرف کابلستان است - باغواے انگریزی همین مقصد قامع بنیان اسلام خواهد بود" * در جواب آن بصورت شایسته یافت - تا بحدود قندهار رسیده - صفوف آراے از طرفین و یساولبندی بجانبین رواے گرفت * دوست محمد خان مردانه بقلب - جا گرفت - و شاه شجاعت انتباه بحکم انعکاس اسم زنگی بکافور پشت پناهی لشکر سوار ماند *

چون هنگامهٔ سرزدن و جان دادن گرمی گرفت مهر و محبت از طبایع چون روباه بکنج اختفا جا گزید * پیغام توپ بگوش شاه از رموز نبرد آگاه - گرانیها آورد - و آن عیاش را این قدر دلخراشی بجامهٔ شاشی در داد - و سواران یکه تاز شاه را در هنگامهٔ زد و خورد نظر بر هزیمت آقا داشته - جانفشانی و پیادگان دوست محمد خان قلیدانه

جلو اسپ صبا رفتار گرفته - ببلا گردانی میگردیدند :

[نظم] در آن رزمگه شور بیداد بود
ستم را در آن فتنه بنیاد بود
بشمشیر هندی خراسانیان
بکشتند هندی بیابانیان
چو هندی بافغان جمدهر زدے
فغان از نهاد فغان سر زدے
چو دونیم از تیغ افغان شدے
چو افعی وهم کلاغانی شدے
مگر افعی وهم کلاغان دشت
نمودند آن اسم خود باز گشت

مختصر مفید - افغانان طرفین باهم بیکرنگی بر آمده - به سپر اندازی - و هندیان بیچاره هرچند بخصم اندازی و نیزه بازی مستعد شدند * اما شاه بحکم مردانگی هاے ذاتی حورعین جواهر برفاش - و از غایت دور اندیشی جامه شاش - و به نگهداشت حکم : "وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ"[1] قدسیان بشاباش رسیده - جریده و بمیدان انتعاش نهاد * جوانان چابک دست چون آقاے خود را پس پشت نیافتند - از پشتي آن پشتی نا امید شده - زندگاني خود را در ایثار نقد جان انگاشتند - و دوست محمد خان معتبران خود را فرستاده - اول خوف جان بعد ازان بشرط آسیمان آیهٔ آمان بر خواند *

هندیان آسیمه سر هر چند دست بشمشیر و خنجر داشتند - اما در عروبی هاے شاه دست آویزی بر گرفته - بدادن سیف و سنان رهائی یافتند * دوست محمد خان چند هزار تفنگ و هشتاد و توپ و دیگر

[1] Quran II. 195.

ساز و سامان بے پایان از عنایت خدیو آسمان بیدرنگ برگرفته - شاه را داخل بشنگ یافت * و از تعاقب بازایستاده از اخوان دو لکهه روپیه زر و چند اسپان تگاور و تحف و هدایاے دیگر گرفته - این فتح نمایان را معروض درگاه فلک پایگاه این خسرو دوران گردانید * حضور والا بحکم "و السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصَاصٌ"[1] نقض عهدش را نقصان دولتش انگاشته - به سندهیان و دوست محمد خان خانه آبادی نوشتند - و از شاه بسمع اقدس رسید - که از بشنگ چندے پیش میر محراب خان قلعدار کلات بوده - از راه شکارپور بهزار خواری و رسوائی داخل ظاهر لدهیانه گردید :

[فرد] وفا ز دهـــر جفا کار کیـنـــه توز مجـوے
که کینه اش بتو تـا سرحـــد لحـد باشـــد

و نیز درین سال از معروضهٔ ویڈ بهادر استشمام رایح ملاقات لاٹ - که از سرکار کمپنی باصطلاح انگریزی مالک رتق و فتق مهمات ممالک محروسه میباشد گردید * چون نگهداشت مراسم خلت و پاس مدارج الفت آئین خاص این پادشاه والا جاه است - نظر بر استحکام بنیان موالات و استحصان قوایم مصادقات این آرزوے را پذیرا فرموده - خود بنفس نفیس انتظام این مقدمه فرمودند * هر چند بعضے از نمک بحلالان و هوا خواهان دولت امتناع ملاقات را از عز و جاه تمکنت برگذاردند * از آنجا که اسعاف و انجاح مرام حاجتیان مطلب طلب و انحراف از جادهٔ نخوت و عجب رویهٔ این خدیو گیتی پژوه است - بدان امر دل نهاد شده - کارنامهٔ عجیبے و دستور العمل کاملے بر میان یکجهتی را سرانجام دادند * هر آینه یگانگی بے امعان نظر صورت نه بندد - و جواهر این عرض بیآن بدست نیفتد * ازین جاست -

[1] Quran V, 45.

که اگر این خدیو دارا دربان لاٹ را نوکر کمپنی و کمپنی را چاکر شاه انگلستان قرار دادے - پس کلاه عزت بر ثریا و تاج خلافت بر سما و این عهد یکجهتی نقد نما بودے - برین تقدیر انجلاے سجنجل مودت بے پاسداری آئین مخاطب جلوه گر نشود - و انعکاس این پرتو بر یک دگر نیفتد - و بعد منازل انگلستان و پنجابستان نیز دستاویزے صادق براے گروه صداقت پژوه است *

اگرچه لاٹ بوضع از وخشوری از شاه انگلستان دستورے مییابد - اما آئین شاه انگلستان آنکه : هرچند از دست و زبانش بر آید حرف را نشاید - هرچه ایجاد و اختراع سازد - باقبال شاه انگلستان موافق آید - بنابر عایه منادی بسرکار کمپنی حکم ندارند - و از شاه ظاهراً افسانه نخوانند * سرکار والا بپاس محبت قدیم در تهیهٔ ملاقات دقیقهٔ از دقایق آرائش - که آئین شاهان والا تبار است - فرو گذاشت نفرمودند *

سورج بهان اجیتی - که پیشتر چندے بکوتوالی دار السلطنت لاهور اعزاز یافته - نسق و نظم سارقین و قزاقین از قرار واقعی نموده بوده - و درین مدت در مصاحبت ویڈ بهادر تعین است - بعرض رسانید که : اگر اهتمام خیر باین قدیم الخدمت تعلق یابد - در طرفة العین تمام کرده آید * حضور والا او را مامور - و خود بنفس نفیس گذر روپڑ را - که آنروے آب ستلج واقع است - براے عبور مقرر فرموده - معه جنود نصرت پیکر این روے آب را مخیم عز و جلال نمودند * فقیر عزیز الدین رضا انصاری آتش حضور را بادلس بسفتی یافته - "فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ"[1] برخواند * بجملهٔ افسران حکم نافذ صادر شد که :

[1] Quran II, 69.

هر یکے برنگ بسنتی از سرتا پا لباس برگیرد - و برنگ دیگر مایل نشود * اگرچه ظاهراً براۓ سرور ناظرین بوده است - اما در معنی بآن گروه اهل فرنگ از یکرنگی اشعار فرمودند - که درین دولت دورنگی گنجایش ندارد - و دگرگونگی قرار نگیرد *

مولوی محمد محسن از سرکار انگریزی براۓ خیر مقدم مامور شده - دولت بار اندوخت * فقیر عزیز الدین رضا انصاری و کشن چند وکیل چیت سنگه کمیدان به وخشوری ملاقات گورنر بهادر دریافته - بعد از مرحبا مکالمت یکجهتي طراز و مقالات یکرنگیي آغاز بمیان آورده - معاودت نمودند * گورنر بهادر بعضے از مصاحبان دمساز خود را معه مبلغ ده هزار روپیه ضیافتانه روانۀ حضور - بپاس حرمت انگریزی گوهر اکلیل خلافت ولیعهد کنور کهڑک سنگه بهادر را معه حضار جناب والا باتالیقي فقیر عزیز الدین رضا انصاری معه یازده هزار روپیه ضیافت مامور فرموده - کوش بر استقبال وغیره سامان جاه و جلال گذاشتند *

چون این معنی مذکور محفل لاٹ بهادر گشت - از تحیر دست و پا گم کرده - بمفاد "هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ و اَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ"[1] بجاۓ خود ال بي بي را باستقبال فرستاده - حاضرین خاص را نیز همراه فرمود * چون از جانبین مراسم وداد و اتحاد روائي یافت - در خیمۀ لاٹ بهادر شگرف انجمنے آراسته گشت * صاحبزادۀ والا قدر پا بر تخت تمکنت گذاشته - بزبان پنجابي مکالمت فرمودند * ترجمه زبان هندی و پنجابي به محمد محسن و فقیر عزیز الدین تعلق یافت * چون نشان نشاط خاطرین و تطمین و تسکین جانبین از طلاقت جبین و گفتگوۓ محبت آمیز گردید - حضار لاٹ بهادر را بخلعت هاۓ گونا گون

[1] Quran II, 187.

معه چند رقوم جواهر سرافراز فرموده - سه رقم جواهر و سي و یک کشتي ملبوسات خود پذیرا فرموده - مصاحبان خاص را نیز اجازت قبول در داد * بانصراف حاضر حضور گشته - بیان مرافقت نمودند * امر عالي شرف صدور یافت که : "چهار هزار سوار کرار بلباس زرباف دوشاله پوش و باهوش باشند - و شش پلٹن صفین آراسته - آمادۀ مصالحت بوده - سخت کوشي را از دست ندهند" *

بسنتي پوشان خالصه جي بخم و چم دلاویز - و شقایق رخان فرهنگ از آتشین عذار شعله ریز - اسپان صبا خرام در تگ و تاز - و بهادران فیروز در عرصه شجاعت رایت افراز * سنگهان دلاور بر اشهب نسیم تگ سوار - و از نعلهاۓ هلالین هرسمت شعله ریز و شرر بار * بهادران رعنائي و دست بکمان ابروئي راست رو - چون تیر در زه آهنین در بر گرفته - جوهر نماۓ عرض خنجر و شمشیر - و تفنگچیان فیروزی نشان در شوکت و شکوه - و مبارزان ثابت قدم پا برجاۓ چون کوه * چار آئینه ها صفا تر از عذار ماهو شان نازک انداز دیده خفتان - همه تن چون لاله رخان سیه چشم در صید دلها * باز سرکار والا با شوکت تمام چون سرو خرامان - بسواری فیل ژیان - از نیرنگی اقبال بشارت تابان - زر ریز و گوهر افشان - با سرداران نامدار در قلب فوج فیروزی اقتدار جا گرفته - چون ماه سریع السیر گشتند *

لاٹ بهادر نیز بائین انگریزی فوج خود را حکم آرائش داده - بکر و فر تمام بر لب دریاۓ ستلج معه دمسازان خود باستقبال ایستاد * چون اتصال اقبال شد - حضور انور براۓ استحکام بنیان موالات سبقت بکار برده - به مقولۀ لاٹ بهادر که : ع :—

کرم نمائے - و فرود آئے - که خانهٔ خانهٔ تست *

برفیل لات بهادر نشستند - و دو سیب که بدست اقدس بودند - بلات بهادر و صاحبهٔ او مرحمت یافت * درین ضمن نیز اشارت فرمودند * که : بعد از آراستن محفل وصال آخر مهاجرت خواهد شد :

[فرد] سیب گوئی وداع یاران کرد
نیمه زان روے سرخ وزین سو زرد

چون خیمهٔ لات بهادر از قدوم حضور انور رشک روضهٔ جاوید و فروغ بخش ناصیهٔ خورشید گشت - و آتشین رخان اهل فرهنگ نیز در آن محفل رنگ افروز سرور شدند * حضور انور افتتاح باب کلام نموده - تلفظ فرمودند که : "اسوقت کچه شراب پیائے" * و بعد از آن شراب لاهوری را بر شراب انگلستان تفضیل داده - از مستمعین حرف نعم گوش فرمودند * رقاصان و نوازندگان را نوازش فرموده - یکهزار روپیه عنایت کرده - جشن هولی را بنیاد نهادند *

لات بهادر پنجاه و یک خوان پشمینه و جواهر و الوان ملبوسات و اقمشه و دو راس اسپ عراقی و یک زنجیر فیل و جیغه گوهرین و مالائے مروارید و جفت حلقهٔ دست مرصع طلائی و دو بندوق و دو کمان و دو ضرب توپ و چهل و هفت کشتی ملبوسات از نظر کیمیا اثر گذرانیده - راجه دهیان سنگه و خوشحال سنگه و جمله سرداران را حکم گرفتن سه رقم جواهر و هشت کشتی ملبوسات - که بنام هریکے قرار یافته بود - دادند * لات بهادر بادائے مراسم اتحاد مورد آفرین این خدیو گیتی آرا و مصدر اشفاق این شهنشاه خورشید کلاه کشور کشا گشته - سر به اوج سما رسانید *

بعد ازآن فوج انگریزی از قواعد خود رونق بهار شدند * سرکار

والا ده هزار روپیه کرامت فرمودند * سبحان الله ! هنگامیکه هر طرف سنگهان نامدار استاده - و سلاح و خنجر آراسته و آماده بودند - و از هر جانب سواران زرد پوش مکال تن بجواهر گونا گون چون ماه درخشان مینمودند * عقل به بے سر و پائی در تنگنائے حیرت میشتافت * وَ ٱلْعَظَمَةُ لِلّٰهِ ! وقتیکه کمیدانان شجاعت شعار و اجنّیان نامدار چون گل قباهائے تنگ در برداشتند - و برنگ بلبلان چمن چهچهٔ شکیب ربا با همدیگر میساختند - دل سرمایهٔ هوش و خرد میباخت * صفهائے سنگهان متهور از هر دو طرف تا سرا پردهٔ جاه و جلال - که از مقیش بانات سلطانی دلفریب و از کار چوب و طلا کاری با زینت و زیب بود - آنچنان لمعهٔ ظهور می بخشید - که خورشید خاوری اقتباس نور از آن کردے - و مهتاب را بدآن فروغ جاویدی حاصل آمدے * چوبهائے طلائی شامیانه هائے آسمان رفعت یاد از ساعد سیمین خورشید رخان خلخ و یغمائی میداد - و گلکاری بر نسرین و گل خورده ده میگرفت *

حضور والا [برائے] لات بهادر حکم خیمهٔ خاص فرموده - بر کرسی هائے زمردین حکم اجلاس دادند * چون فروش قاقمی و سنجابی - و مسندهائے نخی و کمخابی - و پرده هائے زربفتی و آبریشمی و اطلسی - چون فلک از قنادیل قمر و انجم فروزی بود * هریکے از صاحبان عالیشان چون نرگس چشم حیرت باز داشته - ببدائع هائے صانع بیهمتا و نیرنگی هائے قدرت ایزد تعالیٰ از غایت محویت نفس قالین میشدند - و سایبان سرخ از جواهرات و مروارید غلطان مکلل بنظر آورد که گنج باد آورد را در جنب آن وزنے ننهادند * مخمل صاف چون عذار ماهوشان - و از گلهائے کار چوبی چون باغ ارم نمایان - صفحهٔ

مخلمین از نگارستان گل و بلبل و فاخته و طوطی بر اورنگ مانی نگار خورده گرفتے - و از کار چوبی و طلا کاری انجم را غیرت افزودے - خیمه هاے خورد با ریسمان ابریشمین ویدک هاے طلائی و سیمین - تماشائیان چرخ کجباز را از طلسمات غیبی مینمودند * الماس و یاقوت و مروارید و زمرد و نیلم و فیروزه و مرجان و عقیق بر هر یک خیمه آنچنان تعبیه یافت بود - که جواهر شناس خرد در حساب آن تعداد ریگ روان بقصور معترف می آمد * صنوبرقدان گلعذار بقتل عشاق دست بخنجر - و طره بازان سرو رفتار بدلفریبی خوبی سبق ناز از بر - و اقسام عطریات لخلخه ساے مشک آذفر هر طرف ریخته - و شمایم انواع بخورات در مشام هاے آن نازک مزاجان بیخته *

حضور انور جیغهٔ گوهرین بر سر - و بر بازوے اقدس از قطعه کوه نور آفتاب خاور را از هیبت لرزان ساختند * لاٹ بهادر بجیغهٔ مرصع و سرپیچ مکلل و حلقهٔ دست طلائی مرصع زر نگار و مالاے مروارید و پنجاه و یک کشتی ملبوسات و اسلحهٔ گونا گون و ظروف طلائی و نقره و قالین هاے پشمینهٔ کشمیر و ملتان و رقوم جواهر و کشتی هاے ملبوسات - معه دمسازان بقدر هریک اعزاز اندوخت * حضور والا چون او را مشکور عنایات و متحیر این‌گونه انتظام دولت خدا داد یافتند - بتماشاے افواج ترغیب فرمود - و بالاے اسپ کوار - که عجیبهٔ ارمغان خراسانیان در اصطبل حضور است - سوار شده - از یکه تازی سپاهگری نفس مقدس نیز اطلاع بخشیدند *

چون جوانان پنجاب زمین - و سنگهان بجان نثاری قرین - اسپان نعل آتشین - و نشانه زنی - و شمشیر لگنی آن شجاعان رستم جبین بنظر لاٹ بهادر در آمد - تعریف و توصیف قواعد را بحدے رسانید -

که بمکیال تحریر در نیآید * یازده هزار روپیه عنایت نموده باهتزاز چون گل خود بالید * مردم اکالی - که لباس سوسنی در بر گرفته - در سواد صحرا اسپان را بجولان آورده - بصدا هاے ناقوسی پردهٔ گوش چرخ[1] سندروسی میدریدند * چکر هاے آهنین[2] بر سر - و نیزه هائے دراز در بر گرفته - به بلا گردانی جوش و خروش مے داشتند * و از سلاح و خنجر و تیغ و سپر و نیزه و جمدهر و خود و طمانچه و بندوق و اسپان سبکخرام و افراس زرین لجام و قبا هاے زر تار گونا گون بمیدان گردی و صحرا نوردی گرمخیز شدند *

از حضور انور بطریق تحایف براے شاه انگلستان تجویز شد * محاسبان اوهام در احصاے آن بقصور اعتراف آرند * فیلان کوه تمثال - و اسپان رخش خرام ولایت خراسان و عراق و ترکستان - که بعد از نادر شاه افشار این چنین شوق سواری در نهاد هیچ یک از شاهان ولایت و هندوستان غایان نکرده - در اصطبل خاص قریب سي هزار اسپ سواری خاص مقرر است که - "هَلْ مِنْ مَّزِيْدٍ[3]" باشد - و هودج هاے مرصع نقره و طلا - و اقسام زین هاے با زیب و زین و با قاش هاے جواهرین - و جلهاے مقیشی و گوهرین - و جواهرات گونا گون - و ساز و سامان الوان - و اسباب ابریشمینه - و پوشاک هاے پشمینه - و خلاع اطلس - و خیام بنات - و مخمل رنگین - و جیغه هاے مرصع - و باره هاے گوهرین - و سر پیچهاے مطلا - و کنٹه هاے[4] جواهرین - و انواع

[1] MSS. B and C omit چرخ.

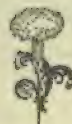
[2] It is an iron quoit or circular ring which the Akalis wear round their turbans.

[3] Quran L. 30.

[4] A Hindi word for the necklace which the Indian gentlemen used to wear in those days.

اسلحهٔ شمشیر و سپر و خنجر- که در جباخانهٔ سلاطین قدیم - یکے از آن به هزاران دقت بهم میرسد - و فواکهٔ این دیار - که تعداد این همه نعمائے متواتره قصور بار آرد - بمعتمدان لاٹ بهادر بموجب تفصیل علیحده تحویل یافت *

بنیان محبت را تخصیص داده - به تاج بخشی و کشور کشائی سرمایهٔ نیک نامی حاصل کرده - کوس لِمَنِ الْمُلْكُ[1] نواختند* لاٹ بهادر بشکر گذاری حضور انور معترف و ثناخوان - و بانصراف رخصت یافته - روانهٔ انگلستان گردید[2] - و خود بدولت و اقبال چون نسیم سحر سایهٔ عاطفت بر گل زمین دار السلطنت لاهور انداخته - بساکنین آن ولایت را سرمایهٔ بهار افزودند*



[1] Quran XI. 16.

[2] Lord William Bentinck retired from office in March, 1835. The meeting at Ropar took place in October, 1831.

باب سی و ششم

وقایع سال یکهزار و هشتصد و هشتاد و نه - وصل گل بهار بیگم * 1832 A. D.

چون آینهٔ ضمیر اقدس سجنجل خاطر مقدس را صیقل عشق الهی و جذبهٔ تلطف نامتناهی مدام زنگ زدا ضیا افزاست - توجههٔ والا مدام بدام دام بافان زلف دوتا صید - و بخیال خط و خال ظاهری و ذوق وجد حال قید بوده - از هستی حسابے بر گیرد - و نیستی را در هست بشمار آرد * العظمة لله ! کارخانهٔ سلطنت را انصرام دادن - و از خود رفتگی‌ها را رواج بخشیدن * ع :—

این دو تیغ است که همخانه نگردد هرگز *

وید بهادر از لاٹ بهادر رخصت یافته - بپابوس حضور رسیده - از استحکام موالات - که در دولتین علیتین صورت بستد - بپاس بندگی قدیم افسانه بر خوانده * چند روز بسیر باغ بادامی - که در وسعت گاه حضرت لاهور چشم نیکوان چون او ندیده - و دیدهٔ روزگار در آرائش و پیرائش این چنان - که جنان پیر و جوان قربان اوست - چون نرگس - چها انتظاری که نکشیده - پرداخته - رخصت معاودت یافت *

بندهٔ راقم در عهد یازده سالگی بپاس مخدوم زادهٔ برحق مقبول الله الصمد مولوی نور احمد چشتی عَمَّرَهُمُ اللّٰهُ تعالی کتابے موسوم بروضة الازهار مدون ساخته - و در آن هر بیست باغ معمورهٔ امرائے نامدار و حضور والا اقتدار را درج ساخته * طرفه خیابان پیوندی [برائے] نزهت ارواح - و چمن بندی از برائے نضارت دیده - اشباح نموده * باغ بادامی منجمله اوست - طالب مدح آن باغ چون چون بپایر چشم متوجه آن

باغ شود - چه از لطافت که گل نچیند؟ و چه در کنار نظافت که ننشیند؟ درین سال خواهرام را - که بواحد بطنی از تکیهٔ پنهان [پنهان] بوده - فلک غریب کش او را جان بشکرد چون بحکم حضور انور او را منسوب بشاهجهان کرده - در لاهور بر شادی او هزارها روپیه صرف نموده بودند * والدم را خامفه داد و دهش مردمان وقت پرسش تعبیر کردند * فقیر عزیز الدین رضا انصاری و خلیفه نور الدین انصاری از قانون به بے اعتدالی نشته * من چون قطرهٔ چند از چشم والد ما چند از چشم والد ماجد بترشح دیدم - بسیار گریستم * آخر او را بآتش کده سپردند * او بمن نشسته - بیمار داری کردے - و از مادر افسانه خواندے * من بحکم همت د، خوردی این بیت بیاد گرفتم :—

[بیت] همت بلند دار - زبونی مکن - که چرخ
هر جا زبون تریست - برو خیره ترشود

سردار هری سنگه و سردار لهنا سنگه و دیوان اجودهیا پرشاد و فوج جمعدار خوشحال سنگه و فوج اردلیان خاص گواه فرموده - بغل سری کنّاس مشرف شده - از راه نمکسار رام رس[1] و میانی لاهور را مخیم اقبال ساخته - بعد از چندے درسری امرتسرجی جبههٔ نیاز بر افروختند * و بعد از حصول شرف زیارت گرنتهه صاحب - که از کلمات قدسیهٔ بابائے کونین است - و غسل تالاب مبارک - اقتباس از هر منّدل نموده - خاطر را مشرقستان انوار ساختند *

روزے در عالم داد و دهش و جشن افروزی - که پری پیکران هر دیار - در رقص بدست افشانی تعریض از ترک علایق و عوایق

[1] A Hindi word for salt. Reference is to the salt mines at Khewra in the Jehlum district.

بصاحبان صفوت و صفا می نمودند * اداے بهارین گل حسن و جمال - نازکین شاهد عالم خیال - گل بهار نامے از طایفهٔ شریفه - که پروانهٔ دلها بر شمع چهرهٔ اش سوزان - و از غیرت چشم سرمه آگینش نرگس طناز حیران بود - در نظر اقدس جلوه کرد[2] * الله الله! لب لعلش آتش افروز سوختگان نایرهٔ عشق و جنونی - و بیماران چشمش را از مسیح لبش از پسته و بادام دل افزا * معجونی زلف سیاه بر عارضش سنبلے است - گویا بر ورق گل - تقریرش در هنگام تبسم با عاشق زار مقدمهٔ گل و بلبل * نگاهش آهوے در صحراے دلها گرم خیز - و از یک توجه هنگامه آرائی رستخیز * بینی اش در نظر دور بین - شاخ سمن در لاله زار - هر دو عذار ابرویش خنجرے از پے قتل مجروحان عشق خونخوار * عذارش آئینهٔ کمال صباحت و صفا - باشمعے در نهایت ضیا * بناگوشش صبح عشاق از آفق مراد دمیده - دهنش غنچه از چمن خوبی بتازگی رسیده * نانش چشم عاشق بیماری - که از صفاے سینه به هنگام وصل لغزیده - موے میانش دیدهٔ بصیرت راقم را سر رشتهٔ امعان از دست گسسته - طناب سراپا حیرت در گلوے فکرت کشیده :—

[ابیات]

ززلفش سنبل اندر پیچتابی بشوقش مرغ دل در اضطرابی
بزیبائی خرامش دلربا تر برعنائی قد او خوش ادا تر
دهانش همچو گل در خنده ریزی شمیم کاکلش در مشک بیزی
نه چشمش - نرگس بیمار بنگر نه زلفش - حیهٔ خونخوار بنگر
زبانش در تکلم گوهر افشان زرویش عالمے شد مشرقستان
سراپایش بطنازی هم آغوش قدش با غمزه و با ناز همدوش

[2] In MSS. B and C. گو for کرد *

چون حرف محبتش جا کرد - بر سریر دل اقدس نشست - ستار میر باغبانان آن گل تازه بهار را از جوش بلبل آگاه نموده - بر استغنایش افزود - و شگرف جواب و سوال در گل و بلبل انداخته - مذاق قرب محفل خاص الخاص از میان در بود * ناتوانی توان گرفت - ضعف بجوانی رسید * بندگی خداوندی یافت - برشتگی روز بازار گرفت - و سوختگی افروزش نمود - از خانه خرابی هاے عشق جفاکار خانمان ها ویران - و در دیرش زنار بدوش * صد چون شیخ صنعان کیش دشمن درم شکن - دیر آباد مسجد برهمزن - ابوالفیض فیضي فیاضي اکبر آبادی پور مبارک[1] که از برشته جگری در عالم وحدت برادر خواندهٔ من است - در عاشق و معشوق چه خوش نایحه بر زبان آورده - و در هند زمین چه خوش آتش پارسي پئے سوختن دلها افروخته * این هندی نژاد میخواست - که بیتے چند سر نوشت عشاق را - که در بحر کتابش در مدح عشق متاع دل و دین بآب داده - از من است - مي نویسم - اما بملاحظه تفضیل تقدم تیمناً پرداخته :—

شاهنشه بے نبرد - عشق است   سلطان خرابه کرد عشق است
در ریگ روان دفینهٔ او   در دست تهي خزینهٔ او
صد معرکه آرزوے سپاهش   صد نالـه نقیب بارگاهش
از آب جگر گذشته دل تنگ   بر آتش دل نهاده اورنگ
صد فتنهٔ سپاه در نشستش   صد فتح نهفته در شکستش
بر کوه غم کشد عماری   بر مرکب خون کند سواری
بر خاک فنا مدار تختش   تاریکي شب چراغ بختش
صوتش ز بلا دریغ خوردن   جام از کف دست تیغ خوردن

[1] Shaikh Mubarik was the name of Fayzi's father.

آبادی او همه خرابي   ناکامی او بکامیابی
از دیده بدیده شاه راهش   و ز سینه بسینه جاو گاهش
هم مشرب او بجام مایل   هم تیغ سیاستش حمایل
هم کاسهٔ خاک آبرویش   هم خوابهٔ حسرت آرزویش
سیماب بموج گریه رفته   الماس بنوک شعله سفته
آتشکده ساغر صبوحش   صد میکده توبهٔ نصوحش
الماس فشان داغداری   ناسور فروش زخم کاری
تاخ آب جگر بسینه ریزان   خاکستر دل بدیده بیزان
گلبرگ فشان خار خواری   قطع افگن خاک خاکساری
برق افگن فرق خاندانها   پرتو بر شمع دودمانها
از خون خود نگار پیوند   و ز سلسله جنون ملي بند
از آه زهر لبے جگر بار   و ز اشک بهر دمے شرر کار
جادو و فسون وظیفهٔ او   اوستاد جنون خلیفهٔ او
از ته ره و رسم خانه پرداز   بتخانه شکاف و کعبه انداز
گه کشته ز دین چراغ ناموس   بنهاده بنام کعبه ناقوس
انداخته گاه فارغ از غیر   پیرهن کعبه زینت دیر
حرف شب عاشقان دراز است   افسانهٔ عشق جانگداز است

چون آن عنبرین موے پریشاني در جمعیت آباد باطن اقدس انداخت و آن طایر آشیانه قدس را هماے فرق خود دید - بے اختیار دل و دین فداے آن پیکر قدسي نموده - برنگ اسیر گشت - که کار از معشوقی بعاشقی کشید * بخطاب گل بیگم مخاطب ساخته - بر همه پردگیان عفت فضیلت بخشیدند * هر دو برادران آن هودج نشین عصمت

را بمیرزائي و نوابي بر آورده - نزدیک خاص و عام رانیِ خان[1] ساختند * پری پیکران نازک بدن - که هر یکے را کف پا از گل یاسمین نرم تر بود - بکف پاسایش مامور - و خود بنفس نفیس هم بستر آن رشک مور گشته - از جواني مجدداً حسابے بر گرفتد * چون صهباے خوش گوار موافق طبع اشرف شد - درین سال خُمے نماند - که پر از شراب نگشت - و سبوے نبود - که چون صراحي در قلقل نیآمد * امراے نامدار نیز تبعةً در میخواری و بد مستي قصورے نکردند *

از جواهرات و مروارید و لعل و یاقوت و نقود و اخبیه و اقمشه و تیولات و افراس و افیال سواے کوه نور یک لخت تحویل دولتخانه عالیه شد * هر کجا مغلے بود - بعد از یکصد سال کامل کمر و خنجر میرزائی بیاد میرزا در کمر بست * و کمر زور آوران دهر را بزور بازوے ترکماني شکست * بواب نواب در شهر بحکم تصحیف قباے تبختر در بر گرفته - نواب میر معین الملک را از خود کم و بر سر اشتلم بوده - دود از نهاد فقراے باب الله بر آورد - و نقیب هاے خوش آواز در جلوے آواز دورباش گویان - و میر غضب ها با شمشیرهاے آخته - در سواری بنهایت غضب پویان * کفور بهادر بضیافت عروسی عرض رسانیدند * پذیرا فرموده - معه آن طاؤس خوشخرام بارگاه عفت بدولت خانهٔ نو چشم حدقهٔ دولت التفات فرمودند * دور آن کاشانهٔ اقبال جشن طوی فرموده - قدسیان را در آن بزمگاه عفت مستعد مروجهٔ حسانی یافتند * مجلسے بآن معشوق انعقاد یافت - که تا زمانه باقی است - از آن افسانه باقیست * آن وقت این رباعی شاعرے تکرار یافت :—

ای کاشکی کـــه یک شبکی کنـــج باغکـــی
بـــودے چـــراغکـــی میکـــی با ایاغکـــی

[1] In Panjabi a term of contempt.

معشـــوقکی شکـــر لبکی شـــوخ چشمکی
بـــد مستکی جـفـــا کنکی پـــر دماغـــکی

بعد از فراغ بخلعت و خنجر و فیل و جواهر فرق اقبال کفور بهادر را بر فلک الافلاک رسانیده - معاودت بقلعهٔ مبارک فرمودند * از عرائض اخبار بے بند و بستی صوبهٔ نزهت تخمیر کشمیر بسمع اقدس رسید * جمعدار خوشحال سنگه را غمخوار دولت تصور فرموده - باین خدمت اعلام فرمودند - که خو کردهٔ قدمبوس است - ازین معنی بلطایف الحیل گذرانیده * چون خدا آزاری دیوان بیساکهه سنگه معتمد کفور شیر سنگه بهادر ناظم کشمیر و مال اندوزی او معلوم فرمودند * بکیفر کردارش منتهز فرصت شدند * چون در سلطنت و خلافت دیر و حرم بجاے خود میباشند - برلسان هریکے از رعایا این شعر شاعرے جاری ست؛

بهشت آنجا که آزارے نباشد کسے را با کسے کارے نباشـــد

دیوان بیساکهه سنگه اهل تسنن را وقعی نهاده - با اهل تشیع بدگرگونگی برآمد - و آن گروه نوحه گر را بخندیدگی خلایق انداخته - معبد شان مستاصل - و کربلاے قدیم شان را حوالهٔ بتیان پور حاکم شام نموده - بناے پرستش آنها متزلزل ساخت *

و بعرض رسید که: هواے رعونت و بغی از اطوار دیوان معلوم میشود - که در سر دارد جمعدار * خوشحال سنگه و بهائی گورمکه سنگه گیانی را ازین معنی آگاه ساخته - براےُ انتظام آن مکان راحت جان اشعار فرمودند * درگاه شاه میر فاروقی - که پیر دارا شکوه است - و در لاهور از تالاب و مسجد متصل درگاه طیبات پاکدامنان خوش زیارت گاه است - از سنگ مر مر عمارت خوش دارد - از نظر اقدس گذرانیده - و بملاحظهٔ

گورو رام داس جمعے که باهم در حالت فقیر اتفاق ملازمت مانده - و خشتے براے بناے سری امرتسر جی - که این وقت معبد کهین و مهین است داده - نظر گذرانیده - آداب بجا آوردند - و فقرا را از زینت ظاهری مستغنی یافته - حکم بسنگ مرمر فرمودند * چون در راه نزول معودی شد - ازان مانع آمده - این ها از حکم پروردگار شمردند * شاه میر را قدس سره میان میر گویند - از اولاد عمر بن خطاب خلیفه دوم است - هشتاد و دو سال عمر یافت - و مردم ازین زیاده تر گذارند - دلیل کتاب قاطع حجت شان است * ملا شاه - که پیر ولی رام است - مرید وے بود * دارا شکوه بیعت وے کرده بود * چون از خوف اورنگ زیب محی الدین امان خواهان نزدش رسید حکم باجلاس بر سر مرقع خود دادند * دارا شکوه بحکم ادب دور ترک از مرقع نشست فرمودند که: «ترا دولت آخروی است - چشم بر بند *» چو چشم بر بست - عالمگیر را پادشاه یافت - و خود را در جنت دید - چون سیاستش در شاهجهان آباد بوقوع پیوست - عالمگیر بحکم انکار معه قاضی قوی ازوے ترک جست * بر سر دروازهٔ درویش دربان پادشاه را نشناخته مانع آمده عالمگیر بآواز بلند گفت که: ع

در درویش را دربـان نـبـایـد *

شاه میر از خلوت آواز دادند که:

[فرد] در درویش را دربان بباید که خوک و سگ درون در نیاید

و خود بحکم سلطنتش مابین بر سر دروازه رسیدند * عالمگیر چشم گردانیده - گفت که: «دارا شکوه! شما را از سلطنت معزول ساختم*» فرمودند که: 'چشم بند کن' * چون بند کرد - دید - که سبد نجاست بر سرش - و دارا شکوه بر سریر جنت اجلاس دارد * چشم باز کرده -

حکم به عمارت نموده - و نذر گذرانیده - باز رفت *

معروض اقدس شد که - در سبزی منڈی لاهور متصل مسجد طلائی مبنیهٔ نواب بهکهاری خان مصاحب خاص میر معین الملک - به پشت کثره - که در خرچ چراغ و ایمهٔ مسجد مقرر است - محاذی مسجد مبنیهٔ علاول خان مکانیست - باولی دار - که گورو رامداس جی بناے آن فرموده بودند - و مسلمین در تسلط خود آن چاه را بچوب ها مسقف کرده - بالائش دوکان ها انداخته اند * پژوهش آن بکنور بهادر فرمودند - کنور بهادر خود متوجه شده - انداختن آنرا بر ویرانی متحمل نموده - مانع آمدند *

دیوان کرپا رام - که بغرور غلامیِ قدیم اقائی میخواست - و از اطاعت که جلاے عبودیت پارینه ازآن میتواند شد - پهلو تهی میساخت - عرض نمود که: هواے هردوار در سر دارم * فرمودند که:

چـو تیـره شـود مـرد را روزگار
همان میکـنـد کس نیایـد بـکار

چون قلعهٔ ودهنی[1] در تصرف سرکار انگریزی رسیده بود - به وید بهادر بموجب اقرار لاٹ بهادر اطلاع فرمودند * وید بهادر عرض داشت که عنقریب از صاحبان صدر حکم استخلاص آن میرسد * درین ولا وید بهادر را حکم روانگی بفور دادند - و این جزوه محقر کاتب الحروف را به تاکید این کتاب ارشاد فرمودند *

[1] On the south of the Satlej: originally belonged to Ranjit Singh's mother-in-law Sada Kaur, on whose death in 1831 it was taken over by the British for the time being. See also pp. 160 et 175, Cunningham's History of the Sikhs, ed: H. L. O. Garrett.

باب سی و هفتم

وقائع سال یک هزار و هشت صد و نود مواخذه بیساکهه سنگه - فقیریٔ کرپارام - و قحط کشمیر*

1833A.D.

چون رنج وجود سلاطین باعث تخریب خلق خدابست - و راحت و صحت اجسام پادشاهان موجب رفاه خلق الله مقرر است - و هر چه مکتوب لوح ازل میباشد - ظهور آن نا گزیر میگردد *

گونهٔ خللے در طبع اقدس پدیدار شد - و درآن حالت عرایض خرابیٔ ولایت کشمیر پیهم در حضور انور رسیدند - بے اختیار در حالت بیخودی برزبان اقدس گذشت - که چون ارادت ازلی در خرابیٔ مکانے توجهه برگمارد - تدبیر با تقدیر برابر نشیند - و درین حالت حکم نافذ فرمودند که : "جمعدار خوشحال سنگه و گورمکهه سنگه گیانی بدفتر داری اتهرمل چوپڑه متصدیٔ سودهره روانهٔ نظامت کشمیر گشته - بند و بست آن ولایت سازند - " و خود بنفس نفیس کوٹلی را مضرب خیام اقبال نموده - دیوان بیساکهه سنگه را داخل پونچهه یافتند *

چون دیوان بیساکهه سنگه ببارگاه قهرمانی رسید - پا بزنجیر و به زندان بلا دستگیر و اسیر گشته - بتعهد یک لکهه و بیست و پنجهزار روپیه بضمانت الارق فراسیس از نواخانهٔ غم نجات و رهائی از قید الم رستگاری یافته - بیسر و کار در انار کلی میهمان[1] نشست * چون خدمات

[1] Reference is to the cantonment or lines of the Sikh regiments under the command of the French officers Generals Allard and Ventura which were situated between the tomb of Anarkali (at a present occupied by the Secretariat Offices, Lahore) and the house of Allard (at present belonging to the Maharaja of Kapurthala)

قدیم دیوان کرپارام مرتسم لوح ضمیر اقدس بود - راجه کلان بهادر[1] را پیش او فرستاده - دلدهی فرمودند * اگرچه از اخلاق واهیه اش راجه کلان بهادر را گرانیهاے گونا گون بود - اما بحفظ مراعات امر خداوند دین و دولت کرد هاے او را نا کرده انگاشته - پیشش شتافتند * اما چون رنگ کدورت بر آینهٔ ضمیرش بنحوے جلوه گر نشده بود - که مصقله میبافت - همان آش عناد در کاسه اش معائینه گردید :

مهتری در قبول فرمان است
ترک فرمان دلیل حرمان است
داغ دل هست یقین صحبت نافرمانان
لاله را داغ دل از صحبت نافرمانست

خداوند دولت حالش را از کسوت اقبال عاری یافته - مطرود فرمودند - آخر چون بلباس خود سر بکوه و صحرا نهاده - وارد سر زمین بنارس - که خوش آرام گاه وحدتیان خدا پژوه است - گردیده - از خلق گسسته - و با خدا پیوسته - لباس فقیری گزید *

حضور والا قلعهٔ امر گهڑ را سیر فرموده - از راجه دهیان سنگه کلان بهادر ضیافت پذیرا فرموده - بعطاے خلاع فاخره سرافراز ساختند * درین مکان چشمه ایست - موسوم بکول سر که آب تیر و مرداد[2] ماه الهی در آنجا فراهم شود - تا یکسال آن مردم را کفایت کند - ملاحظه فرموده - در وزیر آباد رسیده - از آنجا بسری امرتسرجی بسجدات پیشانی راه نورآگین ساختند * درین منزل اسهالے چند بموجب خلل - که سابقاً تحریر یافت - بے اختیار آمدند * بعضے درد ناف

[1] Reference to Raja Dhyan Singh.

[2] Persian months corresponding to July-August.

گذاردند - حکما التوائے روده را از سبب ریح - و دوا کردن فرمایند ٭ شکسته بندان مالش صلاح دهند ٭ نسوان دایهٔ مزاج در مالش تقصیرے نکردند ٭ در بیضهٔ گرامي نیز وجع شدید بود - دانایان آنرا فتق نام نهادند - بعضے تعویذ آوردند ٭ آخر ببلا گرداني امرتسر جي دور زده - غسل صحت فرمودند ٭

براۓ غور رسي رعایاۓ لاهور سردار رتن سنگه گبرجاکیه را عدالتي ساختند ٭ سردار صید مطلوب نمود - خوش دامے براۓ خلعت گسترده - در حلقهٔ إنقیاد کشید ٭ جمعدار خوشحال سنگه زر کشمیر گرفته - بے اجازت حضور از سبب بے تابي هجران قدوم پر نور شرف بار یافته - باعث استعجاب عظیم گردید ٭ چون اهالیان آنجا قحط عظمی گذاردند - که درین دو صد سال اینچنین بلاے از آسمان نزول نکرده ٭ اگر حصول از مطمح نظر جمعدار نمے بود - در حق نمک قصورے نمی شد - و اگر تحصیل زر نموددد - خلقے برباد گشت ٭ سبحان الله ! اینچنین زر کشی بے سرخروئی جناب اقدس و زود رسی بشرف قدوم انور از کسے نیاید ٭ اگرچه خلقے پامال - و آن ملک در کمال زوال - که بعد از یکصد سال بر حالت اصلی نخواهد رسید - اما در زر حضور تفاوت نشد - که بیدامی براۓ هر یک دام بلا گسترده بود ٭ بملاحظهٔ بندگی برهمنان مالیه ناگذار را بر سر دارد - بفحواے : « مُوْتُوْا قَبْلَ اَنْ تَمُوْتُوْا » پیش از مردن در نار گذاشتند - مردم کشمیر از گرسنگی فاق و از طاقت طاق و ناچاق از اوجاق دل سرد شده - بجاے دانهٔ کاورسی دانهٔ چیچک را از عذار بچگان شیرخوار بناخن میخوردند ٭ نام برِنج زدند و بَرنج درساختند - از بُسّر بریده به خار بَسّر بر خود اندیشیدند ٭ بعضے به بهانهٔ غواصی در و گوهر غرق دریا

گشته - با آبروے از جهان رفتند ٭ خنک نیک مردی - که در آب مرد ! و گروهے از جستجوے رزق باز مانده - بتحیر سنگ فنا بر شکم خود نهاده - چون آسیا انگشت خجالت بدندان گرفتند ٭

حضور والا ازین کاهش بخود آمده براۓ رعایاۓ کشمیر استمالت هاے گونا گون فرموده - هزاران خروار گندم روانهٔ آن دیار نمودند - و چون از باعث جلاوطنان کشمیر دیار پنجاب نیز مورد بلا گردیده - ده سیر غله بمقابلهٔ اقچه بهم نمے رسید ٭ در مسجد وزیر خان براے نابینایان و بیوه زنان و قرآن خوانان - و در معابد براے برهمنان و جوگیان وغیره کفاف معین نموده - صید دلهاے غربا و فقرا ساختند - و غلام محی الدین کلال هشیار پور را - که صوبهٔ کشمیر موجب فساد و اختلال همان شده بود - حکم معاودت فرمودند ٭

باب سی و هشتم

وقایع سال یکهزار و هشت صد و نود و یک- مواخذهٔ شیخ غلام محی الدین بحساب معاملهٔ کشمیر - تجدید تعمیر باولی گورو رام داس - محاربه با دوست محمد خان والیٔ کابل و فتح پشاور - و دیگر وقایع * 1834A.D.

از ابتدائے کون خداوند مکان را رسمے است - که برائے تکیه کذان دیوار مکنت از اعتزال عمال پادشاهان اشارتے - و اقبال آن بطلاقت پیشانی موجب بشارتے میگردد * لهذا جهانبانان آنرا قاعده بر نهند - و در ناپایداری کارکنان پایداریٔ دولت بر گیرند *

خسرو آفاق که - به نیابت خداوند مجازی است - و از حقیقی این خدیو در اجرائے مهمات غازی صوبهٔ کشمیر را چون محل فتنهٔ هزاران و ساکنین آنرا گرفتار پنجهٔ سر پنجهٔ سالاران یافت - کنور شیر سنگه را بیپوری و غلام محی الدین را به بیدستوری چاره‌گر گشته - حکم آستان بوسی بخشیدند * کنور غلام محی الدین را پیش خود در حضور ساخته - بعافیت اندیشی زیستند - و از تهٔ ریشش صاف در گذشتند - و نیز آنچه از عهد دیوان کرپا رام او را با کشمیر سر جنبانی بود - کنور را در آن تداخل نه - میان سنگه کرنیل را بنوازش هائے گونا گون برنواختند * بآبادی کشمیر نصایح هوش افزا فرموده - از اورنگ زیب

افسانه هائے خواندند که :—" بعد از تشهد رو بقبله بآبادی کشمیر توجه کردے * اراکین سلطنت موجب آن استفسار کردند ویرانی کشمیر ویرانی تمام عالم یافتند - پس هرگاه کشمیر ویران - خانه شما نیز - که در آن داخل است بماتم آبادی خواهد نشست * مردم کشمیر را که بیچاره از وحوش ابتر و بدتر اند - و از بیگانه زبانی محروم هزاران شرارت پنجاب اند - به فرزندی بر گیرند * مکر و تزویر ایشان را - که در تشهیر است - وقعی ننهند * مشخصهٔ سرکار را امانے دانند - و شالبافان را - که چهل هزار خانه بود - حالا شش هزار است - پنجاه هزار سازند - و از نمافان باستغنا زیند * راجه کلان بهادر از پارسی دانیش داستانها برخواندند - فرمودند : چون ملک برف است - تعین که همین آتش موجب آرام آن گروه بیشکوه گردد - و همین پارس آئین احوال ایشانرا طلا وا نماید * میان سنگه عنایات اقدس را نسبت بخود از نوازم سابقه نسبت زمین و آسمان ازین دریافته - بر خود بالید * برائے سرخروئی خود فقیر عزیزالدین انصاری و مشیر خسرو دوران دیفنا ذته والدم را بهمراهی طلبیده فرمودند * پس این سلطنت از که قرار یابد ؟ و این همه بکه حواله رودم ؟ میرزا عبدالکریم ولایتی و اتمر مل و هر دیال و جے گوپال را همراه فرموده - شرف ارتخاص شهلا باغ را بقدوم بهار توام زیب داده - چندے بآرام و نشاط اختصاص یافتند *

کنور شیر سنگه و شیخ غلام محی الدین باستلام عتبهٔ خاقانی مشرف شدند * سرکار والا کنور را پاک و سر چشمهٔ انصاف و دیانت - شیخ را پر از خس و خاشاک دریافته - در چشمش آزاد با خاک بیختند - و با سیری قبیلهٔ اش حکم داده - از خانمانش حسابے بر گرفتند * شیخ - که در تزویر ثانی خطهٔ کشمیر بود - در هشیار پور مزارے ساخت -

وَ فِیْہَا ذَہَبٌ کَالْعِظَام - بقدر شش لکھ روپیہ زر مدفون نمودہ - و نشانش از مرشد خود ساختہ - درویشے بر آن نشاخت - تا بروجہ کاذبی آیۂ ''و اَنْ یَکَادُ'' بر خواندہ - و اسفند حفاظت سوختہ - از چشم زخم زمانۂ بخیل مگس غارت نشستن و آسیبے از عین الکمال رسیدن ندھد *

چون مصر بیلی رام آن ملک در اجارہ و برائے ضبط کارخانہ اش برادرش[1] مامور بود - شخصے این شگاف جستہ - بمصر - و از مصر بسرکار انتقال یافت * سرکار والا شیخ را روبرو طلب کردہ - فرمودند کہ: ''ایہا الشیخ عبادات معتدبۂ شما خالی نرفت - بلکہ استخوان ھائے مرشد شما عین زر گشت ع: آنانکہ خاک را بنظر کیمیا کنند! ۰

''عبارت از شما خواھد بود'' * بعد ازان او را صاف رفت و روبی دادہ - بچہار لکہ روپیۂ دیگر کاستند * چون معزول گشت - بدستیاری بھائی رام سنگھ در سررشتۂ دفتر انتظام یافت *

از سوانح آنکہ - بالگرام و آن نواحی چون از ناعاقبت اندیشی سردار ھری سنگھ در پاسداری انعقاد یافت * مردم وحوش سیرت آن ولایت نمی یافتند - بکنور نونہال سنگھ حکم والا صادر گشت کہ -

1. Misar Rup Lal, elder brother of Beli Ram was directed by the Maharaja to confiscate the property of the Shaikh.

The Shaikh was, however, soon restored to power. In 1844, his son Imam-'ud-Din, then wreaked his vengeance on the Misar family during the regime of Raja Hira Singh and secretly put to death Beli Ram and his brother Ram Kishen, who were placed under his custody by the Minister. See also Chiefs and Families of Note in the Punjab Volume I pp. 317 et 357.

بنظامت انجا روانہ شوند * خلعتہائے ثمین - چنانچہ آئین این سلطنت است - بدستور از جیغہ و مالا ھائے مروارید و اسپہائے زرین ستام یافتہ - از اتک عبور نمودہ - در آن کوھستان علم افراز تہور گشتند * کنور شیر سنگھ را برائے نگہداشت آن ملک نیز ارشاد فرمودند * و کورٹ فراسیس نیز برائے تادیب مردم کوھی نامزد آن سواد گشت * کنور در اندک مدتے آن چنان نقش حکومت در آن سر زمین نشاند - کہ جملہ طاغیان حلقہ بگوش شدند *

چون از مردم کوھی و تمرد آنہا معروض اقدس شد - تارا چند پور منشی کرم چند را خطاب دیوانی دادہ - بطرف ٹانک و بنون فرستادند * بنادرستیء تدبیرش غلط بقلاوزی تقدیر بازی گر شد * دقیقہ منعکس گشت * دیوان فرار کردہ - بتلثیم عتبۂ فلک رتبہ رسید * چہل و پنجہزار روپیہ جرمانہ گذاردہ - بشفاعت راجہ کلان بہادر باز سرافرازی یافت *

درین سال باز حرکت طبع اقدس پدیدار شد * مردم از باولی گورو رام داس جی بر گزاردند * حکم بظہور آنجا دادند - و ھرگاہ از آن آب نوشیدند - و چون گوارا آمد - بتصدیق بر گرفتہ - حکم بعمارتش دادند[1]* در مزاج ھمایون تسکین جلوہ گری کردہ - تمام دکاکینش را حکم ضبط دادہ - عمارت فرمودند * با بابائے کرتار پوریہ بتولیتش اعزاز اندوخت - و مسجد محاذی را از سنگ و چونہ سد سکندر بود - بانہدامش پرداختہ - راہ را گشادہ پہناور ساخت * بنفس نفیس

[1] This baoli of Guru Ram Das, the fourth in succession to Nanak, with the superstructure built by Ranjit Singh is quite intact to-day. It is situated in the Dabi Bazar (Lahore) behind the Golden Mosque.

آن مکان را - که برتبهٔ آسمانی توان ستاید - زینت افزده - حکم بچراغان دادند *

بعرض رسید که : دوست محمد خان والیٔ کابل از مردم اهل طالب غزا بوده - از قندهار والیٔ کافر قلعه خانه بخانه گردیده - مردم را بر جهاد آورده است - و پیشخانه را بعزم تسخیر پشاور روانه - و خودش نیز بحیله و بهانه به تبچاک میرسد * حضور انور در ضمن تسکین بکنور نو نهال سنگه فرامین متواتره فرستادند *

برقِ خاطفِ "اَلْحَسَدُ يَأْكُلُ اَلْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ اَلنَّارُ اَلْحَطَبَ" - که خانه برانداز دیوان کدهٔ جمعیت و امنیت است * چون در پئ بخاک برابر ساختن حزین آرام کسے شود - با نواختهٔ حق بانبازی نگردد - او را بفرعون بیعون و شدّاد سراپا بیداد منسوب ساخته - بر سر جهاد شود - تا بمرور زمان آن حسد او را در گیرد - و آن نواختهٔ ایزدی در محل امن و امان مظفر و منصور بوده - بر ملک خود کامروائی دارد * مصداق این احوال :—

مقدمهٔ دوست محمد خان است - که از تیرگی بخت با خدیو فریدون شوکت حسدے پیدا کرده - در دار الملک کابل لوائے جهاد بر افراخت * سرکار والا نیز بفحوائے ع - "ما پیر شدیم و دل جوانست هنوز" بر آشهب تند کر و صبا رفتار سوار شده - روارو وارد پشاور - و بر آن شغال و روباه سیرت حمله آور گشته - مرقوم فرمودند :—

[بیت] اگر صلح خواهی - نخواهیم جنگ
وگـــر جنگ جوئی - نـداریم درنگ
دم از مهر زن - یا بکین ده پیام
بـر این ختم پیغام شــد - و السلام

چون نکبت او را بر آن آورده بود - که از خویش و بیگانه سنگ ملامت خورده - بر سر آویزش آمد * و حد دستور چتر را نپسندیده - قدم فرا ترک نهاد و برادرانش ظاهراً همراه او - و باطناً دم از خیرخواهئ حضور میزدند - و در باب مدافعت دشمن ازین طرف حمله هائے خسروانه گشته - و بر سر آب بارہ جنگے عظیم پیوست - و مخالف تشنه دهان آوارهٔ دشت فرار گشته - اما در آن زد و خورد از طرفین حکم بجنگ عام نشد *

بفضل الهی فتحنامه از طبع دریوزه گردین باب در سیزده سالگی بتمام ملک محروسه شرف اصدار یافته - بعینه درج کتاب میگردد - تا بتکرار حاجت نیفتد - و سوانح طالب را از جوانی زمان آگاهی باشد :—

روزے از نظار گرم نیر اعظم سائبان سحاب بطناب قطرات مطرات و حسن دستیاری فراش صبا در چار چمن گیتی چتر زده - نور عیون تماشائیان چمن و رنگ چهرهٔ گلرخان گلشن مي افزود * آفتاب برج شوکت و جهانداری - قمر مستنیر ابهت و کامگاری - برجیس چرخ سلطنت ناهید - چنین بزم تمکنت عزیز کنعان افتخار یوسف پسندیده روزگار - گوهر آبدار کان فیروزمندی - سرو خوشخرام جوئے بخت بلندی * علم افراز عرصهٔ وغا - کوس نواز شکست اعدا * قرهٔ عیون سلطنتیان بلند مکان - نور منور حدیقهٔ کن فکان - طغرائي توقیع وقیع کشور کشائي - متصرف چهار دانگ جهان آرائي * معدلت اهنگ گل رعنائے روضهٔ فیروزه - حامي دوران خالصه * تخت نشینان جهان قمر سپهر - شمس منظر - مشتری جمال - قوس هلال - برق تیغ - نیام میغ - قطب دایرهٔ استقامت - افسر فرق شهامت * کهکشان گنجور -

زینت بخش حصار حضور • شهاب نیزه - اسکندر ستیزه - تیر دبیر- آسمان سریر • عرش کوکبهٔ - فغفور مرتبهٔ - نصرت عام - کواکب چشم - عشرت جنگ - مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دَامَ اِقْبَالَهٗ و ضَاعَفَ اِجْلَالَهٗ - که سنان شهابش در دل اعدا - چون بے بدر کمان نشسته - و از کمان هلالیش چون بدر پیمانهٔ حیات بدخواهان بر سنگ فنا شکسته - و از سهم صهیل سمندش دل دشمنان نعل در آتش گشته - و از بیم تیغ آبدارش عدو از تشنهٔ کامي غوطهٔ همان آب شمشیر قبول کرده - عطارد که منشی حضور نویس ملازمانش توان گفت - بجز ارشاد والاۓ شان حرف او بر لوح سبز رنگ رنگ املا نگرفته • جریدهٔ روزگار دفتریست - که دبیر سراپا تدبیر ارادت الهی از حرف اوصاف الطافش بعدول الفاظ و معنی پرورش غربا مزین و مرتب گردانیده - بر ادیم آفتاب از سهیل نگین خود بسیاهی هالهٔ مهر زده - و از داد و نصفت جهانگیر در پیدا کدن خورشید شام را بروز سیاه آورده • قطب تمکنی است - که خلاف بنات النعش پروین را کار فرموده - و از نرمی لسان بسان روغن بلسان زنگ سخت خوئی - از تیغ درشت خوبان گرم رو را بدبختی زدوده • قضا و قدریست - که در احیاۓ مردمان عیسی وار دست کشاده - قدر دبدبه ایست - که در بذل روزی سیاه بختان را چون روز فیض رسانیده • ماه نو بغایت ارتقاۓ نشاه ظفرش در خمیازه و جام بدر دهن بخنده کشوده - مالا مال مسرت بے اندازه بر توسن شاهین پرواز پیش از صبح و شام قطع منازل مساحت - و بغایت کرم گراۓ بر نسیم صبح کلاه ناز می انداخت • از خوشخرامیش چنین آب بسرکه اندودے - و چون براق در طرفة العین سیر نه چمن کردے - تنها چون سرو آزاد نشسته - بسیر گلهاۓ بوستان - که بر طرف ماشطه صبا بدست نگار

بست • شقایق حنا بندی بکار برده - و یاسمن با گلرخان چمن بادهٔ عشرت خورده • سنبل از پیچ و تاب بر آمده - بلبل را نوید فتح سلطان گل داده • بنفشه بکاغذ یاسمن خط شکسته نبشته - و نسرین چون مهوشان بر مهد سبزه غنوده • نسیم در دیدهٔ عبهر سرمهٔ نیمخوابی انداخته - موسی وار عصا براۓ خجالت ساحران سامری کار در دست داده • عنادل حوالیِ گل چون پروانه گرد شمع حلقه زنان - و آب رود بار مستانه بر سبزهٔ مینا کار غلطان • طوطی هر طرف سرخروئی حاصل کرده - و ترک سنبل لاله و گل در آغوش گرفته - بادهٔ عشرت پیموده • سرو و عرعر بهر جانب لب جو چون نگهبان به یک پا ایستاده - و ماهتاب از رشک گل خورشیدش از هاله قدرے بر رخ سیاهی آورده :—

[نظم]

سنبـــل شـــده مست از می نـــم
گل کـــرد بهار مـهـر و انـجـــم
در مـــدرس باغ طفـــل لالـــه
نـــرگس زده تکیه بر ســـر خــــواب

ملک خورسندی بچنگ تصرف آورده عنان تصرف اسباب بانگشت اعجاز از عقد گوهرین چون ثوابت - که قاطع دل بدر بود - بدارالابهت مراجعت فرمودند - که در راه دو صد قطار درانی - که عفریت قوی بازو را با یکے از آن سر و برگ آن نبود که پنجه میزد - و عزرائیل جان ربا را چه رو - که بآنها خود آویخته جان نمی سپرد - در ساحت قرب مساحت آن سرو جویبار مکنت - و گل شاخسار ثروت - که از تفضلات نخلبند ایجاد زندہ باف اقبالش ترانه سنج عیش و عشرت بار دیده - اسپ ها را چون نسیم در پے تاخته - خواستند - که چون مگس بے پر بشکر بر پرند - و بسان مور حوالیِ چشمهٔ شیرین حلقه بندند - که ناگاه اجل آن صعب رویانی بر گشته بخت از طرفے شگوفهٔ دلکشائی نظارگیان باغ

سلطنت آعجوبه - بصارت چشمان اهل ثروت نصرت اهنگ شاهزاده شیر سنگه جی - که نغمهٔ شکرین اوصافش طوطیان را قفس نشین غم ساخته - و گرهٔ غنچهٔ پیکانش از هبوب نسیم شادابی بچمن فتح گل گل شگفته - معه پانصد سوار بر آمده - دشمنان سیاه بخت را شربت الماس چشانید *

چها جنگ که آواز چقاچاق خنجر ببام بلند رسید - و از سنگ رعد اضراب اتواپ چرخ برین برخود لرزید! منجنیق بنادیق دل اعدا را چون صنوبر تار تار نمود - داعی اجل بزندان دارالبوار ربود * جیحون خون آن جهنم رسیدگان لشکریان اینجانب را لباس سرخروئی پوشانید - و ساقیِ اجل دشمنان سیاه بخت را بادهٔ فنا چشانید * تیغ آبدار چون برق آنها را خار و خس انگاشته - همگی بسوخت - و تیر راست روان کجروان را چون نگاهٔ معشوقان طناز کرشمه سنج سراپا بدوخت :—

[نظم]

چون غنچهٔ دل خدنگ بشگافت
سوفار ز لب بخنده پرداخت
پیکان سنان چو نوک بابل
مجروح نموده سینهٔ گل
آورد بهمرکابیِ شاه
خنجر ز غلاف خویشتن ماه
در بحر کمان ز ماهی تیر
صد یونس فتح ریخت زنجیر
صد غنچهٔ دل ز نوک نیزه
بشگفت در آن تنگ ستیزه
سوفار خدنگ تا به پیکان
شد در دل دشمن پریشان

تا حضور والا دشمنان را در آب شمشیر غرق کرده - حوالهٔ نهنگ اجل فرموده - عنان فیض نشان - که ستارهاءِ طلائیش خوش باختر نیک مردمان توان گفت - تافته - چو گل و بلبل بالهوسان را در تمنا داشته - دولت نشاط و مراتب انبساط بحوالی نشینان چمن حشمت و کامگاری - و چتر زنان گلشن آبهت و بختیاری عنایت فرموده - بسان نرگس تاج مکلل کج برسر نهاده - سر افتخار باوج فلک سوده - پاءِ دولت بر فرق فرقدین گذاشته - پیش افسر کشتگان بے ایمان جهان زحل سیاه روی - بهرام خوی مار گزندهٔ ادبار بندهٔ بد بختی آثار - نکوهیده اطوار - عفریت پیکر - دیو منظر - راندهٔ بارگاه الهی - محبوس محوطهٔ ملاهی و مناهی - افتاده جور آسمان یعنی دوست محمد خان - که ابلیس را باوے دوستیِ جانبین است و شمر را باو پیوند روحانی - حضرت فقیر صاحب مسیح نفس عزیز الدین - که هرآینه وجودش بدوحهٔ مقصود شجریست برومند - و از حدیقهٔ دل گلیست عشرت پسند - از شیرین زبانش دهان طوطی غنچه ایست در گرد انقباض - و ذات قدسی سیمات ملازمان او چون آفتاب فیاض - معه هارلی نصارا از درجک لعلین خود گهر سخن بمقیاس قیاس سنجیده - براءِ آن در گلشن نصب حواله کرد *

آنها ذریعهٔ اصدار ارشاد سراپا فیض را افتاح ابواب سعادت خود انگاشته - "با فوج نجوم بر پالکی شب نشسته درپءِ آن روز سیاه بخت تاخته - "چو گل با نافرمان دو چار شده - پس از قرأت مصحف نصیحت و تعالیم الفیهٔ پند صاف بیان را کشوده - مروارید سخن را در دُر آویزش او کرد که : "اگر هواءِ جنگ به بستان دماغ پیچیده - نهال امیدت را بگلبند ناکامی از پا افگنده - و چون غنچه بغایت نشاد خوشی

مشت زر سنبل اسامت گردانیده - پس لواے وغا و غزا در عرصهٔ جنگ جهان پهلوانان فوج ظفر موج جناب مستطاب مهاراجه صاحب بهادر خَلَّدَ اللّٰهُ مُلْکَهٗ و سَلْطَنَتَهٗ آورده - در ورطهٔ عذاب افتاده - آماده مرگ تا گرفت یا گرفت باش " •

از آنجا که گل اقبال - همایون فال - آن غضنفر فر - اژدر در - بشاخ حشمت و افتخار طراوت افزاے نرگس حاشیه نشینان چمن دولت و گلچینان حدیقهٔ شوکت - چون ازهار خلد برین روکش نگار خانه چنین چین و باغ فروردین بود - و ساقیٔ ازل بجام عشرت بادهٔ عناب رنگ روح افزاے انتماے سرخوشان مراد را بانجمن فتح آورده - صراحی اجلال و ثروت را چون بلبل بر شیشهٔ غنچه بر شبنم قهقه زن گردانیده - دور دمادم می پیمود • برادر آن تیره درون دست پاچه شده - خود را بر در مصالحت آن ماه منیر اوج خلافت و جهانبانی و خورشید اُفق مرتبت سلطانی زده - از کحل الجواهر خاک آستانش چشم را خانهٔ نور کرده - قلق خاطر یکسر مرتفع ساخته - سعادت عقبیٰ حاصل نموده - مایه اندوز نشاط شدند - و آن تیره راے در آن هنگام خود را بجمع قلیل یافته - فقیر عزیز الدین صاحب موصوف را ببهانهٔ مشورت مرخص ساخته - پس از اندک فرصتی - که آفتاب از مشورت خانهٔ روز بخلوتخانهٔ غرب شتافت - آن راست رو راه غوایت و ضلالت راهوار تقد نکبت را راے با خورشید - که هرآئنه پرند مشکین برسر گرفته - بادیه پیماے ظلمت شده - تاخته - در جلال آباد چون سلطان زرین قباے مهر بر تخت زنگاری جلوس فرموده - رسیده - اقامت انداخت - و بشکست از لشکر ظفر پیکر حضور فیض گنجور - که بتحریر اوصافش خامه را پهلو تهی است - انگشت نماے روزگار گردید •

چنانچه پروانهٔ کرامت نشانهٔ سرکار والا موسومهٔ خلیفه صاحب فلاطون دوران فقیر نورالدین - که نور گلشن حاجت روائی توان گفت - که صیت مهربانیش از سمک تا سماک رسیده - و از ذره تا خورشید گوش کرده - متضمن مذلت و خواری آن برگشته بخت شرف ورود یافته - غنچهٔ دل روزگار را بنجمن طرب و انبساط گل گل شگفانیده - چون سرو تازه ساخت - و نشان سبزهٔ مسرت بے اندازه در دست داد •

و از غایت خوشی جهانیان در چارسوے چراغان کرده - بر یاد آن واژون طالع حیف گفته - چون ملاء اعلیٰ تسبیح گردان - و عروج ناظم وقت شده - نغمه ها فهمیدند و سرائیدند • هرجانب چراغ چون لاله از کنجد خال روغن میکشید - و از انوار سطح زمین فلک مینا رنگ شکوه امید را پر میگردانید :—

چـــراغان هـــر طـــرف چـــون بـــاغ پـــر بـــار
ســـر خـــود را کشـــیـــده ســـوے گلـــزار
مـــنـــور شمع در فـــانـــوس پـــر بـــام
چـــو اخـــتـــر بـــرســـر چـــرخ سیه فـــام

الٰهی تا اوراق طوبیٰ بر اغصان مایل بر سبزیها بوده - آب و رنگ افزاے اشجار اجساد است - سایهٔ هما پایهٔ آن تخت نشین رفعت و کامگاری - دورے سپهر اُبهت و تاجداری - بر فرق نص خاتم حشمت و بختیاری - نوبارهٔ حدیقهٔ نامداری - جواهر بے بهاے صدف مراد - طراز آستین عدل و داد - و پیرایه بخش سلطنت و اورنگ شاهزاده کنوک سنگه جی صاحب بهادر - و به نونهال حدیقهٔ اقبال - سرو قد جوے دولت اجلال - سرخیل شاهزادگان عالی تبار - سرتاج همسران

ذی اقتدار - سمند ناز عرصهٔ کامرانی - شهباز بلند پرواز الطاف و مهربانی - زینت بخش اقل اقلال جبال الارض طوراً - در ایام رضاعت انوار بزرگی بر جنبش موج زن - گوهر اکلیل خلافت - در مکنون کان ساطنت - فیروز جنگ صاحبزاده نونهال سنگه - که از هبوب نسیم اوصاف آن هر دو چشم و چراغ زمانیان طراوت غنچهٔ دل - و از مکالمهٔ جود و بخشش او دولت بهروزی حاصل بادهٔ مهربانی آن ماه و مشتری پیکر - چون ماه و مهر در برج سعادت قرآن دارند - سرخوشان انجمن هستی را نشاء بلند رسانیده - و باد الطافش غنچه را از گرد انقباض بر آورده - بچمن نشاط گل گل شگفانیده *

و از طلوع خورشید اقبال و اجلال آن گل شاخ دولت و جهانداری فوج بد خواه چون سپاه انجم گریخته * و روزگار غدار از حرکت ناشائسته پهلو تهی کرده - رشته بطاعت آن گوهر محیط سخاوت طاوس وار در پا ریخته - در نیامش دریاۓ خونخوار شمشیر با ثبات بسته - چون محیط بیک طلاطم آشنائی دیگر خصومت را غریق لجهٔ فنا میکند - و سپیدیٔ خنجر هلالیش بدر را از گناه سیاهی هاله دو نیم نماید - از نیسان اذکار مهربانیش شمع صدف پر لؤلؤ شده - با عنقاے بلند مرتبه اش سفید گوش و یاقوت قدرے در بارگاهش نیافته - چون خون شرائین در جوش بغایت بلند پایگی از زنگیان شب چراغ نجوم گرفته - باز بر پشت دوتاۓ فلک زخم نموده - جام تهی را پر مینماید - و از بلند سری کشکدار خورشید را بر وقت موعود - چون گوئی در میدان خاور انگنده - عسس مه را با فوج نجوم بحوالی گنبد لاجوردی جا دهد * روزگار غدار را بجز ارشاد والایش چه طاقت - که تیغ ستم بر انگیزد - قضا و قدر را چه نیروے - که جام روزی و حیات کسے بدون حکمش بر سنگ فنا بدر میزد ؟

[نظم] صد توشکچی آسمانش   با ور چک مهر و کهکشانش
اقبال بعتبه اش سر افگن   جوزا بغلامیش کمر زن
گلدستهٔ باغ پادشاهی   مهر صبح و مه سیاهی
فیل فلک و حمل عماری   مه نو کفچکیش بجلوه داری
صد بحر بآب تیغ او بند   از بهر شکست خاک بستند
چون بادهٔ نغزش چشیده   خمیازه ماه نو کشیده
نیلی سپرش ببین-که مهتاب   نیزه بکذار شمس و شهاب

مبسوط ایاد و فضل آگاه اسرار سماک سمک بابا نانک صاحب - که در سایه شجر آرامگاهش آفتاب تابان مجال نیافت - که بالاۓ بالینش از غایت افتخار بلندی میتافت - باز بچترداری گل رخسارش چون زلف معشوقان بر عارض نشسته - مردانه به بهشت رسانی مردمان کمر همت بسته - و سراپا برکت گورو انگد - که جهان را در گرد خود انداخته - مایهٔ معرفت بخشیده - دور گردن فاخته منشان طوق اطاعت حلقه کرده - لباس خاکستری پوشانید * معرفت اساس گورو رام داس را گلدستهٔ باغ معرفت توان گفت - که به شگفتگی ازهار گونا گون اشراق طراوت بخش چشم عالمیان بود - و از کرامتهاۓ بدایع فرق فلک را زیر خلال و نعلین میسود * عرفان پیراۓ گورو رام راے[1] کشور مشهود و شهود را بکف اقتدار خود آورده - عظام رمیمهٔ برغالهٔ بیجان را بپاشیدن یک قطرهٔ

[1] This is obviously a mistake for Guru Har Rai, for the Sikhs do not acknowledge Ram Rai as their Guru. In fact Ram Rai was disinherited by his father. Moreover our author does not observe the order of succession of the Sikh Gurus, which is as follows:—

1. Nanak 2. Angad. 3. Amar Das. 4. Ram Das. 5. Arjan Dev. 6. Har Gobind. 7. Har Rai. 8. Har Kishan. 9. Tegh Bahadur. 10. Gobind Singh.

آب صورت وجود بخشیده - سلاطین زمین و زمان در خدمتش کمر عقیدت بر میان بسته - از غایت نیاز جبهٔ سائے خاک آستان در آن فیض نشان گردیده * برگزیدهٔ ذوالمنن گورو ارجن نشینان هستی را بمژدهٔ فتح سپاه آب فنا در ساغر کاچک بدخواهان سیه درون از کج مریزیهائے ساقی کهن ساله بر گردانیده - و غنچه دل حاسدان بنوک خارستان قهر از هم دریده - آتش تیغ مقوسش چون خطفهٔ برق خرمن وجود بهبود آنرا نابود ساخته * زیب بخش پنجاب و هند گورو هرگوبند فلک کردار لباس سوسنی بر خود راست کرده - از اهتزاز پرچم لوائے فتح و فیروزی بردل گرم روان طریق خصومت چون لاله داغ حسرت گذاشته - و از غایت بلند نوازی کوس آگاهی اسرار قلوب علم سرافرازی بر افراشته - مستغنائے زمین و زمن گورو هرکشن بخجالت سلطان صور شاهد راز را در آینهٔ دل چهره آرا کرده - اختلاف لباس کهنهٔ جاریهٔ کهین و مالکهٔ مهین را کرده - باده خوار ندرت قدرت ممدوح طوایف الناس گورو رام داس از مصطبهٔ عشق الهی چاشنی معرفت بکام حلاوت خواهان بزم تکوین ریخته - و آوازهٔ بهادری بے بها در گورو تیغ بهادر از مشرق تا مغرب چون صمصام طلائی مهر - که آینه از بیمش زهرهٔ شیر فلک از هم دریده - گوش زد *

مردمان و از امداد یاوری شجاعت جنگ گورو گوبند سنگه صاحب سه کس بر فوج غنیم تاخته - جمله ها را در ورطهٔ فنا انداختند - شامل حال آن زیب اورنگ سلطنت و سرافرازی بخش شاهان بلند مرتبت شواد شد *

چون این قاعده خوان نحو نادانی عبودیت سمات امر ناتو - که خود را بهم چشمی ملازمان عقیدت کیش و چاکران فراغت اندیش کم

قدر تر از رفع بمقابلهٔ عامل چیزے انگارد - از غایت خیرباد علم و آداب چون وحدان متکلم گویائے احوال غریب مآل خود گردیده - خود را در بزم هستی بجزدان خردور مانند الف جمع زاید خارج از حیات انجمن اهل فضیلت می شناسد - و این ذرهٔ مثال ناقص راست - که سایه نشین آن آفتاب سپهر دانش و فرهنگ است - شب و روز دولت مضاعف اقبال لایزال از درگاه مسبب رب الارباب استدعا می نماید - و پشت نیاز را مهموز ساخته - شکرانهٔ نعما را لفیف باطن دیده - خود را از لوث نفس - که عبارت از نا شکریست - اجوف ساخته - صحیح و سالم بمفاد "وَلَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ"[1] معاش میسازد * و از تکرار - و اثبات این - شگرف میخواهد - که نقطه وار از دایرهٔ غم رهائی یافته - چون مرکز و دایره نشین نشاط تقیم سدهٔ سینهٔ حضور شود - و چون نون و لام تاکید حکم نافذ بساط بوسی جانبین - که آشنائے دریائے مواج عنایت اند - بقدغن بلیغ بکار رود - که این ماهی تفسیده زبانی را در بیابان محرومی وا نگذارند - و بعدم باریابی چو لام اسیر بلا نه پسندند[2] *

سلطان محمد خان و پیر محمد خان چون از برادر خود بریده - دم غلامی این دولت زدند - کوهات و هشتنگر وغیره بمقابلهٔ چهار لکه روپیه ملک از پشاور وضع نموده - بنام آن هردو قرار دادند - و خود بنفس نفیس ایالت آن ملک را بسردار نهنا سنگه مجیتهه و راجه گلاب سنگه منسوب نموده - شانزدهم ماه هاڑ معه کنور نونهال سنگه جی از اتک عابر شده - بفتح و ظفر بر کنار دریائے راوی علم افراز شجاعت گشته - روز متبرک غرهٔ ماه ساون بخیرات و مبرات داد حاتمی دادند - و از آنجا

[1] Quran XIV. 7.

[2] In this passage the author has tried to exhaust the list of technical terms used in Arabic Grammar.

بالاے اسپ سبکخرام سوار شده - در ارگ قلعهٔ مبارک لاهور سایه گستر دولت و اقبال و پرتو افگن ماهیچهٔ جاه و جلال گشتند •

بعرض رسید که راجه گلاب سنگه مقرب باگاه خاص الخاص بمرض فالج ناچار - و از پشاور ارادهٔ لاهور بحکم خسرو والا تبار دارد • آویتابیله حکم نظامت آنجا یافته - وزیر آباد و آن نواحی بعمالش اختصاص گرفت • حضور انور بتاثیم عتبهٔ فلک رتبهٔ هر صندل جبهٔ نیاز افروخته - بطریق سیر و شکار به گرجهاک - که مکان قدیم و مسکن و ماواے رتن سنگه عدالتی بوده - متوجه شده - عمارتش را خون مردم لاهور تصور نموده - داد عدالت دادند! او را بیاداقراه اعمال چون مرغ پرکنده بال نشانیده - بنه و بارش سر نیاز قبول - و از عدالت معزول فرمودند •

بعد از انفراغ جشن دسهرهٔ مبارک از راه مانجه و پتّی و هیدرپور بدارالسلطنت لاهور زیب افزوده - عدالت به ونتوره فراسیس سپردند - و چون نواب شیر محمد خان بے راه روی را دوست داشتی - و بعالیجاه سکندر خان راه مدارا نسپردے تادیب او را بکنور نونهال سنگهٔ سپرده - یک لکهه روپیه جهت وجه خرچ انعام نموده - بتانک و بنون روانه فرمودند - و در کشمیر براے ولیعهد بهادر جاگیر یک لکهه عنایت نموده - براے ازدیاد عمر و دولت اقدس تاکید فرمودند • چون شعشعهٔ انوار الٰهی در ترکیب انسانی جلوه گر است - و بارقهٔ ظهور یزدانی در خلعت آدم مضمر - حضور انور بمحض ایزد دوستی از دگرگونگی کیش نه هراسیده - حقیقت را در مجاز بمضمون «اَلْمَجَازُ قَنْطَرَةُ الْحَقِیْقَةِ» بیفند - و «اَلظَّاهِرُ عُنْوَانُ الْبَاطِنِ»[1] را در دل نهفد •

[1] These are well known Sufistic maxims.

ازین جاست - که برصورت بوتا نامی مسلمانے از گروهٔ آراذل نور حقانی دیده - رخسارش را مهر منیر و قمر مستنیر دریافتند - و چون عذار را اهل پنجاب گهل بکاف فارسی و هاے مختفی و لام ساکن نویسند - او را بخطاب میان گهلو خان مخاطب ساختند - در همسران سرافراز - بل در مصاحبان خاص الخاص بحکم اجلاس اختصاص و اعزاز دادند - و اسپان تگاور و حال اطلس و گوهر و پوشاک هاے پشمینه و ملبوسات ابریشمینه بخشیده - بجرنیلی صاحب علم و نقاره ساختند •

چون درین ایام بزبان وحی ترجمان لکنت رسید - هاران نصاری - که نمکخوار مایدهٔ احسان و زله رباے خوان امتنان خسروے دارا دربان بود - و از فیضان صحبت بطلیموس خسرو مولوی سردار احمد لاهوری - که در نظامت ظاهر گجرات بسابقهٔ معرفت دارالملک کابل - و ببیاد بزم هاے رنگین جبار خان بارک زئی حکمتے چند بدریوزهٔ گرفته بود - بحکم پژوهش دولت بار اندوخت - و چون حکماے دیگر مدبرانه دست بنبض اقدس برده - بیساخته بر زبان آورد که - «اگر حضور یک لکهه روپیه نقد بمن عنایت فرمایند - لکنت را دور خواهم ساخت - و بار دیگر نخواهد شد» • راجه کالن بهادر عرضداشت کردند - که آنچه روز اول به لقاے بیضائی این بے بهره بر زبان اقدس گذشته بود - بظهور رسید • آرے خدیو اقدس را ضمیر جام جهان نما است - که احوال چند سال را بحکم فراست و ضیاے باطن از ازرق چشمش بیان فرموده بودند • پس بغضب جهان سوز او را نمک بحرام نامیده - برهنه پا حکم اخراج دادند - او چون از لاهور آبله پا از دریاے ستلج عبور نمود - به لدهیانه پیوسته - و از آنجا راه دارالملک کابل پیموده - دوست محمد

خان را بر دگرگونگی افسانہا خوانده[1] - بدفیعه اش بهزار فتنه ها تعریض کرد * چون بفضل الہی بتوجه خدا مردان نیایش گر مزاج قدسی را صحت و طبع عالی را افاقت رو نمود - و تنومندی ها دست داد - نازک فہمان دانا و شیوا زبانان شنوا را از کشود زبان قدسی گرهٔ دل باز شد - و بسماعت سخنہاے عالی اصداف مسامع جہانیان پر از لالیٔ متلالی گشت *

الهی تا جہان دارد صفات بود خورشید تابان را ضیاے
پیادش چتر دولت سایه گستر کلاه بخت و دولت باد بر سر
مدامش جام مالا مال بادا زبان دشمنانش لال بادا

دوم ماه تیر الہی الارڈ فرانسیس را رخصت وطن عنایت شد - و بر زبان اقدس گذشت - که ننگ بحالی را شعار ساخته - جلد تر سعادت ملازمت اندوزد *

[1] J. Harlan's "A Memoir of India and Afghanistan." Philadelphia 1842, forms an interesting reading. Harlan, it may be noted, is almost silent about his own service under Ranjit Singh.

باب سی و نہم

وقایع سال یک هزار و هشت صد و نود و دو* 1835 A.D.

چون او تَعَالی شَانُهٗ آدم را بخلعتِ وَهُوَ خَلِیْفَةٌ فِی الْاَرْضِ بر نواخت - از همین جاست که اولاد و احفادش بآن نیابت سر افراز دایم باشد * چون کار از اباچیان در گذشت - پادشاهان والا جاه را خلافت سپارد - و بپاداش اعمال برنشاند - و باین بهاده تناسخ را ذهن نشین اسلامیان هدایت سرشت فرماید *

مرا که از زمزم تا لب سیحون مشرب - و از کنار بنارس تا بخاک یثرب مذهب است - از تعصب برطرف زنم * اما سوال دارم که: کودک ضریری چرا آمد؟ و بعد از آن خورد سال چه گناه کرده - که نابینا شود؟ و انانکه شامت حال را بر حال جایز دارند - درست نیستند * کسانیکه شومیٔ کردار ابوین بولد بندند - "اَرْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰی[1]" دست شویند - و از خدا نباشند * پس اشارت "بِمَا قَدَّمَتْ اَیْدِیْهِمْ[2]" از همین جاست * و خایفهٔ خدا بپاداش نیکوئی و بدی قیام ورزد * پس این خدیو والا دانش میزان عدالت بدست گیرد - و بجزاے کار بر آید - و شاهین را از اصابع دور ترک گذارد * چون مصر جسا[3] در گذشت - مصر لعل سنگه را بپوری گرفته - بدارالحساب

1. Quran VI, 165.
2. Quran II, 95.
3. Misar Jassa Mall was in charge of the *Toshakhana Bahla* or small service treasury. On his death, his son Misar Lal Singh, subsequently known as Raja Lal Singh, succeeded him to the post.

نشاختند * عموی کدار ناتهـ - رام داس - حکم چند - دیوان کرپا رام - و دیوی دیال باخذ حساب مامور * چون شـ س بیغش یافتند - یک هفته قریبانش را نرنجانیده از تکالیف معذور فرمودند *

درین سال طبع والد راقم این شگرفنامهٔ پادشاهی و دستور العمل جهان پناهی علالت - و طبایع عالم خصوص طبع این جزوُ محقر ملالت گرفت * حکماۓ سلطنت به تیمار داری نشستند * حکیم خدا بخش حکیم الزمان در شفا خود را "اِنّی اَنَا اللّٰہ" گفتے - چون قهرمان الهی او را مستغرق بحر فنا ساخت - حکیم عنایت شاه بخاندانی فخر کردے * فقیر عزیز الدین رضا انصاری مجمع البحرین وزارت و حکمت به نفس پژوهی کردے - چون سیزده روز گذشت - حضور انور وجودش را به پیر بر بستند - و خود را از جلال الدین اکبر تعبیر فرمودند* آرے پدرم بدوست و دشمن طرح مصالحت اندازد - و در قبا عبا مزاجی را از دست فرو نهلد - از نمکحالی او در تمام هندوستان شور است - و چشم بدین او بمیل ادزال کور * دیوان بهوانی داس پشاوری - که بار حسد پشتش شکست[1] - پدرم را به برابری نگرفتے - و آو از وے بهمین خورسند بوده - تخم عداوت نکاشتے * فلک آن جور بگردنش انداخت - و پسرانش را برین در نیاز نشناخت حتا که - ع

"نهد شاخ پر میوه سر بر زمین[2]" *

و مرا بخوردی گرفتندے - عموی کدار ناتهـ را به بزرگی یار بودے * چون طبع شب و روز از دست میرفت - خود بنفس اقدس صحت از دربار بابا نانک صاحب خواستند - بمفاد آنکه - ع:

دعاۓ پادشاهان مستجاب است *

1. Diwan Bhawani Das was popularly known as *K ubba* or hunch-backed.

2. This is a quotation from Saadi.

تنو مندی رخ نمود - و در نیاز خانه بخورد و بزرگی عشرت گرفت *

دیوان ساون مل ناظم ملتان را حکم احضار شد * سرکار والا از جنگیان استفسار آرام نموده - داد پژوهی او را بر تحسین گرفتند * از آنجا که در شرقپور پانزده کروهی لاهور نزول اجلال فرموده - بواویلائی مردم رسیدند * هنود آنجا اراضی از مردم گرو گرفتندے * حاصل ربیع و خریف را نظر بر سود زیر مد لم یَصِلْ نگاشتندے * بهی هاۓ هندی را حکم وحی دادندے * قطع نظر از روز باز پرس از حاکم وقت نترسیدندے * حضور والا اسناد طلب کردند * بمهر قاضی آنجا قباله هاۓ ارتهان دیدند * چون قاضی را از فحواۓ اَلْمالکُ عَنْ غَلَبِ غافل یافتند - دامش مسکوک و مهر را بنام گورو گوبند سنگه صاحب و بابا نانک صاحب بطور لاهور مسکوک نموده - از خزانهٔ پادشاهی اداۓ قرض مشتے غربا فرمودند *

دیوان حاکم راۓ اتالیق کنور نونهال یازده هزار روپیه زر - و چار راس اسپان ترکی نژاد گذرانیده - خایف نشست - بسفارش راجه کلان بهادر رخصت انصراف یافت * چون نواب شهنواز خان از خون فراوانی بجان بودے - و مزاج دموی در زمستان او را بباد کش احتیاج دادے * حضور انور از پۓ او جاگیر شصت هزار روپیه علیحده دادند - و از ديره تا ٹانک و بنون در تصرف آوردند * عالیجاه سکندر خان خاکوانی راه بجاگیر شش هزار روپیه - و مولی داد خان بجاگیر دو هزار اختصاص بخشیدند * خجستگی پژوهان سردار شام سنگه اٹاری والا از عفیفه اش بعرض رسانیدند * براۓ انصرام شادی کنور نونهال سنگه جی را حکم احضار شد * سردار رام سنگه پور جمعدار خوشحال سنگه و کنور کشمیرا سنگه و سردار گوجر سنگه و مصر سوکهراج را خطاب

جنریلی داده[1] - سردار رام سنگه را فرمان جنریلی بمسودهٔ راقم آثم عنایت فرمودند * چون خالی از لطافت معاینه نمیشود - امید که به پسندیدگی پسندیدگان حق ظن این کس بیقین مبدل گردد :—

" چون پادشاه حقیقی جونیاي فوج بني نوع انسان - و پاسداری قواعد تنظیم و تنسیق آئین جهانیان - و سررشتهٔ پلاتن زمانیان متعلق بذات اقدس صفات اوست - جَلَّ جَلَالُهٗ وَ عَمَّ نَوَالُهٗ خواهد - که هرچه بر کتاب لوح محفوظ بقلم ابداعے معناً صورت بسته - در عالم کون نیز از جلباب اختفا بعرصهٔ ظهور بروز آرد * نخست آن همه اسرار را از غایت بے مثالي در وجود تمثالي آشکارا و ظاهر نموده - در خواص و عوام بظل الہي مخاطب ساخته - یساول بندی نطف و توپ اندازی هائے قهاری - و صف شکني قلب سپاه اعدا بر بنادیق جباری بنفس مقدسش حواله فرماید * از ارواح طیبهٔ مقتدیان صفوت کیش را مقدمة الجیش آن تخت نشین بخت و اقبال و مسند آرائي سریر جاه و جلال فرماید * تا در انهدام اعدا - و انعدام بنیان جمعیت اهل جفا - تگاور جهان نورد عزم رزم شکن بر انگیخته - کساني را - که عجین شان از لطف و کرم - و خمیرمایه از پرورش بني آدم داشته باشند - بجلوه گاه مصاحبت و منادمت شعشعهٔ باز بخشد *

" مصداق این مقال احوال میمنت اشتمال این خدیو فریدون اجلال مهاراجهٔ مهاراجگان ذی اقبال مهاراجهٔ اندهراج رنجیت سنگه بهادر

[1] Sohan Lal p. 350 Vol. III gives the name of the following eight men upon whom the rank of General was conferred :—

1. Ram Singh 2. Gujar Singh 3. Ventura 4. Tej Singh 5. Ajit Singh 6. Court 7. Misar Sukh Raj 8. Mian Udham Singh.

دَامَ اِقْبَالُهٗ وَ اِجْلَالُهٗ میتواند بود که - بحسن توجه گاه را از سماک و سمک جناب بابا نانک صاحب - و سراپا فیوض برکت گورو انگد صاحب و دستیاری زمین و زمان گورو ارجن سنگه صاحب - و زیب بخش پنجاب و هند گورو هرگوبند سنگه[1] - و عرفان پیرائے گورو هررائے صاحب - و دریائے معرفت را در گورو تیغ بهادر صاحب و عشرت جنگ گورو گوبند سنگه دَامَ اِفَاضَتُهُمْ - از سرکشان صوبهٔ پنجاب و صوبهٔ ملتان و تهته و سنده و دیره جات و بنگشات و کوهستان و اتک و پشاور صوبهٔ کشمیر وغیره ممالک محروسه بعضے بمطمورهٔ عدم - و بسیارے از غاشیه برداران این خدیو جمشید حشم بوده - در ترفیه احوال رعایا و برایا مواظبت داشته - بالطاف پیهم و عواطف اعم مقضي المرام و دوست کام میباشند - و همیشه مصاحبان دانش در جلسائے با زیب و فربه تیولات وافره و انعامات متکاثره مشمول بوده - بمناصب مناسب عز و امتیازی اندوزند *

" چنانچه درین زمان فرخندگي توامان و آوان خجستگي اقتران ششم ماه پوه ۱۳۹۳ بکرماجیت خدمات وفاداری و جانسپاری - و ندامت و سپه سالاری - مقرب بارگاه خاقاني - خاص الخاص صفوت کدهٔ کشور ستاني - انیس بزم پادشاهي - جلیس شبستان شاهنشاهي - خوشحال سنگه بهادر را مد نظر اشرف داشته - خلف الصدق دولت و اقبال - و قرة العین جاه و جلال - نور حدیقهٔ بخت مندی - و سرور سینهٔ ارجمندی - ماهر فنون عربي و فارسي و نجوم کشاف غوامض معضلات هر گونه علوم - قواعد شناس ابلق انگریزی یکه تاز میدان اشهب انگیزی

[1] The appellation of 'Singh' was not used after the name of the *Guru* or his followers before the time of Guru Gobind Singh.

از دولت صانع سردار رام سنگه بهادر بے بہا در را بخطاب جرنیلي خاص- و به عز امتیاز اختصاص داده - از اماثل و اقران سربلند - و در تعلمی عسکر نصرت پیکر و همگی افواج ظفر امتزاج فیروز مند ساختند :—

[نظم]

الهي تـا فلک را پـايـدار یست
ز انجم جیب را گـوهـر نثاریست
مـدام از لطف حق خوشحال باشـد
بـه بخت و دولت و اقبال باشـد

ونتوره فراسیس بعرض رسانید که : "هرگاه شاگردان من بخطاب جرنیلي سرافرازی یابند - مرا - که استادم - 'جرنیلي اعظم' عنایت شود" * برزبان اقدس گذشت - که حضور را نیز این معني مرکوز است * سردار فتح سنگه اهلوالیه را پیکر اخشیجي از انتظام برافتاد * بیاد قدامتش امر سنگه کهین و نهال سنگه مهین پورش را بخلعت ها معزز نموده - چار لکه و بیست و پنجهزار روپیه زر نذرانه قبول - و نظر بر کجروی هاے آنها از بعضے مقدمات نکول - و آن ملک را بر جاگیر آن هر دو برادر محول و موکول فرمودند *

بعرض رسید که : لات بهادر براے شادی کنور نونهال سنگه عازم است * ویذ بهادر از ملازمت اقدس شرفیاب گردید * چون شطارنی راه شکار پور باغواے مردم سنده - و مقدمهٔ شاه شجاع الملک بفرزیلیٔ سرکار انگریزی مد نظر بوده - حضور انور این مقدمه را بر یورش ایرانیان بر دار السلطنت هرات و آن نواحی موقوف داشته - براے استقبال لات بهادر جنگی ویذ بهادر را رخصت انصراف بخشیدند - و ونتوره فراسیس را خطاب "جرنیل اعظم" بخشیده - نذرانه قبول فرمودند * هریداس نامی از گروه بیراگیان در حضور رسیده - از حبس نفس دم

استقلال زده - عرض داشت که - ع : "دمبدم دم را غنیمت دان - و همدم شو بدم" * چون عرض از توضیع ریاضتش محض رعونت یافتند - در ادرارش افزودند *

کنور نونهال سنگه از تیره اسمعیل خان بشرف ملازمت اشرف اختصاص اندوخت - ونتوره فراسیس و جمعدار خوشحال سنگه روانهٔ امرتسر جی شدند - و بافواج ظفر انتما حکم نافذ اصدار یافت که - "هریکے از احدیان پوشاک سرخ در بر کرده - و سلاح هریکے چون آفتاب درخشان باشد" * افسران پلاتن در آرایش تن در دادند - و هزار ها روپیه از حضور یافتند * چون از طرفداران روزگار بهم استخوانی این خدیو والا نژاد و بهم کفوی این پادشاه والا تبار سپهري هستي نگرفت - و همچشمی صورت نه بست - سردار شام سنگه را بادهٔ پیوند رفعت افزوده - شامش را بصبح مبدل نمودند - و اگرنه این جشن طوی را از پتنه تا بخارا اشتهار و از پنجاب تا بر دم جابلسا شدے[1] - و ازین جاست که - چون ازین معني شاه انگلستان را آگاهي رفت - شاه از رموز مودت نگاه کماندر انچیف لاٹ بهادر را معزز نموده - او را بتعظیم نفس نفیس و جا بجاے خود قرار داده - باین طرف روانه نمودند * سرکار والا نیز وجودش را وقع شاه انگلستان داده - حضار را براے خیر مقدم حکم استقبال دادند *

سیزدهم ماه اسفندارمذ ماه الهی - الارڈ فراسیس از وطن مالوفه زاد نمکحلالی بر گرفته - بشرف قدمبوسی والا سعادت اندوخت * از وفاداریش احتظاظ فراوان یافته - نامهٔ پادشاه فراسیس را مطالعه نموده - تحایف آن ولایت را پذیرا فرمودند * الارڈ عرض داشت که - در راه از

[1] All the three MSS. are hopelessly corrupt here. This emendation is purely conjectural.

جانبخش حقیقی استدعاۓ تلثیم عتبهٔ فلک رتبه میکردم - و از شاعری این ابیات تنظیم گرفته - اکثرے بطریق مناجات میخواندم :—

الهی پادشاهم زنـــده بـــادا　　فلک در خدمت او بنده بادا
بـــدرگاهش رسم اعـــزاز یا بـــم　　دهم جان کردن از حکمش نتابم
بود لاهـــور - گر میرم مـــزارم　　بـــود تابوت در غنچهٔ انـــارم[1]

حضور والا آبهتش بمقام انارکلی یافته - چون گل تبسم فرمودند که : "در سفر پشاور و کابل نیز اگر قضا بشما بر سر دگرگونگی شد - از انارکلی بالکل خاطر جمع داشته باشند" * بعضے خدمتگاران بعرض رسانیدند که : "هریداس امیدوار آنست - که او را زنده در گور کنند - و باز بمسیحائی بر سرش وا رسیده - روانه دیار هندوستان فرمایند" * حضور والا فرمودند که :—

طمع را ســـه حـــرفست و هـــر ســـه تهی
از آن نیست مـــر مطمعـــانـــرا بهی

کنور کهرک سنگه ولیعهد بهادر را بکنور نونهال سنگه روانهٔ سری امرتسرجی فرموده - بطواف سری هرمندل و تسخیر قلوب متعبدان آنمکان قدس استان پند و نصائح فرموده - براۓ بند و بست شادی وغیره سامان مامور فرمودند * حکم والا شد که : "از فوج آئین هر یکے را بکلغی هاۓ طلائی و لباس ابریشمی و پشمینه آرایش دهند - و از

[1] General Allard died in Maharaja's service in January 1839, at Peshawar and his body was brought to Lahore and very probably buried in his own house in Anarkali.

In the house of Allard (now known as Kapurthala House or *Kuri Bagh*) there is to be seen the tomb of his daughter Marie Charlotte d. April 1827. It is situated on a mound and on the lower platform of this mound, a little towards the left hand where the first stair-case ends there is a decaying brick-work in the form of a tomb which I suppose to be the last resting place of General Allard.

قسم شرینی تمام سوار و پیاده را شیرین کام سازند" * امریک راۓ متصدی بعرض رسانید که - "اگر حضور انور یکماهیهٔ تمام سپاه را بطریق تنبول پذیرا فرمایند - فوج باین عنایت در پیرهن نخواهد گنجید" * حضور والا فرمودند که : "وجه تنبول از همسران زیبا نشیند" * چون استبداد فوج - که از قدیم نمکخوار بودند - از حد گذشت - اصرار آنها بموقف قبول رسید * نیز از جماعه حضار تنبول بطریق نذور قبول فرموده - بخلعات گوناگون سر افرازی بخشیدند * بتمامی آتشبازان ممالک محروسه را حکم شد که : "هریکے در صنعت و ابداع کاری ید طولی داشته باشد - معرفت خلیفه نور الدین انصاری بعرض رسانیده - قریب یک لک روپیه را آتشبازی داخل معسکر فصرت سازد - و بفحواۓ اَلنَّقْدُ فِیْ الْکَمِّ از تنخواه بیباک ریست نماید *

هریداس کرت سویم بوساطت راجه کلان بهادر مصر تابوت شده - از حبس نفس افسانه ها خوانده - دعوی چهل روز زیر خاک آورده - از حضور انور اجازت خواست * چون خالی از آعجوبه کاری نبوده - خود بنفس نفیس توجه فرموده - او را در زمین پریث متصل باغ سردار جوالا سنگه حجرهٔ - که در حجرهٔ دیگر بوده - نشاخته از بخورات عود و عنبر مشامش را نزهتگاه روح قرار دادند - و بعد از چهل روز او را بر آورده - در آن دم از باران درهم و دینار غبارش را شست و شو بخشیدند[1]" *

قراولان بعرض رسانیدند که - "دو شیر مست در دشت یحیی نگر مردم آزاری را از دست نمیدهند" * خود بنفس نفیس متوجه شده -

[1] W. G. Osbourne, in his "Court and Camp of Ranjit Singh" gives fuller details about the exhibition of the yoga practices given by Hari Das.

آنها را قلادهٔ بندگی در گوش کشیده - در پنجره هاے آهنین حکم نگهداشت فرمودند - و بعزم تهیهٔ شادی صاحبزادهٔ والا قدر متوجهٔ تاثیم آستان سری هرمندل جی شده - سعادت جبه سائی اندوختند * از آنجا لاٹ بہادر را ملاقات نموده - آرایش فوج و ترکیب سامان شادی را معاینه کنانیده - عجب زیب و زینت افزودند *

سرکار والا از منجمین دهر تفاول گرفتند * یکے عرضداشت کرد که: "روز برات در اتاری ژاله باری شود" - و این آثار برباد شدن اعداے دولت بگلوله هاے آتشین تعبیر کرد - و سرکار والا بیست و پنجم ماه اسفندارمذ ماه الهی معه لاٹ بہادر ظاهر اتاری را رشک بهشت ساخته - مواد شادمانی را تهنیت افزودند * چون از هندوستان و خراسان و ملتان و بلوچستان و ترکستان و کوهستان مردم تماشا دوست فراهم شدند - اگر بشهور و عوام در تعداد آن تخمیناً توغل کرده آید - قام مقطوع اللسان در احصاء قاصر می آید * چون زاد و راحلهٔ شان نماند - آن هم در حلقهٔ سایلان در آمده - بهمین بهانه کامیاب بار دربار این خسرو گوهر بار شدند * از درگاه پادشاهی حکم نافذ بظهور پیوست که: "هر جاندارے را که دریابند - بے آنچه نگذارند" * جرنیل اعظم ونتوره فراسیس و مصر بیلی رام و گلاب سنگه و راجه دهیان سنگه کلان بہادر و جمعدار خوشحال سنگه تجویز حلقه در سه فرسنگ از خارزار کرده - باره نام نهادند - و آن را بچند دروازه منسوب گردانیده - مردم سایل را از تمام و کمال فراهم آورده - هر یکے را بیرون کرده - مقتضی المرام فرمودند * بعضے فقراء - که سگ همراه داشتند - بحکم حصهٔ جاندار بے نصیب نگذاشتند * طماعے بحکم امتحان کوزه سفالین را پر از مورچگان جاندار در نظر راجه کلان بہادر آورد * چون حصر آن از جملهٔ تعذر بود - چند بار از دو دست کوزه اش را پر نموده - نامے بدست آوردند *

چون آن وقت پدرم از دامان چاکی در لاهور و بحکم حضور چند روز اتفاق مکث افتاده بود - و الثالث بالخیر راقم السطور و عموی کدار ناتھ - همرکاب ملتزم شده * از آن اعجوبه کاری در اتاری التذاذ صوری و معنوی بدست آمد * از والا حکم شد که - چون بناے اتحاد دولتین انگریزی و خالصه جی تنصیص یافته: "حضار دربار گردون وقار و افسران افواج بهرام آثار بحضور رسیده - پیش لاٹ بہادر نذور گذارند" * آن وقت چون نوبت والد راقم این اقبال نامه رسید - از رومال خاص پنج عدد ٹنکی طلا بدست اقدس عنایت فرموده - اشارت بجانب لاٹ بہادر نمودند - و الی الآن - که پدرم چون لولوے لالا گوشواره از آن مسند نشینان دولت و ثروت بوده اند - لاٹ بہادر را از دیوان این دولت نشان دادند * چون تقرر دیوانی آن فهرست جریدهٔ اقبال در سال نود و چهارم بنظرم میرسد - و آن سال را میخواستم که برشتهٔ نظم درکشم - تا اُولی الابصار مرا بنظامی در پذیرند * دو سه بیت اشاره خواهم داد - وَالْأَمْرُ بِيَدِ اللهِ تَعَالیٰ *

چون ظاهر اتاری از قدوم حضور انور حکم نوبهاری گرفت - بفضل ایزد باری - بحزم و هوشیاری بر آمده - سرچشمهٔ فیوض و سخاوت جاری ساختند * نوشه سوار فیل باعماری - و افواج شایسته بالباس زرتاری - و کمیدانان پیشرو بعیاری - پاسبانان بهرام صولت بخبرداری - تعین گشت * نهنگان نیلی لباس چون چرخ زنگاری - و سنگهان سرخ پوش بانکی سرکاری - بجیغه هاے مرصع وکلغیهاے طلا کاری - پیرایش کردند * شهنانوازان دولت و بختیاری - و نقارچیان نصرت و نامداری - و دهل نوازان حشمت و کامگاری - طیاری نموده - بچرخ هفتم غلغله انداختند * چون روز برات ژاله باری مسلمین را - که منکر

گردش نجوم با وصف نص وجیز - که " و اذ سُئِلَ ما فی النجُومْ - فقال اَنّی و اِذَا القَمَرُ فِی العَقْرَبِ لاتسفروا " مے باشند - برسر تصدیق شاستر اهل هنود - که کتب آسمانی و مقبول جاودانی اند - آورده بود - روز دوم از حضور انور بعادت معین شده - اینچه زیبائی که چشم ندیده و این عبرت بین - حیرت گزین چون آئینه بنظاره در آورده : ع

" دنیاست عجب مرقع رنگینی " *



باب چهلم

شادی نامه کنور نو نهال سنگه *

بیا ساقی آن بادهٔ لعل گون — که بخشد دلم را خمارے فزون

دماغم به نشاه رسائی دهد — ز اندوه خاطر جدائی دهد

بهار نشاط است و دور ساغر انبساط فلک برسر مراد رسیده - و زمین صندلین نطع انفراح گسترده - خوش نشینان بهار - و رنگین وضعان گلزار - به خم و چم شکیب ربا دلفریب عشاق شده * عنادل سراپا نوا - و شیرین زبانان ترانه سرا - سر به گلشن کشیده * طوطیان بسدین منقار - زمردین بال ادائے مستانه روی از آینهٔ آب جویبار سرقت نموده - در جرگهٔ مئ پرستان مستی دوست چون سیه بختان چه چهٔ دلکش بر آوردند * بسرخروئی نشسته بلبلان از شقایق کنجد خال سمن تنان سیمین عذار ازین چراغان از داغ دل بستند * نازک بدنان در جلوه ریزی - و نازکیان طاؤس خرام در سبک خیزی * بلبان مرغان بستان همانا بخوش آوازئی بلبلان ماند - باب آنرا نتوان بیان ساخت - بلکه بلبلانش نتوانند برسرود - و رقص سرو قدان چابک آئین چمن بسبک خرامئ سیم تنان مشابهت دارد - که زبان قلم باظهار آن قدم نتواند فرسود * گلرویان مشک بر گل عذار ریخته - و نسرین بدنان بر عارض زلف عنبرین غالیه بیخته * شمشاد بالایان سیمین ساعد - و هلال آبروان خورشید خد کمندے در گردن جان عشاق انداخته - خود را بقیام و قعود و رکوع و سجود مسجود ساختند - و طره بازان نرگسین چشم تاج ناز برسر گذاشته - ائین کج مجی را روز بازار افزودند * از نسیم نشاط بهار عذار ماه رخان در اهتزاز - و خوش خرامان سراپا نیاز در غمزه و انداز * بهارین چهرگان

نسرین تن - و نگارین دستان سیمین بدن - بگلگشت چمن در عیش و فرحت * سنبلین مویان خنجرین آبرو - و عنبرین زلفان دلجو - بقامت دلکش چون عندلیب مراعه پیمائ گلستان نشاط و عشرت * چمنها از خوش رویان در نگار آرائی - و گلشن‌ها از بهارین چهرگان جادو ادا در بهار پیرائی مطربان بجادو نوائی در مقام دلبری - و قوالان از غایت سحر مقالی ساحری - و از مشغول افسونگری * زمین را پیرایهٔ اخضر در بر - و اسمان را کلاه زرین بر سر * ترکان گلزار و نسفچیان بهار در عرصهٔ چمن بدلفریبی نظارگیان قدم با قدم - و یساول بندان شاخ ضیمران شمشیرها علم * نسرین و نسترین پیراهن دل چاک کرده - دیوانگی و شیدائی دامن هوشیاری را پاک کرده - عالمی را فرحت افزود - جهانی را طرب رو نمود *

قصیده درین ضمن از بهارین طبع و نگارین خیال - که هوش ربائ مدعیان - و فرحت افزائ باغ بصیرتیان عبارت از آنست - از تقاضائ عنایات خدیو اقدس خالی از اعجوبگی نمی تواند شد - بموقام اضاعت اوقات صورت نگار بسته بود - نگاشته - بو العجبی ختامه شد * چون زیب افزائ بهارستان سخن و رونق بخش چمن ابیض است - امید که دماغ سرخوشان خمخانه دانش و بینش را مستیهائ رسائی دهد - و نظّام سراپا نظام و نثّار درر نثار از عقد پروین و بنات النعش چرخ حوصلهٔ بصهبائ نیرنگی هائ دور سپهر میفائی را مالا مال یافته - آفرین گر طبع نشاء پرست می شود :—

رسید مژدهٔ امیـــد از نسیم بهار   فتاد شور بگلشن زلحن صوت هزار
بهار چتر بر افراخت بر سر شهٔ گل   چمن ز فیض هوا بست رونق گلزار
ز شهنائ صفیر و ز شور کوس سحاب   فتاد غلغله بـــر اوج گنبد دوار
علـــم فراخت صنوبر بعرصهٔ گلشن   شکست داد باعدا ز نوک نیزهٔ خار

زمین ز سبزهٔ نورس بساط تازه فگند   ز لاله و گل صحرای چمن به بست نگار
فلک ز اختر و انجم بفرق لاله و گل   نموده لعل و عقیق و گهر بسی ایثار
بهمنشینی گل سنبل سیه بچمن   گذاشت همچو بتان زلف بر گل رخسار
عروس سبزه بمهد چمن بغایت ناز   ربوده دل ز جهانی بجلوهٔ دیدار
نوائ عیش سرایان بهر طرف مرغان   دمید نغمهٔ جانسوز در نئ منقار
ز عاشقان گرفتـــار دام شیـــدائی   صفیر بلبل مستانه برد صبر و قرار
بدور عیش و طرب جام چرخ مینائی   نظاره باز بهر گوشه نرگس بیمار
فگنده سایهٔ عشرت ز چتر ابر فلک   بهودج گل نسرین نسیم صبح سوار
مراغه سنج نسیم سحر به بستر گل   که شد دماغ دمی از بادهٔ طرب سرشار
زمین بساط طرب چید و داد خوبی داد   فلک به بست طراز از لالئ شهوار
سحر فشاند ز اوج فلک بهر سو نور   نسیم باغ چو موج محیط گوهر بار
فگند بلبل صیاد دام از رگ گل   چو مرغ دل شدش آنجا اسیر دام شکار
هـــوا چـــو آینـــهٔ باطن حقیقتان   نمود سر خفی را ز غنچه باز اظهار
شـــد اتصال سنبل ز نـــرگس شهلا   فتاد شور که آهو بدام گشت شکار
برائ سبزی و سیرابی چمن هردم   فلک آجبُت بگوید به بست دست چنار
دماغ اهل چمن گشت مست بادهٔ ذوق   که شد شمیم گل اندر چمن غذائ هزار
نهاده تاج طلا بر سر خود عبهر مست   ربوده سوسن شیوا زبان دل از گفتار
زخم و چم قد رعنائ گلرخان چمن   ز یاد رفته خرامش بکبک خوش رفتار
ز مباده ساخته رعنائش سرخروئی اید   کسی که زرد رخی داشت در صف گلزار
به بست غازهٔ خوبی بچهرهٔ شاهد گل   ز زلف غالیه بیزان چو نعمت فرخار
ز نغمه سنجی مرغان آشیانهٔ گل   شکیب و صبر ز دلخستگان نمود فرار
هوا ز شبنم تر ریخت بر گل نسرین   میان بزم چمن همچو جامهٔ گلزار
بصد هزار زبان درمیان بزم چمن   ترانه سنج ز عیش و نشاط موسیقار

دهان غنچه زهم باز گشت همچو صدف   که گشت ابر بهر سوے باغ گوهر بار
میان کشت چمن شد عیان گل خورشید   چـــو آفتاب منـــور بطارم دوار
ز سیر باغ شده چشم مردمان روشن   کشیده سرمهٔ صحت بچشم هر بیمار
بهر طرف چمن بادهٔ نو بهار فشاند   ز بوے برگ گل و لاله نافهٔ تاتار
فراخت در صف گلزار ترک عبهر مست   ز شاخ سبز پے قتل ناچخ خونخوار
بنفشه خط شکسته نوشت همچو بتان   به بزم باغ زهم باز کرد گل طومار
فتاد شور بهر کوچه از گل و سنبل   برنگ و بوے چمن جلوه ریز شد بازار
صبا ز رنگ بهار است جامه در بر   بفرق سرو ز گل گشته طره و دستار
بفـــرق نـــرگس طناز تاج زرینی   بدست غنچه زر سرخ از پے ایثار
باتصال گـــل یـــاسمین گل شبـــو   باوج همچو صبا بر دمید از شب تار
مثال باغ خلیل از نسیم خلد برین   گرفت عرصهٔ صحرائی از شقایق زار
ترانه سنج بهر سوے باغ بلبل مست   نسیم صبح خرامان به تختهٔ دیوار
نشست از سر عشرت به تخت گل بلبل   میان بزم چمن یافت جاه و عز و وقار
غزال باد صبا در چمن بناز و تگ است   ز سبزه بر سر خاک است فرش مینا کار
نشسته گل بسر مسند چمن از ناز   بهر طرف زده بلبل نوا ز قرب و جوار
میان باغ ز هر سمت زنده باقي چند   گرفته چتر زبهر نواے این گفتار
چو عندلیب زني شور اکبری از چه   که میر......................گلزار
بیآ دمے بخود آے رفتهٔ چرا از هوش   ز خون دل بقلم ریختي چه نقش و نگار
چـــرا بباغ سخن میرسي بطاؤسي   ترانه میزني از شور این دل فگار
به بزم سلطنت شاه کن نوا سنجي   بدست ماشطه طبع زن نگار نگار
ز شاخ خامهٔ گل تازه ریز بر اوراق   نشان بصفحه نسرین ز نافهٔ تاتار
ز نقطه اش به بیاض غزال بجش سواد   ز آبیاری موج سخن فزاے بهار
ز مطلعش سحر بخت را بیفزاد فیض   ز مقطعش بجهان ریز چادر انوار

به بزم شاه بشو حاضر - و بغایت هوش   نماے عرض باهل خرد ز جوهر کار
بکار خویش سر و کار بخش و شادی کن   که یافتي شرف عتبه بوسی سرکار

المطلع الثاني *

شهنشهے که فلک را ازوست عز و وقار   شهنشهے که زمین را ازوست پاے قرار
هزار غلغله مے افگند بگنبد چرخ   اگر سحر بزند چاک دامن شب تار
شهنشهے که اگر شاخ باغبان شکند   قلم کند ید او را به بزم گاه بهار
شهنشهے که اگر آسمان سپر گیرد   تنش ز رخنه انجم خورد سر سوفار
شهنشهے که زمام مراد در کف اوست   میان جنگ بود نعل اسپش آتشبار
شهنشهے که اگر دشمنش کشد سر را   ز مغز او بدر آرد ز قهر و غصه دمار
شهنشهے که کمندش ز رشتهٔ جانها   شهنشهے که علم نام او بعز و وقار
شهنشهے که بشب شمع ماه در محفل   ز چهره اش بکند کسب فیض از انوار
شهنشهے که فلک را ازوست زیبائي   شهنشهے که زمین را ازوست نقش و نگار
شهنشهے که بدورش غزال صحرائی   ز سم کشیده بالواح دشت نقش و نگار
شهنشهے که جهانرا ازوست عظمت و فخر   نشسته در دل اعدا ز تیغ او زنگار
شهنشهے که علم نام اوست در عالم   شهنشهے که ز دانش بعالمے نگرار
شهنشهے که ز اوصاف او گل و بلبل   ببزم باغ نمایند بحث در گلزار

شهنشهے که ز بس بوے خلق اوست بخلق
قریب هست که آید بقبضه اش تاتار

شهنشهے که بود رایتش بعرصهٔ جنگ   نشان فتح پے قتل دشمن خونخوار
شهنشهے که عدو شد ز تیغ او بیدم   شهنشهے که بود قبضهٔ دست او را تار
شهنشهے که بلطف و کرم بحق ممنون   بجود فیض شده نقش صفحهٔ ادوار
نموده عزم ز لاهور سوے امرتسر   که هست معبد این بادشاه کیوان دار
ز بسکه نور عنایات حق در آن ملنست   بروخت آفـــریـــده را برخوردار

ز بسکه لاله و سنبل فضاے او دارد   شفق ز لاله و شامش بود ز ریحان زار
ز بسکه شهرۀ آفاق شد بخوبی و زیب   توان که نام نهندش خانه و مرغزار

ز بسکه زیب گرفت است عرصه اش از گل
فلک بـــرشک سحر انجمش کنـــد ایثار

بهر طرف گل و بلبل بهر طرف نغمه   بهر طرف بچمن شور شد ز صوت هزار
براے شادی شهزادۀ جوان طالع   روانه شد به اثاری چو باد در گلزار
ورود کرده در آن خانع از عنایت حق   فگند بر سر مردم جواهر و دینار
عطا نمود بلشکر سنان و خنجر و تیغ   فشاند دست عنایات وجود چو مدرار
بنـــور ماهچۀ رایت ظفـــر آیت   فروغ یافت اثاری چو عرصۀ گلزار
به بست بارۀ در آن عرصۀ طرب افزا   حصار بند عیان شد ز تخته بندی خار
نبود خار در آن عرصۀ نشاط اگین   که بود در دل اعدا خلیده زیرۀ خار
میان آن غـــربا جمع آمدند تمام   هجوم کرده در مردمان ملک و دیار
گهر فشاند بعالم چـــو ابر نیسانی   گرفت نقش عجب نقش درهم و دینار
قبول از همه تقبول و نذر گردیدند   فـــراهم آمــــده بسیار از پے ایثار
قریب ده لک و چیزے زیاد شد خرجش   که هر کسے بوطن شد روانه شکرگذار
مسبحان ملایک براے طول حیات   دعـــا نمــــوده بـــدرگاه خالق غفار
شمیم گل بچمن در دماغ فرحت شد   برنگ و بوے در آمد چو طبلۀ عطار
ز مشک بیزی باد صبا دماغ سحر   گرفت لخلخه..............بسیار
ببرد هوش بغایت ز بے زبانیها   میان عرصۀ گلـــزار سوسن از گفتار
مسیح گل بچمن زنده کرد دلها را   ببرد از دل عشاق صبر و هوش و قرار
سبوے غنچه نهاده بدوش ساقی شاخ   بدست جام طلائی ز نرگس بیمار
بهمنشینی گل سنبل عطیه زن گردید   خرام ناز گرفته تذرو خوش رفتار
کشیده قشقه گل جعفری به پیشانی   گرفته هندوی گل تار سنبل از زنار

بمهد غنچه میان چمن به کودک گل   گرفته نامیه چون دایۀ در میان کنار
نشسته ماه وشے هرطرف بهر برزن   نشسته مهر جمالے بجلوه در بازار
زبان بعیش و نشاط و طرب بخود بالید   زمین کشید ببر خلعت زمرد کار
بجام لاله بـــر آسود بـــاده ز شبنم   گرفت صحن چمن زیب و رونق بازار
بهـــر طرف بچمن گلـــرخان زیبا رو   ببرده صبر ز عشاق برده در گلـــزار
ز نخلبندی بستانی عنایت حق   کشاده غنچۀ دل از نسیم صبح بهار

ز موج خیزی بـــاد سحـــر دل از جا رفت
ز رنگ و بوے چمن دل شده ز دست قرار
خموش اکبریا کن دعـــا وظیفۀ خـــویش
که گوش نازک گل کے کشد صداے هزار

مطربان از طنبور بدلنوازی - و قوالان از دف در پرده از روے کار بر اندازی :—

جگرها تار از تار رباب است   بناز نغمه مرغ دل کباب است
ربوده مطربان دل را بآواز   صداے شادمانی کرده بر ساز
ز رقص گلـــرخان ســـرو بالا   گرفته زیب و زینت بزم والا
چو بلبل مطربان در نغمه خیزی   دهان مانند گل در خنده ریزی
جهانے از نشاط و شادمـــانی   نموده چهـــره ها را ارغوانی

آتشین دستان آتشین کار و نفط اندازان چابکین دشت مواد آتش را بآتش دستی تمام بهمرسانیدند * و با وصف طیذت چون آتشین خرامان فلک از جهان سفلی بعالم علوی شتافته * هوائی ها در آن هنگام بر هوا ستاره ریز و از صبح روشن مهتاب شدے - و چادرها چادر انوار بر ظلمتیان روزگار وتیره روزگاران ظلمتکده افشاندے - دستۀ گلگلی چون چرخ ستاره بار بستاره افشانی - و انارها چون شجرۀ کوه طور کام چشم گم گشتگان

وادیٔ ایمن را ثمرہ بخش عنایات یزدانی * گلہاۓ آتشین شعله ریز و شرر بار و شب افروز خاک نشینان کوی تیرہ روزی و اِدبار * تختۂ گلہاۓ آتشین مانند لاله زار آتش افروز - و دلہاۓ آتش پرستان از رشک این آتش بازان در گداز و سوز * چادر بنفشه چرخ بنفشه گون را عبرت دادہ - بگل افشانی آبے بروۓ کار آوردہ * ماهتابی شب را چون روز آفتابی نمودہ - و دود از دلہا بر آوردہ - و کاغذین چرخ آتشین بآتش افشانی چرخی زدہ - که چرخ را چرخ دادہ - آتشبازان بآتشبازی چون سمندر آتش نشین - و از گلہاۓ آتشین بر دامان زمین ہوائی ستارہ افشان - تابشے در سراچۂ باطن اخگر در جگر زدہ - فتیله چون پنجۂ کش خورشید سر بآسمان نہادہ * سلک مسلسل پٹاخه دل را بدزدی آوردہ - که هردم از غایت حرمان بشرر ریزی کر و فری انگیزد - که دلہاۓ ارباب وحشت را بشور و شر اندازد * تخته هاۓ سبز چون آسمان زمردین به زبرجدی تمنائیان جنت را بشارت از بہشت برین رسانیدہ - و سرو هاۓ خضرا لباس یاد از خضر و الیاس دادہ * مرغان شوق بہواۓ آن گرم خیز - و انارها بغایت سوز و گداز آتش ریز * آتش افشانی ہوائی چون ستارہ ریزی نسیم صبح بہار - طاؤسان کاغذین از اوراق بریختن ترانه سنج عیش و فرحت بدلفریبی عاشقان زار :—

روان شد تخته‌ها مانند گلشن　　چراغ لاله گشت از باد روشن
شـــرر افشـــانی آتش نژادان　　گرفته عرصه را چون باغ و بستان
منور شد شب از مہتاب چون روز　　شقایق در چمن شد آتش افروز

خیل خیل سمن ساعدان نازک بدن بعزم صید دلہا نغولۂ مجعد را بر عارض شکستند - و جوق جوق مہوشان نازکین ادا شمایل گردان ماهتاب سپہر حسن و جمال چون انجم ها بستند *

چون بحویلی سردار شام سنگه نزول دولت و اجلال واقع شد - صعودش بفلک الافلاک رسید * نزول صعودی نوشاہ در هتک استار مشک مویان شمشاد قد و خورشید رویان قمر خد کوشیدہ - بر شایقان دیدار یوسفش هنگامۂ ترنج را از سر بتجدید آورد - و گل موتیا - که در زمین هند هنگام شام در مشام مستان خمخانۂ حسن و صباحت کار شراب دوآتشه کند - چون خرمن خرمن بدست و گلوۓ آن نازنینان سمن ساعد پیچد - خم خم نشاه و ساغر ساغر انبار خمار آن دست و پا گم کردگان هستی را بآنهام میپرستی درداد * گل یاسمن را - که رنگ و بو افزاۓ دماغ سرشاران و صہباۓ طرب بخش میخواران است - خرمن خرمن و دامن دامن پریرویان بر روۓ یکدگر ریختہ - حلقه هاۓ تازہ گل را با حلقۂ زلف دوتا در دور و تسلسل آوردند * نازنینان زیبا عرق گلاب در عین گرمجوشی از گل روۓ یکدگر کشیدہ - بر روۓ هم پاشیدند * تاتار تاتار عنبر - و خروار خروار مشک آذفر را بر فرق سنبلین مویان بنفشه خط افشاندند - و پردہ گیان پردہ دار بنغمۂ سرائی در پردہ بطنزهاۓ گونا گون از زلف دامے چند در گردن جان ها افگندند * گلاب پاش ها پر از رنگ گونا گون - و پاندان ها بشہادت عاشقان از خونخواری رنگین لبان سرخ پوش گواہ ناطق چون بتکلیف طبع رنگ آمیز * و بتحریک و تحرک خیال شور انگیز من مصرعۂ چند که درین ضمن بشیرینی فصاحت بر رطب تر خوردہ گیرد - و نمکینیٔ ملاحت جراحت دل را خراش تازہ دهد - از کلک من غیاثت ذایقه یابان معانی شیرین و نمکین و گرم و سرد چشیدگان روزگار بامتزاج رو دادہ - تا مائدہ خواران دانشمند و دانایان خرد پیوند را پختگی افزاید - و خامی رباید * چون از نتایج طبع زاد هندی نژاد است - و قامت قضا بمو

قلم قدرت نقش آن بر لوح خاطر حزین من صورت نگارید - بنده بسته بود - بعینه بخارش کلک حقیقت سالک رسید : تاریخ :—

شد فزون بخت و جاه و حشم یافت سرمایهٔ طرب عالم
پا بـه دوستان بلندی یافت دشمنان را شکست سر ز ستم
بر فلک رفت بانگ کوس نشاط در جهان نام نیک گشت عام
شادیٔ شاهزادهٔ والا شد بالطاف حق بناز و نعم
چون نمودم تلاش تاریخش زد نـدائے سروش از نیم
که بگو اکبری ز روے طرب "ماه و خورشید شد قرین باهم"

چون بایزدی تائید چنین نیکو اخترے در مشام مراد شام سفکه جلوه افزا شد - مطلعش از مطلع آسمان در گذشت - و صبحش را آفتابے نور افشان - و سوادش را بیاض ظلمت زداے خانمان بعنایات ایزد منّان جلوه افروخت - و شب امیدش از فروغ عنایات ایزدی چون روز گردید - باین میمنت از غایت طرب در پوست نگنجید - و سرافرازیٔ کونین اندوخت - وقت شام موبدان بید خوان و پندتان ریاضی دان بارشاد حضور - از غایت سرور - ناصیه سائے عقیدت - و جبه فرسائے عبودیت شده - در دریافت ساعت میمون - و شناخت هنگام همایون - که اقتران نیرین سعدین - و انتساب نجمین دولتین است - بنظر دوربین در اصطرلاب تعمیق و تحقیق و اصطرلابیان انجم شناس - و مجسطیان بطلیموس قیاس - در امعان وقت حمید - و اخراج زمان سعید - که مقارنت گل و بلبل در یک چمن - و مجالست مهر و ماه در یک انجمن - تعبیر آزان توان کرد - بژرف نگاهے - و گزین هوشے - در تقویم بیقین و تدقیق - بمطالع مطالع اسرار - و ملاحظهٔ لوایح اضمار - اقتباس مشکواة انوار - و استنباط فیوض نتایج و

آثار نموده - زمانے مستحسن و هنگامے مبارک را براے ازدواج آن ماه و مهر تعین - و در گردش نجوم سیماے از طبقات ارضی و از صفایی فلکیان بعین الیقین دیده - دایرهٔ اختلاف را در مرکز اعتدال - و نقش اقبال را بپرکار جاه و جلال - مرتسم و مرقوم - لوح بخت و ظفر را بفاتحهٔ مراد منقش . مختوم ساختند - و ساعتیان وقت بین - و باریک نگاهان دانش قرین - کاسه هاے سیمین در طشت هاے جواهرین داشته بشمرد ازمنه و اوقات - بانتظار قرب هنگام چون انجم چشم را بر نظرات سعد دور فلک بمیمنت هاے اقبال والا بشارت انتما گشته * گهریال برنجی را بیاد تعلیم ساعت میمون - و بآموخت وقت همایون - از ضربت پتک چوبی در دل یاد میدادند - و بصداهاے نشاط انگیز آن سرمایهٔ طرب حصول - و دولت بهبودی و انبساط وصول کرده - بالطاف شاهنشاهی مشمول - و بالطاف ظل الهی مقبول گشته * از نصرت و دولت ظل نواز - و از ظفر و عزت عام افراز شده - در خانهٔ اعداے بد بخت رخنه انداز گردیدند *

چون آن زمان مبارک قریب رسید - خجستگیان عفت - و پردگیان عصمت - آن ساعت را از زبان انجمیان دانا اصغا کرده - بمسامع والا رسانیدند * چنانچه عفتیان سرا پردهٔ عصمت و عصمتیان حجله نشین عفت - آن را تفاول سعید - و مقارنهٔ نیرین حمید - تصور و براے سامان انعقاد موبدان گزین را تقرر گردانیده - وقت نصف شب دقیقه - که آغاز طلوع عطیه بخش جهان - و انتشار تباشیر مراد جهانیان - تعبیر ازان - و دل لیلاے لیل را عبارت از همان میتوان کرد - آن گل و بلبل را به پهلوے همدگر جا - و از سر هنگامهٔ نشاط برپا کرده - بمعاینهٔ مرات چهرهٔ همدیگر را بمقابلهٔ نوشه و عروس رو نما - و

ماه نور افشان و آفتاب را بنظر تسدیس در یک برج اقتران نشانیده - دست یکدگر سپردند - سُبْحَانَ اللهُ! این که مقامے است رقت افزا - و جائے است قدرت نما - که از ابتدائے رضاعت تا سن تمیز لخت جگری سالها پروردن - وگلے را از سموم روزگار بمحافظت داشتن - و اخر بدیگرے سپردن - و دعوی نکردن * حقا! که این قطره ایست از نیستان دماغ چکیده - و این لعلیست از بدخشان جگر تراویده - پس این دولت بدیگرے سپارند * طایفه شریفهٔ و این گرانمایه جواهری بدیگرے دادن - هر آینه رقت گاه عرفانیان - و دقت افزائے خاطر حقانیان است * موبدان سواد خوان بقاعدهٔ سنگهان آتش افروزان از کتب هنود داستان خوانده - در آن گروه پریرویان آن آتشین رویان را بطواف آتش نور افشان ساختند - و بجواب و سوال ناز و نیاز از طرف ثانی در مقام تبخیت از نوشاه اغاز سخن و افسانه هائے نو و کهن سرائیده - از آتش آن همه مکان را روشن ساختند * اولاً آنچه از زبان عروس بموجب شاستر بزبان عروس رفت - پرورش و غور پرداخت - و ثانیاً آنچه نونهال بخت و اقبال - در آن بزمگاه جاه و جلال - بانداز و کرشمه باهم قیل و قال کردند - دلاسا و تشفی و تسکین و تسلی بود - و این گروه قدرت بین را بانعقاد این دو گل - و اجتماع این دو بلبل - نشاط فراوان و انبساط بے پایان دست داد :—

[نظم] قران ماه شد از تلطف هائے یزدانی
مبارک باد بر آن آفتاب اوج سلطانی
بوصل هم خدایا! شاد دارش در زمان سعد
طلوع نیر او کن بعز و فرخاقانی

بعد از انفراغ رسم و رسوم - که آئین علوی این گروه ذی فهوم است - دست همدیگر را از کشاکش وا - و گل و بلبل را بانتظار وصال

فعل کشا داشتند * سحرگاهان چون عروس آفتاب بماشطگی قابلهٔ فلک از حجرهٔ مشرق مستعد آرایندگی - و شبستان آسمان زبرجدی را افزایش پیراستگی شد *

عرض سازان جاه و جلال - منهیان دولت و اقبال بعرض رسانیدند که: "تا حال از تقسیم بارهٔ فراغت حاصل نشد" - بر زبان عالی گذشت که - "بعد از انفراغ آن انتهاض الویهٔ جهانکشا خواهد گردید" - و حکم شد که: "همراهیان قدسی رکاب نور چشمان ذوالاقتدار - یعنی ولیعهد بهادر و شهزاده فیروز بخت طیار" - و چون سری امرتسرجی ملاذ و معاذ این طایفهٔ ظفر مدار است - مستعد عزم آن سمت فرخندگی آثار باشند * رقاصان نازکین ادا - و مطربان نغمه سرا فراهم آمده - مورد انعامات گران - و مصدر اشفاق فراوان شدند - و آتش بازان و تخته سازان را سوائے قیمت زر دیگر بسیار عطایات گردید - و روشنی سازان را روپیه هائے بسیار مرحمت یافت - و هر یکے از عنایات خدیو گیتی آرا دولت و شرافت اندوخت *

بعرض رسید که از تقسیم بارهٔ فراغت تمام و کمال گردید - و هر یکے شکر گذار بسمت وطن خود روان شد - حکم فرمودند که - "پیشخانهٔ عالی در سبیل دایر شود" * و از آنجا باز بحویلی سردار شام سنگه نزول اجلال واقع شد * پردگیان عفت شرف حضور اندوختند - نثار لآلی اشک جواهرات و لولوے بے بها را مستزاد ساخته - کبوتران آسمان پرواز - و صعودیان چنگل باز را از فرق قدسی آن نوگل شاخسار عظمت پرواز - بسان بلبل سران به نو باوهٔ پیش رس بستان بختیاری - و سرو جویبار عظمت و پایداری - بال کشا کرده - طرب انتما گشتند - و شام سنگه بفراغت تمام و نیاز مالا کلام - آن وقت - که دست هموم

علایق بادامنی تجرد در کشاکش - و بیادش اشتغال نوایر هواجس پابندان عوایق را تشهیر شهباز طبع مشابهت بپر مگس بود - بل مقام حیرت عرفانیان - و وادی بے سر و پا دویدن روحانیان است - این چند ابیات را در مقام بے زبانی بهمه دانی ادا نمود :—

بلند اختری بود در برج من نکو گوهری بود در درج من
چو دیدم ترا من فلک کامگار نمودم بصد عجز بر تو نثار
پذیرا کنش از عنایات خویش که آورده ام گوهر خویش پیش

سرکار والا تسکین وافی و دلاسای کافی کرده - آن نونهال بخت را با عروس سعادت التزام و ولیعهد بهادر را هم ببدرقهٔ عنایت اقدس به بدرقگی عز و احتشام داده - روانهٔ امرتسر - و خود بدولت عرصهٔ سبیل را بقیام سرادق فیروزی مخیم نصرت و ظفر ساختند • بعد از تاثیم آن آستان قدس آشیان شاهزادهٔ قدسی مکان بمراد باطنی کامران شد • و شبستان دولت را ضیاے و بهاے پدیدار آمد • چون خوابگاهے زیبنده و مکانے فروزنده ترتیب یافت - بمعاینهٔ میمنت شب را با آن قدسیه اتفاق مجالست - و آن سرمستان حسن و جمال را معاینت رو داد • امید که بوصل مراد افزونی اقبال شود - و شمس اقبال شبستان افروز و پرتو افگن سعادت گردد - و افزونی تخم آن نونهال حدیقهٔ آمانی و آمال رو دهد - سرکار والا از سبیل حرکت کرده - شهلا باغ را از مقدم قدسی نضارت و خضارت افزودند • و لاٹ بهادر نیز بقدسی قدمبوسی وارد آن گلزمین شده - انبساط فراوان اندوختند :—

الهی تا جهانے بر قرار است زمین و چرخ گردان استوار است
قباے فتح و نصرت در برش باد کلاه بخت و دولت بر سرش باد

و نیز درین سال تعریف باغ حضوری - که نور بخش چشم

انتظار کشندگان - و سرور بخش دل غمدیدگان است - بر زبان قدسی گذشت - والدم عرضداشت که : " خانه زاد عقیدت نهاد بیست باغ نواحی لاهور را در گلزمین همیشه بهار عبارت ترتیب داده - نظارگیان بستان و تماشائیان گلستان را اجازت از خانه بدر شدن نفرماید - و بجاے خود از ملاحظهٔ گلهاے آن روضة الازهار بینایان را نشاطے - و تماشائیان را انبساطے دهد " و فرمودند که : در کتاب حضور آنرا مرقوم نماید • اگرچه این نخابند خارستان هیچمدانی - که بعنوان سبزه پا انداز بساتین رنگین بهار طبعان رنگ و بو آئین است - نے خواست که - این گلشن را آب و رنگ سخن آرائی دهد - اما بامتثال مثال عالی بقوت نامیه طبع این کلمهٔ چند از شاخ قلم شگفانیده - امید که بصارتیان را بصیرتے - و طبائع صافی مزاجان را لطافتے افزاید :—

اگر موم‌ست و گـــر خسود انگبین است
همین است - و همین است - و همین است

باب چهل و یکم

کتاب روضته الازهار مصنفه امر ناته اکبری *

در نهایت زیبائی و لطافت - و غایت دلکشائی و نظافت * سُبْحَانَ اللّٰه ! که سبزه اش چون خط مهوشان رشک ده نباتات جنان - و شقایقش چون لب سرخ گلعذاران - دل خون کن عاشقان * بید طبری دیباچهٔ اطلس سبز در بر کشیده - و سهی سرو تلمق اخضر پوشیده * طفلان اغصان کلاه زمرد گون بر سر - و گلهاے گونا گون طراوت بخش دیدهٔ نظاره گر * سطح خاکش در سبزی چون گلشن آسمان رونق یافته - بل در یکرنگی از باعث نیرنگی چرخ نیمه رخ تافته * انهار روان چون جداول سیم - و هر قطرهٔ شبنم بر اوراق گل برتبهٔ در یتیم آب رودبار - مستانه وار به آن نواسنجی مرغان چمن - صوفیان در وجد - که قوال صبا برگ اشجار گلزار را باهم جنگ زن * ساقی شاخ از سبوے غنچه می شبنم بمیناے سرو بر آورده - در ساغر لاله ریخته - و مخموران باغ را چون عنادل مست مصنوعات حضور ایزدی ساخته - در مشام شان نشاء :—

بیاد حق از خلق بگریخته چنان مست ساقی - که می ریخته
لطیف و دلکشا آب و هواے مبارک منزل و فرخنده جاے
ریاحین بر کنار جوے رسته بآب ژاله دست و روے شسته
درختان چون بتان قد بر کشیده ز یک دیگر بخوبی سر کشیده
فراز شاخ مرغان خوش آواز بالحان ارغنون ها کرده بر ساز
نهال سرو کز جنت سبق برد خط طوبی لهم بر هر ورق برد

ینابیع مصفا جابجا - چون سلسبیل در عین لطافت و صفا * بلبلانش خوش الحان و طوطیان شیرین بخطبهٔ مینائی چار چمن سرائی آفرینش خوش نوا - که به آنملهٔ قدرت چندین نقش زیبا نگاشته - و نباتات طراوت افزاے دیده در دل سنگ کاشته :—

هوا بر سبزه اش گوهر گسسته زمرد را بمروارید بسته
بهر کنجش ریاحین بر دمیده بساط خورمی بروے کشیده
بنفشه تاب زلف افگنده بر دوش کشاده باد نسرین را بناگوش

باغ بادامی - که قطرهٔ حدقهٔ حدائق - و چشم و چراغ تماشائیان شائق توان گفت - حقا که - بچشم نیکوان مینماید - بل از غایت خوبی خضارت خراج از جنت میستاند * بالاے لالههایش تاک انگور بسان مینا آویخته - و ساقی شاخ عصارهٔ تاکی در آن ریخته * مغ بهار بمستان گلو به دار کشان - و بید مجنون در خمار لیلی ازهار سرگران * نرگس بسان منتظران جلوهٔ ماه دیده گردان در جوانب چمن - و سوسن ده زبان شاغل اذکار مالک زمین و زمن * و زلف سنبل مانند دل پریشان عاشقان انتشار یافته - و بنفشه بخدمت نظارگیان باغ پشت خم کرده - از نافرمانی گردن تافته * مابینش دریاے راوی - تو گوئی : از غایت صفا از سیم گداخته اند - یا برگیش از نسیم ساخته :—

بهر هیچ گاهے در آن مرغزار روانه شده چشمهٔ خوشگوار
روان آب در سبزهٔ آبخورد چو سیماب در پیکر لاجورد
گیاهاے نو رسته از قطره پر چو بر شاخ مینا بر آمود در

باغ داؤدی از بس لطافت و صفا - رونکش جنت الماوی - و آواز الحان مرغان داؤدی نفس موم ساز آهن دلان فولاد آسا * گل عباسی چون عباسیان عظام قباے سرخ پوشیده - در خطهٔ چمن

زارش کوس لِمَنِ المُلکُ برنواخته - و نرگس و سوسن آهو چشمان عنادل نوا را به بے بصری و بیزبان مطعون بماتم ساخته • از دو رنگی گل رعنا زرد رویان روزگار را مژدهٔ سرخروئی ابد رسیده - و شاهدان چمن از ابتداۓ مصفا تماشاگر حسن و جمال گردیده - و اهتزاز طوطیان اوراق بر انواع غصون زمرد گوئی : که از معلم بهار بنات النعش یاد ساخته - و قمری و فاخته طوق از اطاعت حاشیه نشینان گلزار در گلو انداخته • پائینش دریاۓ راوی در صفا و عذوبت از شیر شیرین تر - و روشن انموذجے از آن فِی الجَنَّةِ نَهراً [نهر] مِنْ لبن ؟

بطرف هر چمن سرو چمانه   بهر جوۓ شده آبے روانه
گل از هر منظرے نظاره کرده   قباۓ سبز را صد پاره کرده

اَلعَظَمَةُ لِلّٰهِ! چها خوش بوستانے - که درختانش چون قامت مهوشان دلاویز - و اَلعِزَّةُ لِلّٰهِ! خہے زیبا گلستانی - که نباتاتش چون خط مهوشان غالیه بیز • صبحاۓ چمن زار از هار نسرین - بل رشک افزاۓ گلشن عدن • گل گل عذاران آتش افروز دل عشاق - و سهی سرو در بر کشیده - از حریر فستقی یغلطاق سنبل تر - بهم نشبنی لالهٔ خود رو چون زلف بر عارض شاهدان یغما آویخته - بل طرهٔ محبوبان چون مار بر خود پیچیده - که آتش ریخته - و شقایق نعمان عبرت بخش گلستان خلیل - و روایح جان افزایش رافع حرارهٔ طبع علیل - و نغمه هاۓ طوطیان شکر شکن چون کلام شاهدان شیرین منظر دلفریب - و از چهچه هاۓ بلبلان خوش سخن دل عاشقان بے شکیب • پائینش دریاے راوی چون فلک در عین صفا دون آلا - و ماهیانش سیم سیما :—

گرد کافور خاک عنبر بود   ریگ و هم سنگریزه گوهر بود

"ارم آرام دل" نهادش نام   خوانده مینوش چرخ مینا فام
حور اندر سرشتش آورده   جبرئیل از بهشتش آورده

دلکشا[1] باغے! - که بهبوب نسیمش گره کشاۓ خاطر آشفته دلان حزین - و حبذا! بوستان جنت دماغے - که در کثرت نضارت و خضارت طراوت بخش بنفشه قامتان غمگین • نهرش - که بر کوثر و تسنیم طعنه میزد - در آن مرغزار مینا رنگ چون کهکشان بر آسمان موجزن - پائینش دریاۓ راوی مانند دل پاکان خدا مشرب صفا و روشن • سبزهٔ مینا کار در سایهٔ درختان - بکردار بساط پرنیان - و نسیج و سنبل از تاب شوخی لاله همچو بوۓ آتش دیده - بر خود در پیچ - و از رشک بنفشه زارش عارض فلک بطپانچه نیلگون گردیده - و بر اطراف چمنهایش گلهاۓ گلگون چون نجوم فلک اخضر دمیده - و از ترانه سنجی مرغان سرو و شمشاد راست ایستاده - و مه از رخ سمن سیمینش سپر هاله بر رخ کشیده :—

گل سرخش چو عارض خوبان   سنبلش همچو زلف محبوبان
همچنان کز نهیب برد عجوز   شیر ناخورده طفل دایه هنوز
چو باغ خلد خرم گلزمینی   درد آسوده شاه پاک دینی
گل و سنبل بهم آغوش داده   سمن بر نسترن باهم فتاده
گل نرگس پۓ نظاره بکشاد   دو چشم خویش تا از گل دهد داد
روان نهرے میانش همچو تسنیم   چو نهرے در صفا چون جدول سیم
پۓ توصیف سوسن ده زبان است   بکف لاله پیاله دور خوان است

[1] *Dilkusha* must have been a big garden since the sale proceeds of mangoes and other fruits in Sambat 1883 (1826) brought about Rs. 4,000 (vide Khalsa Darbar Records for 1883).

نوا سنج است از هر برگ صد برگ　　نهاده جعفری بر سر ز زر ترگ

غزلخوان بر سر هر سرو قمری　　که بوده دم کش او جان نوری

عماری وار غنچه گشت میای　　برش آمد گل خورشید لیای

گل رعنا ز زیبائی چمن بست　　بنفشه همچو مخموران شده مست

کنار جویبارش سرو رسته　　کمر در خدمت گلزار بسته

هزاران فاخته طوطی و بلبل　　فگنده در سرا بستان گل غل

بهر سو آمده طاؤس طناز　　برقص شوق چون زهره طرب ساز

چو نافرمان - چگویم آن ستمگر　　سینه مستیست - گوئی بر سمن بر

فزوده ارغوانش رونق باغ　　نهاده بر دل جنت چها داغ

چنان باشد ز شبنم سبزه زارش　　فلک میکرد انجم در نثارش

بپائینش روان دریاے راوی　　که میزد طعنه بر کوثر بدعوی

چو خادم سلسبیل آمد بصد آب　　که تا یک قطره..................ب

حبابش دید چون چرخ مقرنس　　براے خدمتش گشته مقوس

خموش اے اکبری! تا چند رانی　　سخن در وصف آن فردوس ثانی

اگر فردوس بر روے زمین است　　همین است و همین است و همین است

باغ شاه بلاول - باغیست که خال چهرهٔ جنان توان گفت - بلکه رضوانش گوش خود را در بندگی او سفت * فراش صبا چون غلامان بلال منش بسواد چمن زارش فرش زمردین ممهد ساخته - و دایهٔ ابر بهاری دازان درختانش را از شیر لطافت پرداخته * صد برگ چون موسیقار از هر برگ عیش و نشاط را ترانه سنج - و روایح جان افزاے سنبلستانش چون دم مسیح دافع درد و رافع رنج * بنفشه حوالی غنچه چون خط غالیه بیز بر گرد دهن شیرین لبان - و سنبل ارغوان زارش چون زلف بر عارض گلگون مهوشان *

اوراق خضراے اشجار بار دارش حلهٔ سبز پوشیده - بسان طوطی مستعد شکر افشانی - و حسن ارغوان چون آواز دلسوز ارغنون هوش رباے عاقلان بدل ستانی * ترهٔ سروش فلک از غایت عجز و انکسار در خدمت پشت دوتا کرده - و لالهٔ همنشینان چمن از میناے زمردین می تاک خورده - پائینش دریاے راوی از شیرینی مانند شیر با شکر آمیخته - و جوے شیر طالب جسرش گشته - از مایدهٔ احسانش فرهاد وار بیستون فایده انگیخته :—

سمن با لاله و ریحان هم آغوش　　زمین از سبزهٔ تر پرنیان پوش

نشسته گل چو غنچه در عماری　　بفرقش نارون در چتر داری

ز خط سبزه خاکش لوح تعلیم　　کشیده جوے آب از جدول سیم

سُبْحَانَ الله! چها خوش بوستانے که - در طراوت ضرب المثل جنت الماوی توان خواند - و تعالی الله! خوشا گلستانے - که در تعریفش سخن از روضهٔ رضوان توان خواند * گلهایش در نهایت کیفیت - بلکه "مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ - وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ" * نفحات ازهارش غیرت ده مجموعهٔ عطار - بل در رنگینی چون عبارات رنگین همیشه بهار * خامهٔ بدایع نگار قدرت بر الواح غصون زبرجدیش آیهٔ "جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ" نبشته - و طاق انگور چون عقد پروین بر اکناف چمن هشته * زمینش از غایت مستی می آب ضمیر خود را چون بیصبران باطن خراب بیرون انداخته - و میزان چمنهایش بعنوان جبین کشاده - آفتاب مردم جهان را سیر بخت نم بر گل چون عرق شاهدان خلخ و نوشاد افتاده - سرو و سوسنش مانند آزادان کلاه آزاری بر سر نهاده * چشمهایش مانند آبحیات حیات بخش بقا - گل خورشیدش غیرت ید بیضا * برگ نرگس نیم خوابش نقد شکیب از تنگ چشمان شنگول بغارت برده -

و لالهٔ اش چون اهل فرهنگ خد اقبال بر افراخته - گلنجارهٔ سرخروییٔ ابد بر چهره مالید :—

پۓ آهـــوان چشمــه انگیخته   چــو بر نیفه ها نافه ها ریخته
سم گور بر سبزه خارید جاۓ   چــو بر سبز دیبا خط مشکساۓ
هواۓ خوش و سبزه هاۓ فراخ   درختان بـار آور و سبز شاخ

حَبذّا ! باغیست - که گل سرخش بر منابر قضبان گون مینا گون بکردار چراغان روشن - و سروهایش ماند قد محبوبان شور انگیز پر فتن * سنبل پریشان خاطران را بخلاف زلف لعبتان پری پیکر دلیل راه جمعیت گردیده - و در خدمت بنفشه زارش چرخ نیلگون از غایت حیرانی حلقهٔ اطاعت در گوش کشیده * از غیرت رخ یاسمینش دست سحر بر دل و گریبان - و آنهارش رشک افزاۓ روضهٔ رضوان * کاسهٔ طلائی نرگس پر از عقار شبنم - و از زبان آوریٔ سوسن دل عاقلان زمانه در مطمورهٔ رنج و الم * چشمهایش مانند آب حیات عالم را زندگیٔ خضر داده - طوطیان مینا بال اوراق مطراتش سبق طُوبی لَہُم برده * ناطورش چون مردم دیده بر لاعور - و نظارگیش چون شگوفهٔ تازه بنهایت ریانی مسرور * بلبلانش ترانه سنج عیش و نشاط و پا کوبیٔ تدروان شیرین رفتارش راحت افزاۓ اهل انبساط * تاکش بسان میٔ اندر خم در جوش - درختانش مانند عروس و داماد هم آغوش * بر صفایح آب منشیٔ قدرت آیهٔ "وَ لَکُمْ فِیهَا مَا تَشْتَهِی الْاَنْفُسُ و تَلَذُّ الْاَعْیُنُ" نگاشته - و کدیور قدرت در آن گلزمین دلکشا ازهار بدایع بهشت آسا کاشته :—

همه سال ریحان او سبز شاخ   همیشه درو ناز و نعمت فراخ
زمینش بآب زر آغشته انـــد   تو گوئی درو زعفران کشته اند

سُبْحَانَ الله ! خوشا باغے - که گلهایش از نسیم سحری چمن چمن شگفته - و نستعلیق گویهاۓ سوسنش قدسی دلان آینهٔ تمنا را - که بفحواۓ "مَنْ سَکَتَ نَجَی" در کام اند - مستعد بسیار کلامی نموده - گرد کدورت از صحن خاطر رُفته * صبا شاهدان باغ را از خواب نوشین بیدار نموده - و ساقی شاخ براۓ مستان گلزار در ساغر لاله میٔ تاک نموده * سمنش در آینهٔ آب چهره بین - و نرگس سرمهٔ دلفریبی در چشم انداخته - خیلے خوش نازنین بر لب نهرش لاله رخ شسته - بالکه نهرش عکس ازان غازه بر عارض بسته * بنفشه وسمه را بر آبرو کرده - و سنبل در طرهٔ دل آویز شانه نموده - و گل در عماریٔ غنچه نشسته در فرمانروائي و کامراني - و از جام سرخ شقایق شارب شراب دوستکامي و ابِ شیر آلود غنچه مانند کلام شیرین دهنان - مستعد شکرریزی و حسن معشوقه غیمران دلفریب عشاق بدلاویزی شقایق زنار سنبل برکمر نهاده - و نسترن از ترشح هوا جامهٔ گلزار در برکشیده - خوش الحانیٔ مرغانش دلرباۓ مستان چون ترنم شاهدان ناز پرورده - و تاکش بسان ساک ثریا بر طرف چمن سایهٔ عنایت گسترده :—

خضراۓ زمین شگفته گل گل   در سایــهٔ گل دمیـــده سنبل
گـــل را بکف نگار پیـــونـــد   مشاطهٔ صبح شـــد حنا بنـــد
بردنـــد بنفشـــه را بتعجیل   که اینجا نزیبند جامه در نیل
سر مانده عـــروس گل ببالین   از خـــوردهٔ زر گرفتـــه کابین
مرغـــان چمن بنغمه رانی   چون برهمنان به بید خوانی

چها باغے ! که حسن دلاویز سمن آتشین رخسارش گلو سوز لعبتان یغما - و خوشا بوستانے ! که سبزه اش دلفریب تماشا کنان نو خطان زمرد آسا - در دهان غنچه صراحیٔ مینا کار تاک - و هوایش مانند نشید

دلربا رافع رنج دل غمناک ٭ مشاطهٔ صبا در ترک چشم عبهر سرمهٔ نیمخوابی انداخته و نسیم سحری دماغ عالم را از لخلخه سائے عیمران معطر ساخته ٭ اطفال اغصانش را معلم بهار در تادیب - و درختانش اشجار بهشت را برعنائي و زیبائي در تهذیب و ترتیب ٭ صراحي سرو روان بر سبزهٔ میناکار مانند گوئے غلطان خورشید بر فلک سبزه غلطیده - طرهٔ سنبل بر بناگوش شقایق چون زلف بر چهرهٔ مشاهدان مرجانی رخسار بهم پیچیده - و عقیق یمنی و مشک اذفر از عبرت پروین و پرنش مانند لاله سراپا خون و نیلی شده ٭ جواهر زواهر شبنم در آدمار سنبل بسان تنظیم گوهر در رشته - بچشم تماشائی کار در دانهٔ ثمین نموده ٭ بلبلان بچهچهٔ دلکش بنسیم ناز پرداخته - و طاقش بر قصور قیصر کلاه ناز شکسته ٭ فاخته مانند صوفیان از بے ثباتی جهان نغمهٔ کو کو اختیار کرده - و پنجهٔ چنار از تازه غنچهٔ لالهٔ انگشت سر انگشت زده ٭

زہے حسن گلو سوز سمن آتشین رخسارش - که فلک از غایت حیرانی نعل در آتش گشته - بجائے سپند انجم را بلا گردان صبح خدش نموده - و خہے ترک عبهر نسیم مست ٭ که تاج اصطبار از فرق دل دانایان روزگار - که چشم بجز تکلیف مصنوعات دادار وانکنند - ربوده ٭ سروش از غایت راست روی که از تارک راستان حقیقت شناس و عارفان اهل سپاس مرصع تاج راستی به یغما ساخته - و بر عارض معشوقهٔ لعلین قبائے گل موسیچهٔ خوشنوا بکردار موسیقار بهزاران زبان زمزمهٔ ثنا پرداخته ٭ مناقیر سرخ و سیاه شارکهائے آن گلزمین بهشت آسا چون زلف خوبان با خون جگر عشاق ترتیب پیوند یافته - یا بکردار صلحاء جامهٔ شام رنگ در برگرفته ٭ طوطیانش مانند نیکبختان حلهٔ سبز پوشیده - و بشکر گفتاری نیشکر شیرینی

دوانیده - و صبح خنده در دهان قهقههٔ تدروان خوش رفتارش - که از آن دست محبوبان بر دل و گریبان است - دمیده ٭ بر شاخهائے سروش غزلخوانیٔ قمری به الحان دلکش بر زمزمهٔ شاهدان ختن و خطا آورده - از رشک ترک نرگس مستش خون در دل نافهٔ تاتاری گره کرده ٭ از نیستیٔ عالم فاخته بسان صوفیان معرفت کوش - که مغروران بآن سخن آگاه نیند - آواز کوکو کشیده - و صفیر سنجی زنده بافانش گلزار را بشور آورده ٭

گل در کف پائے سرو بستان　　خلخال بپائے نو عروسان
طاؤس چمن بجلوه سازی　　بلبل بجنون ز شعله بازی
سرگوشی سرو پیش شمشاد　　بر مرغ چمن کشاده فریاد

باغ بهائی رام سنگه جی بهشت سرشت باغیست - که آیهٔ فِیْهَا عَالِیًا در شانش آمده و ستاره بد چشمان را از نظارهٔ اش آفال ٭ ترک نرگس نیمخوابش بسان چشم محبوبان دلهائے بیدار را در خواب انداخته - و سوسن ده زبان هزار زبانان شیرین مقال را بروقت مکالمت گنگ ساخته ٭ هزارانش از غایت مفتونی در تعلیم گلعذاران نسرین تن رونق عشوه و غرور افزوده - و گل جعفریش از غایت نیلی رنگ خود بر آسمان نیلگون خورده گرفته - سبزهٔ مینا رنگش بمعاودت گل خورشید چون خورشید بر فلک نشسته ٭ چمنش پر از شکوفه هائے سوسنی و لالهٔ حمری - و اوراق مینا رنگ سروش غزلخوان عیش و نشاط بسان قمری ٭ چنار مانند سلحشوران بالا دست پنجه در پنجه آورده - و از فلک گردان براک فنا خیابانش خوردهٔ مینا ریخته و غنچه هائش بسان عاشق و معشوق بوسه زن بریکدیگر - و درختانش خارجهٔ فروع مانند یاران همدوش گردیده در آفرینش ایزدی نظاره گر ٭

ارغـــوان و سمن برابر بیـــد　　رایتے بر کشیده سرخ و سپید
تاک انگور کج نهاده کلاه　　دید در حکم خود سپید و سیاه

باغ حضرت قدیر صاحب بس عزیز باغیست - که ازهار مطراتش چون فقراء تاج زمردین بر سر کرده - و بوستان جنت نشانیست - که پیالهٔ لاله اش از مصطبهٔ عشق الهی رحیق لذات وحدت پیموده ٭ مرغانش بتسبیح هزار دانهٔ اشک نوا سنج مصنوعات چمن پردازی - که شاخ فیروزه رنگ گل لعل بخشیده - و سوسن ده زبان مانند صوفیان هردم سخن در ذکر الهی رانده - چاشنیٔ معرفت چشیده - و فاختهٔ قلندر کیش شیوهٔ صاحبدلان دلق خاکستری پوشیده طوق نیاز - و طوطیانی در اذکار بے نیاز سرخروئی حاصل کرده شیرین آواز ٭ زہے سمنش - که مانند دل پاکان صفا از غبار زخارف و بالحواء الا ساالا ساح الدور ٭ مرغان چمن در اوصاف مصنوعات یزدانی مانند قلوب اهل الحق شگفته و مسرور ٭ از غایت صاے کل - شقایق بہمنشینیٔ سنبل - تار زنار مانند هندو بچگان بر کتف نهاده - دانه هاے شبنم مانند در شاهوار در بناگوش کرده :—

شبنـم مگـــو - که بـــر ورق گـــل فـتـــاده است
کان قـــطـــره ها ز دیــــدهٔ بلبل فـتـــاده است

از بسکه تجلی انوار سنباستانش چون فلق صاے این بوستان - که در مشام عالم چون مشک آذفر بدرجهٔ اقصیٰ جا یافته - در چشم هر نظارگی جلوهٔ دیگر میدهد - موسیٰ به تیزیٔ آتش شوق با وصف استغراق نور طور باقتباس برسد ٭ آفتاب هرچند مشق تعلیق حسن بمرتبهٔ اکمل بهم رسانیده - اما از گل خورشیدش اصلاح خط میکرد ٭ سبحان الله ! نرگس بیمارش آنچنان در تواضع و تخاضع آبحیات یافته - که عیسیٰ وار

براے رهنمونی لفظ قم باذن ربی بر زبانش جاریست - چنارش تارک هر سر نگونے - که از کج مریزیهاے چرخ نیلی لباس ساغر مذاق حیات وارون داشته - دست عاطفت براے کدورت طاری ٭ روضهٔ نشاط انگیز - حدیقهٔ مسرت آمیز که صحنهائش از گرد و غبار اغیار رفته - و چون نجوم بالاے ازرق طیاسان فلک شگوفه هاے کافوری رنگ چمن در چمن شگفته ٭ آب انهارش بخلاف مذهب حکماء دور و تسلسل گرفته - و سروش بر آنگشتهاے عناب رنگ سلمیٰ جمالان حور رشک را بفندق پاے گل اورنگ - که در بیخش جا یافته - مطعون عالم ساخته ٭ شمشادش قلوب شیرین قامتان را بکردار صنوبر تار تار نموده ٭ ترک عبهرش نیمخوابی را از چشم محبوبان آهو رشک بیغما ربوده ٭ هوا مهوشان باغ را بیدار کرده ٭ دوشاب شبنم از پیالهٔ لاله خورانیده - و بلبل با چهچهٔ دلکش بشیوهٔ مطربان داؤدی نوا - که حلقهٔ اطاعت در گوش بکنار بارید میانداخت - شائل نسیم ناز گردیده ٭ سنبل بر گل بعنوانے - که گلعذاران سیمین تن نغولهٔ مجعد شکند - و از شمیم نسرینش معشوقان نسرین بدن کلالهٔ خود را عنبر بو کرده ٭ از ازهار کافوریش دیده را نورے - و از صبح رویان چمنهائش دل را سرورے - بهر برکه منقار بط آبگیر چو مقراض زرین بقطع حریر ٭ چبوترهٔ مرمر سفید چون کافور - و دیوارهائش چون سجنجل رو نماے حضور ٭ سرود بید مجنونش از نالهٔ ارغنون نوا بخشیده ٭ سرو خرامانش رشک در تبسم غنچه دهانان شنگول افزوده ٭ تو گوئی درین چمن چون کشمیر زعفران کشته اند ٭ یا غنچه دهانان از دایهٔ نامیهٔ این باغ زعفران بجاے شیر خورده که - و الله ! هر نظارگی را فی الحال هنگام دو چار شدن سنجیده می آرد ” ٭

باغیست فرحت افزا - که شگوفهٔ مطراتش طروات افزاے راحت بخش چشم انتظار کشیده گشته - و تماشاے شمشادش چون ترنم

دلجوی رافع غم ستمدیدگان - سروش بنهایت راست روی مانند چهرهٔ آزادان تازه بهارے یافته - مطرب بهار شرعهٔ کمانچهٔ صنوبرش را بدانائی نوازان - که پنجهٔ چنار بعنوان دلکش باهتزاز نسیم صبا بکار چنگ پرداخته * گل خورشیدش بسان ناصیهٔ نورانی تابنده و درخشنده - و گل هفت رنگش به شیوهٔ روزگار هفت رنگ هفت رنگی آغاز نموده * سوسن بکردار بانی وحدیانی مقدمهٔ فال خود ها ساخته - در اندیشه بیچونی نگران - نرگس بیمارش از باعث طوطی چشمان - که در آن بانتظار بسیار اند - در جستجوۓ گل نگران * غنچه هاش شیر لطافت از پستان دایهٔ نامیه خورده - و ازهار کافوریش از غایت نیرنگی و افسون دل عالم ربوده *

روضهٔ روکش ارم - که سطح خاکش پر از نسرین و نسترن رشک افزاۓ گلشن برین و برن * ترک نرگسش بکردار پادشاهان عالی مراتب تاج مکلل بر سر نهاده - و زلف سنبل را مشاطهٔ صبا بر بناگوش سمن تاب داده * و سوسن براۓ نذر نرگس قراضه بر دست گرفته - و نسیم از ترشح هوا آینهٔ آب در دست گرفته * روایح ضیمرانش زمین را لخلخه سا ساخته ؛ و ارغوانش مانند ارغنون بترنم پرداخته :—

ز شبنم لاله را چون تن گوش   زبان غنچه را می در صراحی ،

ترک نرگس را ساقی صبا از خمار میٔ آتشین مستی مدهوش نمود - جعفری خیرهٔ چشمان را بدرگاه بطپانچهٔ آسمانی نیلی فرمود * گلستانے - که سبزه اش مانند سبز بختان پیشانی کشاده - بوستانے - که طرهٔ سنبل شقایق را از تیزی شبنم در آفتاب باز کرده * شبنم سبزه اش شیوه زمرد و گوهر باهم تنظیم یافته ؛ و تماشائیش از غایت حیرانی کمر آزادی بر میان بسته * چابک خرامان هستی را رشک از طرب سازی طاؤس

طناز - و طوطیانش مانند آواز دلکش محبوبان در اذکار الهی نغمه پرداز * ارغوانش جگر خون ساز لعل نوشینش حورالعین - و سروش مانند قد محبوبان یوسف طلعت دل آویز و دلنشین * مرغان چمن در اطاعت تاج محرومی مستعد اداۓ فرمان چون حلقه بگوشان - و فاختهٔ قلندر کیش بر هر سرو بیاد احوال نیرنگیِ اذکار آواز کوشان * طرازی تقریر سوسن ده زبان علام روزگار را خجالت زادهٔ بے لسانی ساخته - و ترک نرگس نیمخوابش بکردار قمری طوق اطاعت در گلوۓ حاشیه نشینان گلزار انداخته *

باغے - که روائح سمنش بر جوانب چمن مشک بیخته - و فلک فیروزه دامن عقد پروین بر خیابانش ریخته * بلبل از هر طرف چهچهه زن اوصاف ایزد کارساز - و قمری مانند نغمه سرایان طوطی نوا مشغول نسیم ناز * چمنش مانند چرخ زمردین صاف و مصفا پر از ریاحین - و نسرین و ازهار کافوری رنگش بر شاخ سبز - همانا که در رشتهٔ زبرجد در ثمین * شقایق و ارغوانش مانند دوستان واصل دیر باز باهم پیوسته - و هر طرف گلهاۓ فیروزه رنگ - که از آن چشم ناظر مسرت آمیز میگشت - رشتهٔ سرو بشیوهٔ خضر قباۓ سبز پوشیده * و ارغوانش زیبائی و رعنائی رونق چمن فزوده * تماشاۓ جمال سمن و نسرین هایش چون حسن مهر انگیز معشوقان ختن شُمردا - و از ترنم مرغان نواسنج آب آبجو بعنوان دیوانگان سلسله در پا *

حدیقه - که خیابانش مانند سبز بختان جَنَّتُ الْمَاوَی قبهٔ سبز در بر ساخته - و باغے - که بر مهد زمردینش از مهر دایهٔ نامیه اطفال گل پهلو بپهلو نشسته * شمشادش چون جوان رعنا در چمن حسن و جمال سر برآورده - و از حسن گلو سوز ضیمرانش غنچهٔ دل خوبان خام

پژمرده * بر هر گل بلبلان خوشنوا و طوطیان نغمه سرا دلربائے عشاق - و گل جعفری مانند یکرنگان آزاد مشرب طاق و سوسن از باعث نیرنگی بر نیلی رواق * ازهار کافوریش دلربائے محبوبان غیمران رخسار غزلخوانی قمری مفتون کن دل دانایان * روزگار از خمیدگی اوراق ازهارش آیه مراکها روشن - وسبز زمردین بر چبوترهٔ مر مر سفید چو خط بر عارض مهوشان پرفتن * چمن از میخانهٔ بهار رحیق شبنم در ساغر لاله خورده - و نرگس شوق در انتظار جلوهٔ دیدار همه تن دیده گردیده *

قطرهٔ شبنم کلام را در ثنائے روشنی بخش دیدهٔ آفتاب - که آب و تاب افزائے اشجار گلستان اجساد است - چه یارا که برگلبرگ بزبان قدرت استقامت یابد و بلبل رعنا نوائے ذکاء را در ازهار گلشن آسمان تمجیدش - که هر آئینه چون گلهائے متنوعهٔ ستاره ها در کمال نشو و نماست - دم درگلو است - که بفوا سنجی حق شاشکی بر گذارد - و نرگسین قلم سواد بیاض شناسان دفاتر حکمت در انتقابش صور نعوت فی الحقیقت چون از هار خرد فریب مانی ارژنگ نگار اند - یکرانی هائے گونا گون عجز و انکسار را - که در وجود آن ودیعت نهادهٔ - وبال تعبیهٔ ایزدی ست - بخود راه داده - بے اختیار بر خود شکست - و سوسن ده زبان از نا ادائی اوصافش بفحوائے "مَنْ عَرَفَ فَقَدْ کَلَّ لِسَانُهُ" ماتم زدهٔ کلالت گشته - در تکلم بر خود به بست - و سنبل از عدم بیان تیمارداریش بحال متمسکان عروهٔ وثقائ الطافش از غایت ناتابی و پریشانی بر خود پیچان - و شمیم نسیم لطیف عمیمش هرطرف وزان :—

محمد - که ازل تا ابد هرچه هست بآرایش نام او نقش بست
چراغے - که انوار بینش بدوست فروغ همه آفرینش بدوست

صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَ آلِهِ وَ اَصْحَابِهِ الْمُتَّقِیْن با کمالات - عَلَیْهِم التَّحِیَّات *

بر بهار طبعان گلشن معانی - و بر سرور دانان جوئے همه دانی - اختفا مباد - که این گلچین بوستان سخن هرچند - که استدراک کمال دانائی - و استفهام سخن شنوائی نداشت - اما بطبق اشعار محبان وَاثِقُ الْمَوَدَّة وَ صَادِقُ الْمَحَبَّة این چند سطور بتسطیر در آورده - در عهد سلطان فیروز جنگ مهاراجه رنجیت سنگه بهادر - که خواقین عظیم الشان و سلاطین معلے مکان - غواشی امتثال وے بر دوش دل گرفته - ازهار مهام نظام سنی و اکرامش در گلشن مینو سواد کن فکان بمفاد "اَلسَّخَاءُ شَجَرَةٌ فِی الْجَنَّةِ" جا گرفته :—

فریدون حشمتے! جمشید جاهے سکندر شوکتے! دارا سپاهے
ز عدلش چون رخ خوبان مهوش بیکجا جمع گشته آب و آتش

اُمید از منصفان عقل و دانش آنکه - اگر خار عیوب ازین بستان بملاحظه در آرند - بعین عنایت اغماض نموده - همچو لاله رخ بیفروزند - و بمصداق "اَلْاِنْسَانُ مُرَکَّبٌ مِنَ السَّهْوِ وَ النِّسْیَانِ" بخطاے این کس آهو گیری نفرمایند * اَطْلُبُ التَّوْفِیْقَ مِنَ اللّٰهِ الْمُوَفِّقِ الْمُعِیْنِ - و هُوَ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا یَقْصُدُوْنَ *

تاریخ : نسخه همچو روضهٔ رضوان زد امر ناتب بر صحیفه رقم
بلبل طبع من چو هاتف غیب سال تاریخ گفت باغ ارم[1]

از سوانح آنکه - از اخبار شاهجهان آباد دریافت مقدس گشت - که میرزا اعظم از سلاطین چغتائی نوعے رنجش از حضرت معین الدین

[1] باغ ارم yields the date 1244 A. H.

محمد اکبر ثانی پادشاه غازی خَلَّدَ اللهُ مُلْکَهُ بهم رسانید • بارادهٔ سیر دارالسلطنت لاهور از دریاے ستلج عابر شد • حضور والا از ضعف سلطنت سخن رانده - قیام و دوام را بر ذات واجب تعالی بستند • مصر بیلی رام بعرض رسانید که : "چون پروین چغتائی بنات النعش گردید - و از سنگ اندازی این آبگینهٔ حصار

آن قدح بشکست - و آن ساقی نماند !

سلاطین والا نسب از جاے بجاے - و از مقامے بمقامے افتادند • چنانچه اخوند این خانه زاد - میرزا اکرم بیگ - که رام داس[1] فدویت نهاد - نیز بخدمتش اکتساب علمی مینماید - از خاندان تاآنی و نواسه زاد جنت مکانی است • اگرچه مردم لاهورش مجعول النسب نامند اما واقعی - که وے همانست" • شخصے از حضار زیب تقریر مصر افزود که : میرزا ثنا برادرش کفش دوزی میکند • میرزا بهوتن دویمی برادرش بمجاوری آستان سید اسحاق گازرونی می نشیند • چون میرزا اکرم باستادی مصر سرافراز است - پس لازم است - که او را نسبت چغتائی باشد" • آرے عبدالکریم پدرش درویش صفت و نیکبخت جهان بوده است - اگرچه مادرش از بطن پرستار ملا صدیق پیش نماز مسجد وزیر خان است - اما در برادران با آقائی علم افراز است • در نطق. نفس ناطقه توان گفت • و در علوم سعد الدین اول توان شمرد • سرکار والا فرمودند :—

"سپهر درخشنده چو پنهان شود   شبپره بازی گر میدان شود"

از سوانح آنکه : عبدالجبار خان برادر دوست محمد خان عبدالغفار خان پسر خود را به بهانهٔ تحصیل علوم انگریزی بصلاح شاه شجاع

[1] The son of Misar Beli Ram.

الملک بطریق مراسلت و تطبیق راے صاحبان عالیشان از دارالملک کابل روانه - و بملازمت اقدس سرکار والا شرف بار یافته - واصل لودهانه گشت • عبدالغفار خان بعد از چندے اخبار لودهانه را غلبهٔ روس وغیره بندوبست جهازات و محاربات و اتحاد دولتین علیتین و وثوق عهد و پیمان انگریزی را مفصلا پیهم بوالد خود ارسال نمود • عبدالجبار خان آنرا بعینه از نظر امیر دوست محمد خان گذرانیده - او را بر آن آورد - که طرح موانست بسرکار انگریزی انداخته - از شرارت شجاعی فارغ زید • امیر دوست محمد خان نامهٔ مشعر اتحاد و طلب وخشوری از کلان تران جهت ترصیص موالات روانهٔ سرکار انگریزی نموده - بزم کنکاش بریش سفیدان کابلستان آراسته - مستفسر رفاه خواص و عوام - و قیام بنائے اسلام گشته - از سرکار والا داستان مخالفت رانده - حمایت و استظلال بر دولت قاچاریه منحصر گذاشت • کبرسنی از عهد نادر شاهی بحکم مصراع : "پیری و صد عیب - چنین گفته اند" زبان درازی نمود - و صاحبان عالیشان را دشمن دین و ملت محمدی وا نموده - غافل از مضمون اهل تسنن و اهل تشیع - امیر دوست محمد خان را معترض از محبت و وداد انگریزی گشت •

چون بلستدعاے دوست محمد خان برنس بهادر - که پایهٔ والایش از لاٹ بهادر نباشد - از صاحبان صدر بسفارت تعین - و بقرار داد مدارج چند - که ملک دوست محمد خان را زیر نگین - و تحایف انگلستان بلکه از تمام هندوستان زمین نیز برایش معین باشد - و کومک براے اعداے دولت و دین و بلحاظ خانه واحدی میان دولت دوست محمدی و خالصه جی و انگریزی نوعے تفارت واقع نشود - وغیره عهود - که براے پایداری ملک و حکومت یکے از آنها کافی و وافی باشد - تحریریافت •

چون برنس بهادر وارد پتحاک شد - از روے اخبار دریافت که وخشورے از امیر دوست محمد خان نیز براے استظهاری و پشت پناهی مامور و منسوب طهران گشته • بخود دست و پاچه شده - مصلحت مراجعت از خوف در خود ندیده - برون از شهر کابل اطراق نمود • دوست محمد خان چند روز تجاهل ورزیده - از مهمان پرستی دست بردار و باغواے بخت نگون سار و سر بر گشتگی شده - برنس بهادر را - که سرکار والاءاو را بتواضع در پذیرند - به بیحرمتی بسیار حکم اخراج داد • هر چند هارلن نصاری بحقوق نمک او را ازین معنی مانع آمد - هیچ بگوش بانیوش نیاورده - امیدوار حمایت قاجار گشت •

چون سابقاً نگاشتهٔ کلک وقایع نگار شد که : میرزا اعظم نامی از شاهجهان آباد بعزم گلگشت گلزمین لاهور از دریاے ستلج عبور نمود • آخر بعد از طی مراحل و قطع منازل در لاهور رسیده - از نابلدی بمسجد وزیر خان حصیر اقامت انداخته • براے اسپ وغیره چوپاے اصطبل معتبری گشت • الهی بخش نامی از گروه نعلبندان - که مدتے مجذوب و منظور میرزاے اکرم چغتائی بوده - و میرزاے اکرم در حالت تعشق - که عالم بیخودیهاست - کتابے الهی بخش نامه در غم هجران و سرور وصال تصنیف نموده - و مناقب خود در آن درج کرده - چنانچه انموذجے از آن درین شگرف نامهٔ اقبال ثبت جریدهٔ اخبار خواهد شد •

از دریوزه گران مسجد دریافت احوال میرزا اعظم نموده - بصلاح همسبقان خود عرضداشت دربار اکرمی ساخت • میرزا اکرم از بعضے اکابر فرش پشمینه گرفته - بالاے دروازهٔ مسجد بر چیده - از حالات چغتائی و واردات میرزائی افسانه ها پیش میرزا اعظم بتقریر شاگردان

فرستاد : ' و از ملاقات حضور پر نور - و بودن خودش در حویلی میرزا اکرم - و مکانے براے اسپ و دواب - و تقریب ضیافت نیز نوید گفته - بتحریص و ترغیبش مائل ملازمت خود ساخت ' • میرزا اعظم جانے تازه در قالب یافته - بیخودانه روانهٔ منزل میرزا گشته از معانقه و مصافحه فرحت اندوخت • میرزا اکرم از غایت دماغ چغتائی جلوس اقبال بر مسند اجلال نموده - بهندی زبان تکلم نمود که : " بهائی اکبر شاه اچهے هین " •

میرزا اعظم بهر حال میرزا را بچغتائی گرفته - در باب حاضر شدن خود در سرکار بتملق پیش آمد • میرزا بعد از گفتگوی چند در چند او را امیدوار ملازمت حضور کرده - مصر بیلی رام را اعلام داد • مصر بیلی رام از آنجا که طبیعت خاندان نوازی دارد - معروض اقدس ساخت که : "میرزا اعظم از شاهجهان آباد به لاهور رسیده - در منزل میرزا اکرم بیگ چغتائی اطراق نموده - امیدوار عنایات حضور است " • سرکار والا ازین معنی تجاهل نموده - اغماض فرموده • بالاخره میرزا اعظم را بخدمت والد ماجدم بحویلیٔ رهنمونی نموده - و خود نیز به نشان برادری همقدمی ساخت • والدم نظر بر مراتب خاندان تیموری و قدامت بندگی بآن آستان شاهزاده را اکرام و بضیافت نیز احترام - و از ملاقات حضور انور عز و احتشام افزوده - بخلعت و اسپ و فیل و پنجهزار روپیه زر نقد رخصت معاودت داده - شاه کام گردانید •

و چون الهی بخش نامه از طلاقت طبع میرزا نشانے میدهد - بعضے ابیات را بحکم تبرک مرقوم کلک وقایع سلک میگرداند - تا تماشایان را بهجتے - و میرزا منشان را طیبتے افزاید •

در توحید گوید :—

الهی بخش توفیقم بخامه که نویسم الهی نامه

در نعت :—

زهے کشاف اسرار حقایق   امام الانبیا خیر الخلایق

در قابلیت خود گوید :—

ز صرف و نحو و میزان و معانی   تمتع یافتم با خوش بیانی
و ز آن پس از احادیث و تفاسیر   مشرف گشته از حسن تقریر
فروع و فقه خواندم با اصولش   گرفتم درس ابواب و فصولش
بیک شب ختم کردم در تراویح   کلام الله باذکار تسابیح
بنظم و نثر چون مشغول گشتم   باقصی غائیتش موصول گشتم
ز نسخ و ثلث نستعلیق آمیز   پے کلکم شد از لفظش گهر ریز
به بلند فطرت من ایزد پاک   ذکاے طبع داد و فهم و ادراک

در انساب معشوق گوید :—

که در شهر مبارک شهر لاهور   بخراطی محله جاے مشهور
شریف الذات مردے اشرفش نام   بفن نعابندی مرجع عام
سه فرزندش گرامی چون مه و مهر   همه سیمین تن و زیبا و گلچهر
از آن جمله الهی بخش ماهے   بملک حسن و خوبی پادشاهے
مه و مهر از رخش یا بنده تابے   تعالی الله بخوبی آفتابے
دو ابرویش دو محراب عبادت   مقام سجدهٔ اهل سعادت
خیال عارض آن ماه تابان   کتان سازد بدلها جامهٔ جان
ز ناف او خرد را بے نشانیست   مگر گرداب آب زندگانیست

در نام و نشان خود گوید :—

بدارالسلطنت یعنی که لاهور   الهی از سوادش چشم بد دور
میان مسجد جامع - که ثانی   ندارد - آفرین بر روح بانی
بزرگے نامدارے کامگارے   بتدریس علومش کار و بارے

کریم الطبع میرزا اکرمش نام   محبت ورزیٔ او شهرهٔ عام
اگرچه بود مشهور از افاضل   بعام عشق بازی نیز فاضل
ولیکن پاک باز و پاک رو بود   بمهر پاکیزه روے در گرو بود

در انساب خود گوید :—

منم مرزائی - اکرم بیگ نامم   چه داند کس - که من اکنون کدامم
جد من حافظ جنت مکانیست   ز نخل گلشن صاحب قرانیست

در وصال خود گوید :—

بآغوشش کشید آن صاحب راز   نخست در بوسه بازی کرد آغاز
الهی بخش زین حرکت بیآشفت   محاسن را بدست آوردش و گفت
"موافق جمله گفتارت بکردار   مخالف شد بکردار تو گفتار"
بگفته - اے پسر! وے نور دیده   باسرار حقیقت نارسیده
عذارت کعبه سان تابان چو ماه است   خیال خال از سنگ سیاه است
بود اسرار حق چون در ضمیرم   چو حاجی بوسه باشد ناگزیرم

مختصر مفید • مرزا اکرم را در ششدر حیرت انداخت - و مرزا اکرم از دستش بچپ و راست دویدن گرفت •

اے بخیال تو! درونها صفاست   جلوهٔ ذات تو برون از ثناست
چرخ ز دور تو جبین بر زمین   کلک بچرخ است چو چرخ برین
ماه و قمر جمله بفرمان تست   کون و مکان جلوهٔ امکان تست
قطره آبے ز تو یابد صفا   باز شود موجب حمد و ثنا
جلوهٔ تو شد ز سمک تا سماک   جلوهٔ ذات تو بود جان پاک
پرتو ذات تو بود سینه سوز   نور جهان تاب تو اختر فروز
کون و مکان جلوهٔ وحدت ز تست   پرتو کثرت کسرت ز تست
ذات تو یکتاست بهژده هزار   دیدهٔ جان باید و دل هوشیار

منزل جان مظهر اسرار تست   منظر دل روزن دیدار تست
چشم خرد باید و بیدار دل   تا برسد بر سر اسرار دل
ذکر تو در سینهٔ جانها سرور   نام تو مشعل کش نور ظهور
چشم تو در ره دل روزنی   در دل و جان آتش عشق افگنی
پرتو تو دیدهٔ اختر گرفت   پرده ز اسرار ازل بر گرفت
شمع دل از پرتو جان روشن است   و ز گل حمد تو زبان گلشن است
ذات تو از نور عیان تافته   دل ز تو انوار صفا یافته
دل بود از نور حقیقت صفا   تا بفروغ تو بریزد ضیا
عقل بود صائب و راۓ کمال   تا ز ثناۓ تو گذارد خیال
گر بخیال تو پرد مرغ جان   افگندش هیبت ذات همان
گر بصفات تو شود دل دلیر   میشود آن قصهٔ روباه و شیر
من ز کجا - و دهن من کجا   من ز کجا - و سخن من کجا
عشق تو شد پرده بر انداز من   جلوهٔ ذات تو بود راز من
گوش بر اسرار تو دارد خیال   هست زبان را سر قیل و قال
ذوق تو شد ذایقهٔ کام جان   نام تو شد راحت و آرام جان
ذات تو شد جلوهٔ اهل یقین   خود تو مکان هستی و هم خود مکین
دیر و حرم منزل اکرام تست   قبله و هم کعبه ز احرام تست
نور تو روشن کن دلهاۓ پاک   جلوه ده عنصر و اجرام خاک
قبله مشرف ز سجود تو شد   بود جهانے ز نمود تو شد
بود تو از بود و نمود من است   سر شهودت ز شهود من است
زیر نگین تو سلیمان چو مور   گشته بفرمان تو این ماه و مور
چرخ برین در ره تو چرخ زن   خار به راه تو هزاران چمن
ماه و قمر عینک روشن ز تست   گلشن شد او چو گلخن ز تست

نور تو از نور ازل لمعه زن   نور تو در دل شده آتش فگن
دل شده در راه تو پر جستجو   مانده بوصف دهن از گفتگو

غنچه صفت قفل دهان خاموشی است
در صفتت ورد زبان خاموشیست

مانده قلم در ره تو سر نگون   بهر تو دل غنچه صفت گشته خون
اهل دلان نور صفا از تو اند   مهبط الطاف و عطا بوده اند
تو - بخطا آوریم - عذر پوش   من شده از نفس بجوش و خروش
آتش سوز تو بجان آمده   راز تو از پرده عیان آمده
ذات تو عین است - توئی عین ذات   آمده ذات تو هم عین صفات
شوق تو محمل کش راز نهانی   جلوه ات در آینهٔ دل عیان
نانهٔ شوقم بره آرزو   شد بصداۓ تو جرس در گلو
همچو جرس گریه زنم زار زار   آبله در دل چو جرس پر فگار
بلبل و گل راز نهان آن سر است   چون گل و بو از بالغان بر است
خالق و مخلوق و جهانیان توئی   مالک روزی ده انسان توئی
آه! مِنَ الْهِجْرِ وَ اَفْکَارِهٖ   آه! مِنَ الشَّوْقِ وَ آثَارِهٖ
مُلْتَهِبُ الْقَلْبِ بِنَارِ الْفِرَاق   مُنْسَکِبُ الْعَیْنِ مِنَ الْاِشْتِیَاق
خوان تو فیضان ده اهل جهان   رزق تو دادی بهزار انس و جان
انجم و اختر ز تو تابنده اند   ماه و قمر از تو درخشنده اند
نور تو پیدا و نهانست و بس   ز مهر همین است و همان است و بس
پر تو اَت جلوه ده ماه و مهر   جلوه اَت از تحت سمک تا سپهر
در طلبت سینهٔ دل چاک چاک   شور تو از تحت سمک تا سماک
صنعت تو هست برون از حساب   پر تو اَت جلوه ده آفتاب
نور تو روشن کن چشمان دل   شور تو آتش زن دامان دل



کوکبهٔ کوکب و اختر ز تست   سر نهان در شب و اختر ز تست
صبح ز فیضان تو شد رو سفید   سرزده خورشید ز چرخ امید

يَشْغُلُكَ فِي الْقَلْبِ - وَ قَلْبِيْ لَدَيْكَ
شَوْقُكَ فِي الرُّوْحِ - وَ رُوْحِيْ اِلَيْكَ

دل بطلب آمد - و جان در طپش   تشنهٔ دیدار تو اَلْعَطَش
جان به تپاک است - دلم چاک چاک   چاک دلم گشته - و جان در تپاک
سوز تو در سینه ام آتش ز نیست   شوق بدلها ز تو برق افگنیست
شور تو داغم نمک آلوده کرد   حال مرا شوق تو فرسود کرد
دیدهٔ حیرت ز تو گردید باز   عمر بسے کوته - و راهت دراز
کوتهیِ ما بتو آمد گواه   در صفتت گشته زبان عذر خواه
چارهٔ دلهاے و چاره گری   هرچه بیندیشم از آن بر تری
شمس و قمر مهرهٔ غلطان ز تست   گردش این بیضهٔ گردان ز تست
گل بره شوق تو دل دادهٔ   سرو روان پیش تو آزادهٔ
سطح زمین در رهت افتاده وار   چرخ برین پیش تو استاده وار
ماه درخشنده بانوار تست   گردش افلاک بدوار تست
بسط تو گسترده بساط کرم   هست بفیض تو وجود و عدم
کون و مکان ذرهٔ خورشید تست   نور جهان جلوهٔ جاوید تست
نور یقین از تو بود آشکار   سینهٔ جانها زتمت دل فگار
ورد تو صافی ده جانهاے پاک   درد تو انداخته دل در تپاک
برهمه فایز شده آلاے تو   شکر شده واجب نعماے تو
نور تو در روز ازل شد عیان   راز تو گردیده عیان و نهان
فیض تو در هر دو جهان زد صلا   راز تو افتاده ز دل برملا

نام تو حرزیست ببازوے جان   رمز تو سربست جهان در میان
فیض تو از پرتوهٔ وحدت است   خوان تو بر اهل جهان دعوت است
دعوت عام تو بهر خاص و عام   فیض تو کرده است هجوم تمام
دیده بدیدار تو دارد طلب   چشم دل از شوق تو اندر عجب
پاے خیالات ز سوداے شوق   آبله پاے است به صحراے شوق
ذکر تو شد مونس جان حزین   ذَاتُكَ سَتَّارٌ بِعَيْنِ الْيَقِيْن
چشم بنمناکی دل شعله ریز   آه شرر بار دلم صبح خیز
منظر جان مظهر قدرت بود   رمز تو با اهل حقیقت بود
کشور دل دایرهٔ خرگاه تست   و ز در دل تا به بقا راه تست
ذکر ثناے تو بطامات نیست   راز تو گفتن ز کرامات نیست
هرچه رسد از در دل بر زبان   هم زره گوش نماند نهان
فیض ز تو یافته عالم تمام   داده صلا فضل تو بر خاص و عام
ذات تو گرچه بود اندر خفا   لیک بهر پرده بود دلربا
ذوق تو در باطن جان ریخته   شوق تو از جان بدل آویخته
از تو جلا یافته آینه ها   و ز تو صفا ریخته در سینه ها
جلوه اَت از کون و مکان باهر است   نور تو از اهل یقین ظاهر است
عشق تو محمل کش سودا بود   شوق تو اخگرزن دلها بود
مخزن اسرار دقیقه توئی   مظهر انوار حقیقه توئی
قبله نما دل شده - جان در سجود   جلوهٔ دیدار تو از جان نمود
هستی ام از جلوهٔ دیدار تست   نیستی ام مخبر اسرار تست
گام قلم شد بصحراے شوق   در دل من شورش سوداے شوق
شعله اَت آتش زن دلها شده   نقطه اَت اسپند سویدا شده
دل ز تو در سوز و گداز آمده   سوز تو با قلب بساز آمده

اَنْتَ اِلـه وَ عَلِیم وَ حَکِیم   اَنْتَ رَحِیم وَ کَرِیم وَ عَظِیم .
اَنْتَ بَصِیر وَ عَلِیم وَ نَصِیر   اَنْتَ حَکِیم وَ قَدِیر وَ خَبِیر
مُطَّلِعٌ اَنْتَ بِسِرِّ الْخَفَا   مُذْهِبُ الْاَنَام بِعَیْنِ الْعَطَا
باز بیا اکبری! از گفتگوے   سہل گذر کن ز رہ آرزوے
حمد گذاریست - توان تو کے   نعت نگاریست - توان تو کے
سلسلہ بگسل ز خیالات خویش   دست بیفشان ز مقالات خویش

ایضاً ٭

بود شبے پرتوے افروز جان   یافت از آن نور فروغ جہان
جلوہ کنان ماہ بہ چرخ برین   نور چو سیماب بہ نطع زمین
نور فشان چرخ ز انوار ماہ   تاب فروغش نہ بود در نگاہ
سنبل شبرنگ پریشان او   دامن صد صبح گریبان او
جعد مسلسل بشب از مشک تر   سلک ثریاست بفرقش گہر
ماہ جہان تاب بعکس افگنی   صبح گرفت از شب او روشنی
روغنہ گردون پر از انوار شد   جعفری چرخ سمن زار شد
نور عیان گشتہ ز موج حباب   شد در دیوار زمین نقرہ تاب
ماہ جہانتاب فروریخت نور   نور خدا داد درخش ظہور
چرخ کہ در نورفشانی شدہ   موج روان کہکشانی شدہ
انجم رخشندہ بشبکوکیش   مہر درخشندہ بمملوکیش
گل کن افسردہ دلان حزین   دیدہ فروز دل ہر دور بین
خوشۂ پروین بسر او نثار   خون بدل نافہ مشک تتار
سلک ثریاست در آویز او   معنی "وَ اللَّیْلِ" بود مو بمو
چشم ستارہ پے چشمک زنی   کرمک شبتاب بدستک زنی
دیدۂ انجم شدہ نظارہ بند   یافت صفا منیر چرخ بلند

پرتوۂ اش نورفشان جہان   یافت ازو جلوۂ زمین و زمان
گشت سوادش دل و جانرا صفا   گست بیاضش ہمہ ظلمت زدا
عنبر شب در دل جان نافہ ریز   گشتہ ز گیسو چو بتان مشک بیز
جلوۂ مہ دیدۂ اختر بہ بست   گیسوے شب قیمت عنبر شکست
مطلع انوار بود ذرہ اش   مرکز ادوار بود شمہ اش
عنبر تر ماندہ بہ پیشش خجل   صید بدام شب او مرغ دل
نور دہ دیدۂ بینندگان   پر توہ افزاے دل مردمان
سنبل تر گشتہ ازو تار تار   خرمن اختر بشبش خوشہ دار
عقد لآلی است ز انجم برو   گشتہ نہان راز عیان اندرو
نور قمر دیدہ فروز دلست   دادہ نشانی ز رموز "اَلَسْت"
جَلْوَةُ الْاَفْلَاكِ بِفَوْقِ الْعُلَا   جَلْوَةُ الْاَرْضِيْنِ بِنُوْرِ السَّمَا
مُنْجَلِی الْعَیْنِ بِاَنْوَارِہ   مُنْشَرِحُ الصَّدْرِ بِاَسْرَارِہ
جلوۂ حق سر عیانش بود   نور خدا راز نہانش بود
رُوْحُ الْاَرْوَاحِ بِاَذْوَاقِہ   رَاحَةُ الْاَجْسَامِ بِاَشْوَاقِہ
بسکہ بہار چمن آراست شد   گلشن و بستان ہمہ سیراب شد
نرگس طناز بود نیم خواب   سنبل تر ماندہ بصد پیچ و تاب
زمزمۂ زن بلبل مستانہ شد   و ز گل تر گردش پیمانہ شد
سرو روان بر لب جو چون علم   با گل تر ماندہ قدم با قدم
سبزۂ نورش بچمن شیرخوار   آب روان حلقہ زن جویبار
سرو روانان بچمن در خرام   سنبل تر از پے دل بستہ دام
بردہ ز دل صبر گل یاسمن   بلبل و گل نغمہ سرا در چمن
ہودج گل بستہ بدوش صبا   شبنم تر بردہ ز گوہر بہا
دایرۂ ماہ فلک را بچنگ   فیض ہوا دادۂ گل رنگ رنگ

عرعر و شمشاد سرافراز شد   دیدهٔ نرگس ز هوا باز شد
سنبل تر طرهٔ پیمان گل   شبنم تر ریزهٔ دامان گل
بر لب جو سرو خرامان بناز   غنچهٔ گلشن شده خندان بناز
سوسن آزاد سیه پوش شد   فاخته با سرو هم آغوش شد
موج هوا شبنم تر ریخته   بر سر هر برگ گوهر ریخته
آب روان مست خرامان سرو   کبک دری دست بدامان سرو
ساغر گل موج زن انبساط   باد صبا چیده بگلشن نشاط
آب گل افزوده ز ابر بهار   نغمه سرا فاختهٔ خاکسار
موج روان بر گل تر آبریز   شد بچمن باد صبا مشک بیز
رنگ چمن رونق دیگر گرفت   نازکی بزم گل از سر گرفت
از نم قطرات قبائے چکن   کرده بر هر گل تر در چمن
هر گل تر را بلب آبگیر   نامیه از شبنم تر داده شیر
سرو صنوبر بخرام عجیب   شد بچمن دلکش و مردم فریب
باد صبا شد بچمن نغمه زن   سرو چو طنبور و رباب از سمن
لاله و گل رشک ده مهر و ماه   داشته بر تارک سر کجکلاه
بلبل مستانه بجوش و خروش   خضر صفت سبزتر و سبز پوش
یلمق لعلین شده گل را ببر   تاج نهادند خروسان بسر
سبزهٔ تر فرش ببزم چمن   وز گل نسرین همه آن انجمن
باد بهاری بچمن مشکبار   گوهر تر ریخته ابر بهار
قطره شبنم ز سحر چون چکید   غنچه دهن را بگل تر مکید
من شده سرمست می شوق حق   یافته در باطن جان ذوق حق
چشم فرو بسته و بیدار دل   یافت بخود جلوهٔ دیدار دل
ظاهر من جلوهٔ نور آمده   باطن من عین ظهور آمده

ذات خدا گشت صفات دلم   پرتوهٔ حق شده ذات دلم
آینهٔ دل پر از انوار حق   دل شده آگاه ز اسرار حق
سر من از سر خدا دور نیست   پرتوے بیجلوه و بینور نیست
جلوهٔ حق در دل انسان بود   شمع رخش مهر درخشان بود
همچو دم از خویش در آن جلوه گاه   بر سر اسرار فتادم نگاه
مظهر فیضان دل من ساختند   عرش برین منزل من ساختند
جلوهٔ حق بود در آنجا عیان   محو دلم گشت ز راز نهان
شوق بجان مائل دیوانگی   شمع دلم مانده بپروانگی
آتش عشق آمد - جانم بسوخت   نایرهٔ شوق روانم بسوخت
بیخبری جلوهٔ حق باز داد   کرد ز خود بیخودم - و راز داد
قطره بدریا در نایاب شد   ذرهٔ خورشید جهان تاب شد
من شدم از جلوهٔ او عین ذات   قطره بپیوست بآب حیات
باده شدم - ساغر و ساقی شدم   فانی حق گشتم - و باقی شدم
نور وجودم همه انوار فیض   سر وجودم شده اسرار فیض
مالک و مملوک و رئیس خودم   نامه و هم نامه نویس خودم
بسکه دلم جلوهٔ وحدت گرفت   کثرتِ من کثرتِ کثرت گرفت
گفتگوے فرقت و وصل از کجاست   فرق کجا در تو و ذات خداست
مُظهرِ حق جلوهٔ دیدار من   سر خدا پرتو اسرار من
دل شده بیدار ز خواب و خیال   گشت ز تمثال تصور مثال
جلوهٔ حق دیدهٔ جانم فروخت   پرتوهٔ دل شمع روانم فروخت
پردهٔ اسرار بر انداختند   مست می روز ازل ساختند
مهر فرو بسته بعرش برین   کآن نبود پایهٔ رُوحُ الْاَمِین
بوده در آن جاے عزیزان حق   روح روان همه مردان حق

اِنَّ قَنَادِیْلَ عَلی عَرْشِهٖ   فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ عَلی فَرْشِهٖ
فاکنه النور بِاَشْجَارِهٖ   اَلْاَغْصَانِ بِاَثْمَارِهٖ
سعدئ شیراز در آن خوابگاه   مهد نشین بود بلطف اِلٰه
خسروے دهلی به نیانش گری   خواستہ از داور خود داوری
بود نظامی به نظام سخن   اَکْرَمَهُ اللّٰهُ عَطَاءً حَسَن
کردہ ز الطاف بحالم گذر   برسر من از رہ رافت گذر
چشم کشودند بحال دلم   جمله شنیدند ملال دلم
من شده بیهوش در آن جایگاه   عرش برین گشت مرا پایگاه
جلوۂ او گشته - گذ شتم ز خود   صنع خدا گشتم - و رفتم ز خود
گرد کدورت ز دل انگیختند   نور صفا در دل من ریختند
دیدۂ دل بود باسرار باز   من بزبان مانده ز گفتار باز
انجمنے بود چو دارالسلام   بلبل شیراز نوا داده عام
نغمه زنان طوطئ هندوستان   برنگهے رشک ده بوستان
دل شده از خویش فراموش من   جلوۂ او برد ز من هوش من
چون ز رہ قدس نمودم عبور   محو دلم مانده بنور ظهور
من شده بیدار از آن خواب خوش   دیدۂ دل وا شده از جلوه اش
چشم کشادند - که بنگر بهوش   جلوۂ حق دیدن و ماندن خموش
داد فلک مطلع انوار صبح   جلوه ده فیض شد اسرار صبح
من شده چون ذره برقص نشاط   خنده زنان همچو گل از انبساط
لیک به تعبیر خیالات خویش   برسر من حالت حالات خویش
گه بخیالات و به تدبیر دل   گاه باندیشۂ تعبیر دل
گاه بشارت طلب از عز و جاه   گاه سوئے مقصد دل برده راه
گه دل من سوئے شه قدردان   بهر قدمبوس گهے جان روان

ناگه ز درگاه خدیو بلند   دادستان دل هر دردمند
آمد سرهنگ که: "بردار گام   شو سوئے درگاه فلک احتشام
شاهجهان چون بتو یاد آور است   منزلت از چرخ برین برتر است"
برزده دامن پۓ پابوس شاه   گام زن شوق دلم شد براه
از در اول چو گزیدم به پیش   عرش برین دیدم و رفتم ز خویش
برسر هر گام نهادم جبین   سربفلک بودم و پا بر زمین
هر طرفش مظهر انوار بود   شوق بدل رهبر اسرار بود
چون بگذشتم ز در دومین   نور خدا بود بعَیْنِ الْیَقِیْن
چرخ ازو بود کمی پایۂ   نور خدا بود ازو سایۂ
چون شدم از سویم و چارم فراز   گشت در مقصد و امید باز
باغ حضوری - که بود دل فزا   روح و روان و دل و جان را صفا
بود ز شه زیب و طراوت پذیر   هر گل تر گشته نضارت پذیر
سایۂ حق دیدم و نوری شدم   چاک زن جیب صبوری شدم
منظر اعطاف مرا ساختند   مورد الطاف مرا ساختند
چون ز سخندانی من شد سخن   گفت خداوند زمین و زمن
"کاۓ تو! به سر آمدۂ بس دلفریب   وز تو سخن یافته صد فر و زیب
آنچه عیان شد - به تو سر نهان   و آنچۂ نهان شد - بدل تو عیان
بر تو فضیلت ز هنرمندیست   عین عنایات خداوندیست
فضل به هر یک ز کجا داده اند   آنچه ترا دوش فرادادہ اند
سال نود و سه چو رقم کردۂ   بر همه نثار کرم کردۂ
نشر ز تاریخ - که کردی رقم   نشرۂ روح است بفیض قدم
خسرو و سعدی و نظامی ترا   فیض ازل داده بلطف خدا
طیبۂ ارواح همه شاعران   شایق نظم اند بکوهان دهان"

من شده بیهوش ازین گفتگو　　دل شد از خویش که این رمز گو
شب بمن آن روز - که گشته عیان　　کرده حسّان شاه بسر درس بیان
عقل بیاید - که عجب چیست این　　شاه که..............کیست این
صافی دل جلوهٔ آینه اش　　مخزن اسرار صفا سینه اش
"گر بتو این راز عیان کرده است　　در تو بسے رمز نهان کرده است
ذره که؟ و جلوهٔ خورشید که؟　　قطره چه؟ و ابر گهربار چه؟
هست صفا منزلت پایه اش　　چرخ برین است کمین سایه اش
تو چه شدی گم ز ره فهم و هوش　　عقل صوا نام! بمن دار گوش!
گر بتو تلقین ازل ساختند　　دار به نواز علم سر افراختند
محض بیک امر ترا داده اند　　در تو بسے سر صفا داده اند
تو بکنی جمله رقم حال شاه　　در قلم آری همه احوال شاه
و ز تو پذیرد همه آئین او　　هم بنویسی تو ره دین او
از تو سخن چون بفروزد چو ماه　　طبع چنین باشد و آن داد شاه
خورد بود عمر تو گرچه بسے　　لیک چنین کار ندارد کسے
این همه از تست و رساهاے تست　　منزلت اوج سخن جاے تست
پانزده سالی نه نگارد چنین　　این همه از دست تو آید چنین
دست مریز و بسخن یار باش　　گرم تر از شعله بگفتار باش
چون بتو گفته است خدیو جهان　　این همه آنست - که کردم بیان
من شده رخصت ز شه داد ده　　طبع ز شه در دل من یاد ده
آمدم از خویش - و بهوش آمدم　　و ز سخن شاه بجوش آمدم
نعره زنان دل بخیالات شوق　　درد بمن گشته مقالات شوق
کلک روان گشته نگون سر از آن　　حفظ ادب داشت ز شاهجهان
یاری طبع است بداد سخن　　کلک فروشد بسواد سخن
شاهد هر حرف بصید خیال　　نکته بود از پے عین الکمال

"باز شو اے اکبری! از گفتگو　　باش چو نئے دم کش و دم در گلو
نوحه زن خاطر افگار باش　　منتظر جلوهٔ دیدار باش
لب ز فغان بند - و مشو نعره زن　　باش بدل ملتهب و شعله زن
نور یقین جلوهٔ دادار بین　　محو شو - و پرتو اسرار بین
باش بدل در غم جانان فدا　　دست ز دامان تعلق رها

جلوهٔ اسرار خداوند پاک　　پرتو افزا ز سمک تا سماک
قدرت او نور یقین را فروغ　　جلوهٔ او پرتو دین را فروغ
هر چه ز امکان حقیقت بود　　نور ده ندرت قدرت بود
گرمتر از شعله سخن کن بیان...　　جلوهٔ او نور الوهیت است...
موے شو و نکتهٔ باریک گو　　نور شو و فرقت تاریک گو
طبع چو بسمل بطپیدن گرفت　　اشک روان گشت و دویدن گرفت
آه برآمد ز دل سوزناک　　دامن جان پاره شد و چاک چاک
آتش غم شورش خاطر فزود　　خار الم ریش بباطن نمود
مرهم ناسور دلم شد سخن　　دل بطپش - آتش دل شعله زن
جوش محبت بدلم گرم خیز　　پنبه بناسور دلم شعله ریز
خامه شکستم به نگار سخن　　تا شده ام لایق کار سخن
شورش من گشت نمک ریز دل　　سوزش من شعله بر انگیز دل
دل بطپش مانده و جان شعله زن　　آتش دل در قلم آتش فگن
مرغ دام شهپر اوج خیال　　نغمه زن از پردهٔ هر قیل و قال
برگ زبانم شور آلود عشق　　زخم دلم شد نمک آلود عشق
شوق ازل مانده بدمسازیم　　عشق ابد گشته بهم سازیم
خامه بود رگ زن شوق دلم　　طبع بود نشتر ذوق دلم

دل بخیالات و سخن بندی است　　خاطر رنگین بچمن بندی است
میکنم آغاز ظفر نامه را　　گردش افلاک دهم خامه را
گاه بدرجات سماوی روم　　گاه بدرکات اراضی روم
گه بباده نغمه سرائی کنم　　گه بصفا زنگ زدائی کنم
صید کنم نکته بدام خیال　　میرمم از خویش چو چشم غزال
بلبلم - و نغمه سرا میشوم　　گلبنم - و باد صبا میشوم
شعله فشان کلک ز بال قلم　　بال سمندر شده بال قلم
موی قلم مانده بنقش و نگار　　همچو سپند است دلم بیقرار
نام کبوک سنگه ظفرمند را　　صاحب اقبال و هنرمند را
گوهر اکلیل نمایم بیان　　اختر اقبال تو پورش بدان
گشته بمضمون فعال دلم　　شد بخیالات حلال دلم
بس کنم - و مهر زنم بر دهان　　حال شهنشاه نمایم بیان
طبع بجوش است و دلم پر خروش　　طبع خروشنده و خاطر بجوش
طبع برفتار نیایش گری　　خامه خرامنده چو کبک دری
اکبری از دل ندهی راز خویش　　به که فراموش کنی ساز خویش
طبع سخن دان و دل نکته ریز　　بحر دل از موج سخن موج خیز
زمزمه زن باش بگفتار دل　　جلوه ده از پرتو اسرار دل
نغمه زن از پردهٔ حالات فتح　　ساز بیان راز مقالات فتح
خامه چو پرکار بگرد سری　　طبع ز هر نکته پئی دلبری
جوش دلم نیست ز سیماب کم　　سوز جگر سینه گداز دلم
نبض قلم چون رگ ابر بهار　　شوق بدل گرم تر از روزگار

خامه چو نیسان شده گوهر فشان　　گشت روانم صدف بحر و کان
کلک بر گردش چو فلک چرخ زن　　شعلهٔ دل در فلک آتش فگن
دل شده خون و شده شنجرف　　گشت سویدا نقط آن حرف
اشک مسلسل شده شیرازه اش　　غنچهٔ دلهاست گل تازه اش
گشت سر نامهٔ او مدّ آن　　همچو آرم صفحهٔ او جلوه گاه
هر طرفش معنی زیبا بود　　صبر بیغما بر دلها بود
هر گل او دیده بر افروز جان　　هر سخنش چون رخ زیبا ز جان
اکبریا! طول سخن تا کجا　　همچو صدف باز دهن تا کجا
در صفت پادشهٔ دلنواز　　هرچه ضروریست بدان شغل ساز
اے قلم! اکنون بادب پا گذار　　نیست مقامے که شوی خیره وار
دار نگون فرق براه نیاز　　کوتهی عقل و خیال دراز
طبع شرر ریز تو اندر کمین　　پائے تو چوبین و رهت آتشین
نیست مکانے که درازی کنی　　همچو فلک شعبده بازی کنی
بر سر مقصود گذر کن بهوش　　چون خم می طبع تو تا کے بجوش
شاه جهاندار فلک اقتدار　　خسرو جم حشمت والا تبار
پادشه زیب ده کُنْ فَکَان　　ناصیه افروز زمین و زمان
داد ده خلق بلطف تمام　　پادشه نامور خاص و عام
تاجور کشور پنجاب و سند　　باج طلب از همه شاهان هند
شمعهٔ خورشید ازو فیضهٔ　　اختر شب تاب ازو فیضهٔ
قافله سالار شهان زمن　　مورد احسان شهٔ ذوالمنن
نقش رنگین فیض ازو یافته　　رایت اقبال بر افراخته
نور ده جبهٔ اجلال بخت　　پادشهٔ مملکت زیب و تخت
نام ازو یافته نقش تمام　　سکه ازو یافته اجرائے عام

گردش افلاک بمدار اوست — نور قمر پرتو انوار اوست
رتبه ازو چرخ برین یافته — جلوه ازو ذاع زمین یافته
تیغ زن و صفدر و فیروز جنگ — شاهجهان راجه رنجیت سنگه
عنصر و اجرام باعداد اوست — معدلت و جود ز ایجاد اوست
مظهر اسرار خداوند پاک — مورد انوار خداوند پاک
کشور دل کرده مسخر بجود — طایر اقبال ازو در صعود
گره کشای دل پژمردگان — تازه کن خاطر افسردگان
مرهم هر زخم بدلخستگی — با همه دل بسته بوارستگی
چتر بیسایهٔ او سایه دار — باکه سرش سایهٔ شهریار
مروحهٔ طاؤسی او دلفریب — باکه سراپا شده پر فر و زیب
ابلق ایام بدو گشته رام — شهسوارے که قضایش لجام
اختر و ماهتاب بشب گردیش — زال تهمتن شده از مردیش
چرخ برین کمتر درگاه او — دم بگلو مانده ز تیغش عدو
غنچهٔ دل گشته ازو خنده زن — قامت او سرو رخ او سمن



ختم شد

INDEX.

,, 261 ,, 7, read شوفار for سوفار*
,, ,, ,, 15, ,, تکرار for نکرار*
,, ,, ,, 23, ,, درخت for بروخت
,, 262 ,, 16, ,, منہیان for مسیحان
,, 265 ,, 7, نشۂ for نشار would be a better reading.
,, ,, ,, 8, read باتہام for بآنہام*
,, 266 ,, 3, ,, یافت for نافت*
,, 269 ,, 2, ,, حجلۂ مشرق مستعد آراستگی*
,, 276 ,, 8, ,, سیہ for سینہ*
,, 278 ,, 7, ,, مانند for ماند*
,, ,, ,, 15, ,, ناظورش for ناطورس*
,, 280 ,, 11, ,, اختیار for اختیا*
,, 282 ,, 11, The words after زخارف are not clear.
,, 283 ,, 3, read عاطفت for عاطبت*
,, 287 ,, 17, ,, الموفق for الموفیق*
,, 290 ,, 6, ,, پرستی for پرستی*
,, 291 ,, 14, ,, فرمودند for فرموند*
,, 293 ,, 5, ,, کدامم for کدام*
,, ,, ,, 16, the words اے بخیال تو are in fact the beginning of the long dedicatory poem which was obviously intended by the author to accompany the MS. of ظفر نامہ at the time of its presentation to the Maharaja.
,, 294 ,, 23, read شداد for شدار*
,, 295 ,, 4, ,, صفقت for صفقت*
,, ,, ,, 10, ,, نہان for نہانی*
,, ,, ,, 13, the second hemistich is corrupt.
,, 296 ,, 8, read فرسودہ for فرسود*
,, 297 ,, 2, ,, برتوے for برتوۂ*
,, ,, ,, 21, ,, گام for کام*
,, 298 ,, 3, ,, الاثام for الانام*
,, ,, ,, 12. ,, سلگ for سلک*
,, ,, ,, 23, ,, مذبر for منیر*
,, 299 ,, 2, ,, گشت for گست*
,, 304 ,, 9, the second hemistich is not clear.

Page 73 line 15, read وابستگانش for وابستگانش •
„ 84 „ 16, „ تا before راه •
„ 85 „ 15, „ حملة for علمه •
„ 89 „ 7, „ وگرنه for و اگرنه •
„ 92 „ 4, „ این در for هر این *
„ 92 „ 19, „ صورتے for صوتے *
„ 93 „ 4, „ نضنے for نضلاے *
„ 93 „ 11, „ بهره و for بهرو •
„ 95 „ 10, „ بکوے for بگو *
„ 102 „ 2, „ دوست میبرد هرجا که خاطرخواه اوست after انگنده
„ 102 „ 15, „ هر یک for هر ایک *
„ 106 „ 11, „ مومن خان for موئمن خان •
„ 106 „ 15, „ بر نواختند for پر نواختند •
„ 110 „ 20, „ مکانیش for مکانیش •
„ 111 „ 15, „ ضعفا for ضعقا •
„ 113 „ 3, „ بنواز for بنوار *
„ 113 „ 17, „ پسرش for پرش •
„ 114 „ 17, „ دار الحدثان for در الحدثان •
„ 118 „ 7, This stands for the fort of Attock on the banks of the Indus. Attak Banaras also occurs in Abul-fazl's *Akbarnama*. The fort of Attock was built by Akbar who gave "it the name of Attak-Banaras in contradistinction to that of Katak-Banaras, the chief fort at the other extremity of his empire." P. 260. Gazetteer Rawalpindi District. 1893-4.

„ 118 „ 14, read و آو for و الو •
„ 120 „ 3, „ کبهزک سنگه for گبهزک سنگه *
„ 124 „ 23, „ موثوقة for مسموقة •
„ 126 „ 19, „ مکان for مکان *
„ 135 „ 21, „ مقرر for مقرة *
„ 136 „ 7, „ فرو for فرد •
„ 144 „ 10, „ ساعد for صاعد *
„ 149 „ 6, „ مشعر for مقصر •
„ „ „ 11, „ مقرر for مکرر •

Page „ line 28, read مستخلص for مسخلص •
„ 150 „ 12, „ مستظهر for مستظر *
„ 155 „ 17, „ جلاله for جلاله •
„ „ „ 22, is not clear to me.
Page 156 line 6, read قدح for قد *
„ „ omit - after فرو *
„ 162 line 18, read قیمان for قیرمات •
„ 169 „ 12, „ نشست for نشت *
„ 179 „ 7, omit بر after خطه •
„ 187 „ 2, on the margin, read 1829 for 1830 A. D.
„ 190 „ 2, „ „ „ 1830 for 1831 A. D.
„ 192 „ 2, „ „ „ 1831 for 1832 A. D.
„ 197 „ 23, read ساخته for شاخته •
„ 201 „ 21, „ مسئله for مساة •
„ 202 „ 9, „ محمد for محعد *
„ „ „ 11, omit ما after آنکه *
„ 204 „ 22, read نظر for نطر •
„ 210 „ 1, „ متخلمین for متخلمین *
„ 213 „ 22, omit the second چون *
„ 216 „ 8, read درهم for درم •
„ 218 „ 3, „ حور for مور *
„ „ „ 4, „ گرفتند for گرفتد •
„ „ „ 19, „ مروحه جنبانی for مروجة حسانی •
„ 224 „ 13, „ نمودند for نموندد *
„ 230 „ 1, „ افزوده for افزده *
„ 235 „ 3, „ بوالهوسان for بلهوسان •
„ 237 „ 9, „ وقت for وفت •
„ 238 „ 16, „ عنقاے for عقاے •
„ 240 „ 6, „ بهبود for بهود •
„ 249 „ 1, „ آگاه راز for گاه را از *
„ 253 „ 10, „ نصرت for فصرت •
„ 226 „ 2, „ انی for انی •
„ 259 „ 13, I suggest حقیقت دان for حقیقتان *
„ 260 „ 10, read یاسمین for سمین •
„ 260 „ 22, „ بخش for بعش •

LIST OF CORRECTIONS AND ADDITIONS.

Page 5 line 18 read آرائیها for آرئیها *

" " " " ناصیۀ for ناصۀ * -

" 15 " " " دلبستگی for دلبسگی *

" 18 " 1 The title of Ansari used after the names of the members of the Faqir family is misleading. The family really descends from the Sayyads of Bokhara. The title of Ansari was given to the family under somewhat peculiar circumstances. It so happened that Ghulam Muhyi'ud Din, the father of Faqir 'Azizu'd-Din lost his father during his infancy and was adopted by 'Abdullah Ansari, a well-known physician of Lahore, and when the boy had grown up he was also married in the same family. Hence the family of Faqir 'Azizu'd-Din became known as Ansari after the title of the family of his adoptive father. (See also pp. 294—95 of "Chiefs of Note in the Panjab," Vol I.)

" 24 " 16 read اسیران for سیران *

" 27 " 9, omit - after خرد *

" 30 " 7, read بخشش نور افزاے for بجلس اداے *

" 41 " 17, " دیواسنگه for دیوان‌سنگه *

" 49 " 4, " بلازمت for بلاذمت *

" 53 " 15, " استعداداً از for الستعداد *

" 55 " 20, " خود before گردید *

" 56 " 16, " بطاب for بطب *

" 59 " 22, " آسائشها for اشایشا *

" 61 " 10, " نشستند for نشیند *

" 65 " 10, " نما after نشو و *

" 71 " 7, " حق for حقق *

" 71 " 9, " به تمامی for بتامی *

" 72 " 21, " بزور for برور *

" 72 " 23, " بهوانی داس for بهوانی *

P. 33. سردار کنہیہ The head of the Kanhaya confederacy of the Sikhs. The confederacy derives its name from the village Kanah (near Lahore) the native place of its leader Jai Singh

P. 34. کمپوی Hindi form of Camp.

P. 37. لوٹی نامہ I have not been able to understand the word (لوٹی) : nor do I venture to guess the subject matter of the work entitled لوٹی نامہ.

P. 39. رانی A Hindu queen or princess.

P. 40. کنور A Hindu prince.

P. 55, سورھنگ A tunnel or mine.

P. 58. کمیدان Hindi form of Commandant.

P. 67. شاستری One skilled in Hindu law or religious books.

P. 71. پانڈوان The celebrated Pandav princes of the Hindu Epic, Mahabharat.

P. 74. تہانہ A police station, a guard.

P. 78. کنل لونی Colonel Ochterlony.

P. 80. سری پنیڈی جی In the dialect of the district of Kangra پنڈی means a statue or an idol. Here it denotes the Pindi Shrine, inside the fort of Kangra.

P. 80. سری جوالا جی The Shrine of Jwala Mukhi built over an inflammable spring. It still draws together large number of Hindu pilgrims.

P. 99. تیرتھ A Hindi term meaning holy places along the course of sacred streams. Pilgrimage.

P. 100. ٹوانہ The name of a warlike tribe living in Shahpur District. The Tiwanas are handsome and manly in appearance. Ranjit Singh had several troops of Tiwana horse in his regular service in addition to the contingents supplied by the Tiwana chiefs.

P. 101. ساون—the name of the fourth Hindu month.

P. 114. دھور کوٹ Redoubt.

P. 115. سنگھان Plural of Singh (Sikh).

P. 116. هاڑ The name of the third Hindu month (آساڑھ)

P. 119. بیدی A sub-caste of the Hindus. Nanak, the founder of the Sikh religion belogned to this sub-caste, hence the members of this subcaste are held in esteem by the Sikhs.

P. 134. هولی The great Hindu festival held at the approach of the vernal equinox.

P. 140, اُچکّہ A swindler.

P. 148. مائی Literally mother—used as a term of respect for elderly ladies.

P. 181. ماتا Small-pox.

P. 242. اویتا بیلہ Hindi form of Avitabile.—an Italian Officer in the service of Ranjit Singh.

P. 300. اچکن A tight fitting long coat.

the errata. To facilitate the task of the reader I have also added at the end of the text, a short glossary of non-Persian words and expressions used by the author in the book.

In conclusion I have to express my sincerest thanks to A. C. Woolner, Esqr., M.A., C.I.E., Dean of University Instruction, at whose kind suggestion the work was undertaken and on whose recommendation the University of the Panjab was pleased to sanction a generous grant to meet all the expenses connected with the publication of the book. I am also indebted to Professor Mohammad Shafi of the Oriental College and to my colleague, Qazi Fazl-i-Haq, for making various useful suggestions during the progress of the work and to Professor K. M. Maitra of the Dyal Singh College, for the pains he took in reading the final proofs of the whole book. I have had to make frequent references to the Records of the Sikh Government which are preserved at the Secretariat offices of the Panjab Government. For the facilities I have enjoyed in consulting these valuable documents my obligations are due to Professor H. L. O. Garrett, the official Keeper of the Records.

LAHORE:
February, 1927. SITA RAM KOHLI

GLOSSARY
OF
Non-Persian Words and Expressions.

P. 4. بهنگیاں Plural of بهنگی The members of the Bhangi confederacy of the Sikhs. It was once a powerful confederacy and its members held possession of the important cities of Lahore, Amritsar and Gujrat. The founders of this *misl* (confederacy) were much addicted to the use of *Bhang*—an intoxicating drug whence they were denominated as *Bhangis.*

P. 4. داؤد پوتره The name of the race or tribe to which also belong the ruling family of Bahawalpur State.

P. 8. چٹها The Chathas were a powerful Mohammadan tribe who had established their ascendancy round about Wazirabad on both sides of the river Chenab, during the decaying power of the Moghals. They carried on an unceasing and bitter struggle against the Sikh ascendancy till their final overthrow by Ranjit Singh in 1799. *Vide* Gujranwala Gazetteer 1893-94.

P. 13. سہجروکوچ I have not been able to understand this.

P: 18. بهیه Literally brother or comrade. It denotes attendants-in-chief or those servants who belonged to the Maharaja's retinue and were employed for carrying special messages of the Maharaja.

P. 20. بیساکهی The Hindu seasonal festival held on the 1st day of the month of Bisakh. This generally falls about the middle of April.

P. 27. سری هرمندل جی Refers to the Sikh Shrine at Amritsar.

P. 33. نکیاں Plural of Naka. The Naka confederacy of the Sikhs derives its name from the Naka country between Lahore and Gogera, in the Montgomery District (Panjab).

had it not been for the fact that the story is intertwined with historical account of certain important events and its absence from the text would have disturbed their chronological sequence in the narrative. We have, however, omitted certain passages which we considered to be particularly objectionable. Part IV, is a long dedicatory poem extending over the last fifteen pages of the book.

As regards the preparation of the text we have not seen our way to stick to one manuscript exclusively. The words which seemed most appropriate to us have been retained in the text, the variants in the other texts having been given in the foot-notes where necessary. The reader will notice a few lacunæ in the body of the text particularly in the poetical passages. It is unfortunate that these gaps were never filled up by the author.

In a few cases where a word was not quite legible or was otherwise doubtful we have given our own rendering of it within brackets. For the convenience of the reader we have taken the liberty to re-arrange the text in the form of paragraphs. At the same time we have, as far as possible, punctuated the text by the addition of such diacritical marks as the signs of interjection, interrogation, and the inverted commas to denote the direct parts of speech. The *izāfat* or the sign of possessive case could not be used as they were not available in Lahore.

Style of the author.

The *Zafar Nama* as well as the poetical compositions of Diwan Amar Nath bear testimony to the full development and diversity of his literary powers. He had read widely at a comparatively young age and his writings show an easy familiarity with the rich stores of classical literature in the Persian language. He also quotes freely from the Qurān and the Hadis. In prose he seems to imitate the style of Abul Fazl,

while his poetical compositions remind one of Faizi and Saib. He always speaks of the brothers Abul Fazl and Faizi with great respect. It may be that in adopting *Akbari* as his pen-name, our youthful author aspired to the same position at the Court of Ranjit Singh as the brothers Abul Fazl and Faizi occupied in the Darbar of Akbar. There is much to be said for this view. His *Zafar Nama* shows that in his estimation, his royal master had much in common with the Great Mughal. He particularly draws attention to the facts that Ranjit Singh was very tolerant in his religious views, that he loved to confer posts of trust and responsibility upon Hindus, Sikhs and Mussalmans alike, and that in his harem he had two Muslim wives, one of whom was, as the author tells us, married to the Maharaja in accordance with regular orthodox rites. It need hardly be pointed out that these are all characteristics which are prominently associated with the name and personality of Akbar. Whatever his motives in the choice of his pen-name there is no doubt that he tried to follow the style of Abul Fazl's *Akbar-Nama*.

Diwan Amar Nath's poetical compositions are imbued with the spirit of mysticism of the Sufis. Like the Sufi poets he seems to revel in pantheism. There runs through these writings a musical note which at once reminds one of the sweet and smooth modulations of the songs of Sufi poets. Like the Sufis again the Diwan speaks of himself as being tolerant and an admirer of catholicism in religion. He says :—

مرا که گرفتار صلح کام - اجازت تعصب نداده اند - گردن تسلیم پیش هر
گروهے انداخته - حلاوت خود را از میان میبرم • (Vide p. 148)

Before I bring this introduction to a close I crave the indulgence of my readers for the mistakes which have crept into the book. I have to admit that the proof reading might have been more carefully done : this was mine and not my publisher's fault. Owing to want of practice in reading the proofs in Persian, some misprints in the text were, unfortunately, left undetected by me. I have mentioned these in

Manuscript B. is the one from which our text was originally copied. This manuscript comprises 235 pp., each measuring 6″×10″, containing 13 lines to a page. Like the manuscript A, this is also written between margins ruled in colours in a fair *nasta'aliq* hand. At the end, the copyist gives his name, Pandit Raja Ram, *alias*, Tota Brahmin Kashmiri. He further tells us that the manuscript was transcribed for Lala Das Mal,[1] at Lahore, in Sambat 1912, *viz.*, 1855-6 A. D. This manuscript as stated before now belongs to Rai Sahib Pandit Wazir Chand, of Jhang.[2] On the flying cover scribbled in pencil is the title of the book "*Zafar Nama Akbari.*"

Both the manuscripts *viz.*, A and B are transcribed by one and the same person, namely, Raja Ram *alias* Tota, who was a Katib, at the Koh-i-Nur Press, at Lahore.

Manuscript B, which bears the date Sambat 1912 (1855-6) is at least one year older than the manuscript A, which is dated November, 1857 A. D. That this copy (manuscript B) was based upon some manuscript other than the manuscript A, is therefore obvious. But we are not aware of the existence of any other copy of this manuscript history either in the Panjab or in any of the important Libraries of Europe.[3]

The MS. A, contains slight additions here and there, over and above the text of MS. B. It would seem that the MS. B, was prepared from the author's original copy which was

1. Lala Das Mal was related to the family of Diwan Bhawani Das. He held a respectable post in the Sikh Government and after the annexation of the Panjab, he was appointed to the important post of the *Mir Munshi* to the Panjab Government.

2. Rai Sahib Pandit Wazir Chand, has about 2000 manuscripts in his Library. Half a dozen of these are in the hand writing of the authors themselves. Some of these manuscripts are richly illuminated. The Pandit has, indeed, a passion for collecting rare manuscripts and has spent quite a fortune on his valuable possessions. His is one of the best private manuscript libraries in India. I understand that he will soon issue a descriptive catalogue of his collection.

3. I have consulted the catalogues of the Persian books in the following libraries:

Catalogue of the India Office Library Vol. I. Cambridge University Library by Browne, Bodleian Library Part I. by E. D. Sachau and of the Berlin Library.

revised or touched up by him before his own fair copy was made for him. This is one reason why we have given it precedence over MS. B, although in point of time the latter was copied at least a year earlier than the other.

The manuscript C, is incomplete in as much as it ends with the year Sambat 1884 (1827—28). It is preserved in the Arabic Section of the Panjab University Library. It originally belonged to the late Maulana Mohammad Hussain Azad, whose valuable collection of Arabic and Persian works was presented by his son to the library. This manuscript comprises 80 ff. each measuring 6″×10″ containing 13 lines to a page. It abruptly ends with an account of the offerings made to the Sikh temple at Amritsar on the occasion of the seventh birthday of Prince Nau Nihal Singh, which fell in the month of Phagan 1884., (February 1828).

The long dedicatory poem at the end, extending over about 15 pages of our text (pp. 293-308) has also been compared with the text in *Diwan-i-Akbari*, published by the author's son in 1873 A. D.[1]

Arrangement of the book.

The *Zafar Nama* easily lends itself to a natural division into four parts. Part I, covers the first 271 pages and forms historically the most important part of the book. It describes the chief events and incidents of Ranjit Singh's reign up to the close of the year Sambat 1893 (1836—7). Part II, is a description of the principal gardens round about Lahore. This Part was, as the author himself tells us, included in the book at the express wish of the Maharaja. Part III, is mainly a love poem and deals with an episode in the lives of Mirza Akram Beg and Ilahi Bakhsh the latter of whom rose to the rank of a General in the Artillery Service of the Sikh Army. We would have preferred to leave out the whole of this part

1. I have used the author's family copy of *Diwan-i-Akbari* which was so courteously lent to me by his great-grandson, Diwan Somer Nath B.A.

cript passed some forty years later and who simply repeats the name given to it by the copyist. MS. B, now in the possession of Rai Sahib Pandit Wazir Chand of Jhang, bears a pencil scrawl "*Zafar Nama Akbari.*" Akbari was the poetic name (تخلص) of Diwan Amar Nath. This name also does not quite convey a clear idea of what the book purports to be. We have, therefore, made a sort of compromise and given the name of "*Zafar Nama* Ranjit Singh" to the book As the reader will see, the book mainly deals with the conquest of Ranjit Singh up to the end of the year 1836-7.

Date of Composition.

As we have remarked elsewhere in these pages, these Memoirs were written at the instance of Maharaja Ranjit Singh. On page 221, when he closes the account of the reign for the year, Sambat 1889, (1832 - 3 A. D.), the author himself tells us that the Maharaja ordered him to write this book. Again on pages 303-4, we come across references to the fact that the work was finished in Sambat 1893 and was presented to the Maharaja. It also abruptly comes to a close with the description of the celebrations in connection with the wedding, in Sambat 1893, of prince Nau Nihal Singh, the grandson of the Maharaja. The work was thus composed between 1890 and 1893 (1833-6).

The year 1839 A D. as corresponding to *Sal-i-chihlam* (footnote, p. 5 of the Text) seems to be incorrect. It should read 1830-31 A. D. When I first suggested the former date in my revised MS. copy for publication I made a mistake in interpreting the sentence relating to this subject. The *Sal-i-chihlam* has a reference to the year when Sohan Lal made over his manuscript of Ranjit Singh's diary to Captain Wade (1831). In this connection it is worth remembering that Sohan Lal reckons the reign of Ranjit Ṣingh to begin from Sambat 1847, (1790—91 A. D.), when he succeeded to the chiefship of the Sukarchakiya *misl* at Gujranwala on the death of his father Mahan Singh (p. 29 Vol. II. Sohan Lal's Diary).

Manuscript copies of the Zafar Nama.

Three manuscripts, two of which are complete and the third fragmentary have been used in the preparation of this text. Of these, one which we will call manuscript A, belongs to the authors's family, another manuscript B, belongs to Rai Sahib. Pandit Wazir Chand, while the third manuscript C, is preserved in the Arabic section of the University Library at Lahore. Each of these has been found useful in its own way.

The Manuscript A, seems to be the most correct of the three copies.[1] It is written in good legible *nasta'aliq* and contains four paintings. Of these one on folio 64a represents the two princes namely Kanwar Multana Singh and Kanwar Kashmira Singh.[2] The remaining three pictures on folios 54a, 51b, and 55b represent the siege of Multan.

This manuscript comprises 136 ff. (272 pp.) each measuring 7" × 14", containing, 15 lines to a page. On the back of folio 1, we find two entries one relating to the receipt by the copyist, Raja Ram Tota, of Rs. 10, as his wages for transcription and is dated 17th November, 1857 and the second entry is a receipt from the book binder 'Abdullah, to the value of one and a half rupee and is dated 23rd July , 1895.

This copy of the manuscript bears witness to the fact that it has been consulted before by several persons, and it still bears the pencil marks against passages which struck them as important. Sayyad Mohammad Latif used this very copy in the preparation of his History of the Panjab; and Maulvi Nur Ahmad Chishti also consulted it before publishing his "*Tahqiqat-i-Chishti.*"[3]

1. I am indebted for the loan of this copy to the author's grandsons Diwan Bahadur Diwan Som Nath, District and Sessions Judge and Rai Bahadur Diwan Gian Nath, of the Political Department, Lahore.

2. Since the princes were born in the years, Sambat 1875 and 1876, *i. e.*, the years of Sikh victory over Multan and Kashmir, they were named as Multana Ṣingh and Kashmira Singh.

3. This manuscript copy bears the seal of Maulvi Nur Ahmad Chishti on folio 133b. Sayyad Mohammad Latif, on page viii, in the preface of his book, acknowledges the use of Diwan Amar Nath's manuscript history (*Khalsa Diwan*) which, as he tells us, was lent to him by the author's son, Diwan Ram Nath.

his scholarship and social position, he was received with a marked consideration, wherever he went. He made several friends during these trips and won the regard and respect of one and all with whom he came in contact as may be seen from his later correspondence which the family has preserved.

We have had occasion to remark before that Diwan Amar Nath was not on very cordial terms with his father. In year Sambat, 1913 (1856), his father gave him a separate house to live in. Two years later he drew up a will, but nothing more was given to Diwan Amar Nath of the father's property, whether moveable or immoveable.[1]

Since 1845, when he was made to give up his service Diwan Amar Nath lived a contented and resigned life. He was now whole heartedly devoted to his literary pursuits. His best compositions in Persian poetry belong to this period. Some of them appeared, from time to time, in the Koh-i-Nur, a weekly newspaper which was published at Lahore.[2] On 1st August, 1867, at the age of forty-five, Diwan Amar Nath was suddenly attacked by cholera and died as he had lived cheerful, hopeful and resigned. In fact, he had divined his death and felt his approaching end a couple of days before when he composed the following verses and instantly sent them to the office of the Koh-i-Nur Press. This composition has the melancholy interest of being the last of the Diwan's compositions. It appeared in the Koh-i-Nur of 6th August, 1867, that is, the first issue that came out after the death of the gifted author.

شور است چو ناقوس برهمن بسر ما   از بت کده کم نیست دل ما ببر ما
خوردیم چو مے دست فشاندیم بکونین   غم چیست گر از خاد برون شد پدر ما

1. This document dated 10th Katik, 1913. (30 October. 1856) is preserved in original in the Panjab Government Record Office and bears the signatures of Sir John Lawrence, Chief Commissioner, and Richard Lawrence to whom it was personally made over by Raja Dina Nath at his garden house near Shah Bilawal.

1. Some of these were collected, arranged and published by his son, Diwan Ram Nath in 1873, under the title of Diwan-i-Akbari.

ما مست تماشاۀ تو در پرده نظر باز   عیبے که پسندی [تو] بود آن هنر ما
بر خاک نهادیم چو خم ناصیه از عجز   چون شیشه بود خم ز تواضع کمر ما
ما را دم آبی چه دهی ز آب بقا خضر   خود آب خورد از دم خنجر جگر ما
در وحشت دل روے بصحرا بنهادیم   آسیب جنون است ز هر رهگذر ما
ناکام ز دنیا چو شوی اصل مراد است   یاس است درین گلشن فانی ثمر ما
تکلیف کشیدیم ز فرزندیٔ آدم   از ما چه برد بهرۂ بدنیا پسر ما
آسوده دل ما ست ز نقصان و زیادت   محتاج بخورشید نه گردد قمر ما
بیدار چو در خواب شوی نیز بخوا بے   نیرنگ طلسمی است جهان در نظر ما
با آنکه دویدیم بدنبال ز صد شوق   همگیر نگردید بت نو سفر ما
ما خاک نمودیم زر و سیم خود امروز   از خاک تو فردا مطلب سیم و زر ما
از بوسه شب وصل بهم ماۀ تو شادیم   سودت چو درین است چه باشد ضرر ما
خونناب جگر لاله ما ریخت بگلشن   زد زخم بدل نالۀ مرغ سحر ما
زان پیش که او نامه رساند بر دلبر   در راه کند خرچ اجل نامه بر ما
ز زبفت چو فرسود پلاسے بنماید   هم نرخ صدف نیست ز ذلت گهر ما
شد اکبری از فضل خدا صائب ثانی   شاید بصفاهان برسد هم خبر ما

Title of the book.

We have had some difficulty in finding a suitable name for this book. So far as we can discover, the author does not seem to have given a definite title to his work, at least none is mentioned on the cover or in the body of the book. Towards the end of the book, however, on page 306, we find some reference to the title which the author probably intended for his chronicle. He writes:—

دل بخیالات و سخن بندی است   خاطر رنگین بچمن بندی است
میکنم آغاز ظفر نامه را   گردش افلاک دهم خامه را

In the preparation of this work we have had three different texts before us. Of these, the one referred to as MS. C, does not help us at all so far as the question of the name of the book is concerned. MS. A, which is the author's own family copy has no title on the cover although an entry by the copyist gives it the name of "*Twārīkh-i-Khālsā.*" This name is obviously inappropriate since the work deals with a limited portion of Ranjit Singh's reign alone. This entry is endorsed by the book binder through whose hands the manus-

His first short publication soon won him a reputation as a promising scholar, and he tells us himself, that in Sambat 1889 (1832-3), the Maharaja ordered him to write an account of his reign. He was now introduced to the Court. From this time onwards, he was the recipient of such distinctions at the hands of the Maharaja, as are, now and again, conferred on very distinguished masters of the pen attached to an Oriental Court. In Sambat 1891 (1834—5), when the Sikh army occupied Peshawar, our author was selected by the Maharaja to compose a *Fath-nama* or a panegyric to announce his victory over the Afghans. The *Fath-nama* was subsequently incorporated in the *Zafar nama* and covers pages 231 to 236 of the text. Again, on page 248, we come across a long quotation which purports to be a letter-patent drafted by our author at the bidding of the Maharaja. This was issued in the name of one of Ranjit Singh's favourite courtiers, Ram Singh, on his promotion to the rank of a general in the Sikh army. Whether at the time when the *Fath-nama* and the letter-patent were written, our author was in the regular employ of the Maharaja, we do not know, but he was certainly in service in Sambat 1898 (1841—2), when he was hardly twenty years of age. In the pay rolls of the irregular cavalry of the Khalsa Darbar we have come across several references to our author as one of the Bakhshis or pay-masters of that branch of the Khalsa Army. As we have remarked before, the *Zafar-nama* abruptly comes to a close with Sambat 1893 (1836-7), so that we hear no more of the author from himself. The family traditions and a few other indirect sources, however, come to our help and it is from these that we learn something about his subsequent career. He could not long stay in the service of the Darbar, as his father who was all powerful at the court, had him removed from his office in 1845, for reasons which are rather obscure. The son naturally attributed this unfatherly conduct to the machinations of his step-mother

and his uncle, Kidar Nath, with whom also his relations were far from cordial.

Considering, however, the atmosphere of suspicion and mistrust which prevailed at this time, a somewhat different surmise may be hazarded. The political morality of the court was at the lowest level. Intrigues and conspiracies among the high officers of state were the order of the day. Altogether the Lahore Darbar was now passing through very critical times and no one considered his honour, office, property and even life itself, quite secure for any length of time. It is not unlikely that Diwan Dina Nath apprehending that a clever rival might use his youthful son as an instrument against him, or wheedle out some important secrets from him to the father's undoing, did not consider it safe for him to occupy a position of trust and responsibility at the Darbar. Any way his removal from office gave our young author a great mental shock from which he did not recover for a long time. He did not care to long for another employment, but passed the rest of his days in purely intellectual pursuits. In this our author gave further proofs of his versatile genius. He was not only a good poet and prose writer in Persian, but was equally interested in other branches of human knowledge. He had acquired a fair proficiency in mathematics and astronomy and his love of learning, even at a comparatively late age, persuaded him to study the English language which had recently been introduced in the Panjab. He soon picked up a good working knowledge of English. After some time he published a short grammar of the language for beginners, which he named "Children's Sweatmeat." He spent a good deal of money in collecting books in Arabic and Persian literature. Among his collections, we learn, were also found a few books on Differential Calculus. Diwan Amar Nath also greatly enlarged his mind by travel. He paid a visit to almost all important towns in Northern India. By virtue of

1803, when Lord Lake occupied Delhi, he joined the service of the English. In the following year when Lord Lake came to the Panjab in pursuit of Holkar, Pandit Bakht Mal, who was then on the personal staff of (Sir) John Malcolm, also accompanied his chief to Amritsar. A man of literary tastes and keen powers of observation, Pandit Bakht Mal, during his short stay in the Province, collected sufficient materials for writing a history of the Sikhs, to which he soon after gave shape. Of the Pandit's other historical works our author mentions several of which we have been able to trace only one with the family.

Bakht Mal's elder son, Dina Nath, the father of the author, was invited to the Panjab in 1815 by Diwan Ganga Ram, a near connection, who was then head of the State Office at Lahore. On his arrival he was placed in the same office, where he very soon distinguished himself by his 'intelligence and business-like habits.' In 1826, when Diwan Ganga Ram died, Dina Nath received charge of the Royal Seal and again in 1834, on the death of Diwan Bhawani Das, he was made head of the Civil and Finance Department. Since then the influence of Diwan Dina Nath was ever on the ascendant so much so that he was often consulted by the Maharaja on occasions of importance.[2]

Our author was born in the year Sambat 1879, (1822—3). While he was hardly a year old, his mother died and he was left to the care of a wet nurse. His father married again and the boy Amar Nath had to pass his younger days in the depressing atmosphere of a home ruled by a step-mother. This unlucky circumstance of his childhood was, perhaps, partly

1. In connection with Bakht Mal's manuscript works see pp.36—37 of the Text and foot-notes. I understand that there is also a copy of Bakht Mal's *Khalsanama* in the MSS. collection of Raja Narendra Nath in Lahore.

2. For a more detailed account of the family of Raja Dina Nath we would refer our readers to Sir Lepel Griffin's "Chiefs and Families of Note in the Panjab."

responsible for his developing into a youth with a pensively philosophic temperament. His unhappy mind clearly raveals itself in a long passage referring to his birth. (pp. 155—6).

In Sambat 1883 (1826-7) when he was four years old, his father once took him to the Darbar and he tells us how the Maharaja fondly greeted him, placed him in his lap and graciously conferred upon him a pair of gold bracelets and a precious necklace. In 1885 (1828-9), at the age of six, our author started going to a school where he was put under the care of the famous teacher of his time, Maulvi Ahmad Bakhsh Chishti. Maulvi Ahmad Bakhsh was a learned scholar of the day. He was held in great respect by his contemporaries. He is worthy of great admiration and respect for the voluminous manuscript Diary which he has left behind. This diary covers a period of forty years from 1819 to 1860 and is a very valuable document embodying materials for a history of the Panjab in Sikh times.[1] How long our author stayed in the *Maktab* he does not tell us, but in five years he had acquired a good knowledge of Persian and Arabic literatures and developed a style of composition after the model of the famous Persian essayists. Even some of these compositions which he produced at the age of ten to twelve and some of which are included in this book bear testimony to the versatility of his tastes and interests as well as to his literary power. In the year Sambat 1889 (1832-3) at the age of eleven, he was singled out from amongst the students of his school to write an account of the gardens of Lahore. This account embodies a description of the principal gardens of the city and is entitled *Rauzat-ul-Azhar* and forms a part of this book (pp. 272—86)[2].

1. This Diary consisting of 20 volumes was exhibited in a meeting of the Panjab Historical Society by Sir Abdul Qadir, KT, B.A., Bar.-at-Law, in 1917, when he read a paper "Unpublished Diary of the Sikh Times."

2. The two manuscripts on which we have based this edition contain a description of twelve principal gardens whereas the author gives us to understand that he wrote out an account of twenty such gardens.

diary of Sohan Lal and Buti Shah in richness of facts of general interest. By virtue of his own position as the *Bakhshi* or Pay Master, of the irregular cavalry forces of the Khalsa Government, and because of his family connections, our author enjoyed special facilities for collecting valuable materials for his narrative. His father, Diwan Dina Nath, was the Finance Minister of Ranjit Singh, and as such had the entire charge of the civil, military and political records of the Maharaja's Government. The author was personally acquainted with most of the influential men at the Court, and this background of general experience of men and things around him stood him in good stead in writing his history. Some of these men who had taken part in the early conquests of Ranjit Singh were alive when our author started collecting materials for his history and in some cases the details of events were still fresh in the memory of the people.[1] The book is, therefore, a most important original source of information concerning the reign of Ranjit Singh.

It is much to be regretted, however, that although the author lived through the stormy period of the Sikh rule and saw with his own eyes its final extinction and the building up of the British power on its ruins, he did not continue his narrative beyond 1835-6, *viz.*, about three years before the death of Ranjit Singh himself. So far as we can judge no valid reason can be assigned for the serious omission which robs his work of the value it would otherwise have possessed except that having been forced to relinquish his post of honour at the Court under what seem to be unpleasant circumstances, he probably withdrew his mind from everything connected with the affairs of the Court.

While Diwan Amar Nath was still alive, a copy of his

1. The author remarks in the preface that ,

این همه مقدمات را راقم السطور از روے آں داشت که از معمران معاصران
بخوبی دریافت ساخته ـ تاریخ عجیبه از سوانح پادشاه وقت......مفصل برنگارد

book some how or other fell into the hands of a reviewer who turned it to good account by publishing an appreciation of it in the Calcutta Review along with a rendering of part of its contents.[1]

Notices in the book by the author about himself and his family.

What we know about the early life of the author is chiefly derived from this book, which contains a good deal of autobiographical information. The family of the author came originally from Kashmir where, in the reign of the Emperor Shahjahan some members of it held office about the Court. It was in the reign of Muhammad Shah (1719—48) that one of the author's ancestors named Lachi Ram, left Kashmir for Lahore and succeeded in obtaining an employment with the Governor of that Province. With the dismissal of the Governor Lachi Ram also lost his appointment. Soon after this he went to Delhi (Shahjahanbad) where he resided for the rest of his life. The fortunes of the family, however, took a turn for the better with Bakht Mal, the grandfather of the author. In his younger days Bakht Mal seems to have been an intelligent and assiduous student. As a good Arabic and Persian scholar he had little difficulty in securing a suitable post in the Revenue Department of the Government at Delhi. Here Bakht Mal soon rose in the favour of his official superiors. In

1. See Calcutta Review for December, 1858, pp. 247—302. For reasons given on pages ix—x of this introduction we do not agree with the anonymous writer in the Calcutta Review that any portion of this book could have been written after 1836. Nor are we convinced that the author had any special reasons for withholding publication of his work. Indeed the fact that the reviewer was able to secure a copy of the manuscript more than a decade before his death shows clearly that the author did not too jealously guard his literary treasure. He had no fear of his master as it was written at his special command and as the author himself tells us, it was presented to him at its completion.

INTRODUCTION.

The historical value of the book.

The history of the rise, expansion and fall of the Sikh kingdom has been narrated by several European writers like Prinsep, Murray, Cunningham, Macgregor and others. From amongst the contemporary Indian writers on the subject the more prominent names are those of Sohan Lal, Buti Shah and Diwan Amar Nath. The chronicles of the first two, in fact, form the basis of both Prinsep and Murray's History of the Sikhs. Sohan Lal was the *Akhbar Nawis* (news-writer at the court of Ranjit Singh. He used to record all what happened at court from day to day, and in 1831 A. D., under the orders of the Maharaja he made over his manuscript to Captain Wade,[1] the British Political Agent at Ludhiana. Although Munshi Sohan Lal's *Roznamcha*, or Diary of Ranjit Singh, "as a record of dates and chronicle of events," to quote Captain Wade's opinion, "is a true and faithful narrative of Ranjit Singh's eventful life," yet it can hardly be compared in these respects with the history of Diwan Amar Nath. The position of a news-writer at an Indian Court is admittedly one of peculiar difficulty. He may not feel himself quite free to record all that he observes. At the same time, he must be credited with a greater measure of the sense of historical integrity than one is accustomed to find in men of this class, if his record, so far as it goes, is faithful and worthy of complete reliance. We think that Diwan Amar Nath's history is not only not inferior to any contemporary chronicle in point of accuracy of detail, it far excels even the

1. This manuscript was presented to Captain Wade in Baisakh 1888 (May 1831 A.D.) It brings the narrative of the Court of Ranjit Singh upto the year 1831, and is as present, in the library of the Royal Asiatic Society, and has the following note on its flying cover by Captain Wade. "As a record of dates and a chronicle of events tested by a minute comparison with other authorities and my own personal investigations into its accuracy during my seventeen years' residence among the Sikhs, I am able to pronounce it in those two respects as a true and faithful narrative of Ranjit Singh's eventful life." Sohan Lal, however, subsequently completed his Diary to the conquest and annexation of the Panjab by the British. It was published by his son, in 1885.

PRINTED AT THE
HINDI ELECTRIC PRESS, LAHORE.



DEDICATED

TO

Sir JOHN PERRONET THOMPSON, M.A., K.C.I.E., C.S.I., I.C.S.

AS AN HUMBLE TOKEN OF THE AUTHOR'S DEEP
GRATITUDE TO HIM FOR THE KIND HELP
AND ENCOURAGEMENT GIVEN TO
HIM IN THE PREPARATION
OF THE WORK.



1535

Zafarnama-i-Ranjit Singh

OF

DIWAN AMAR NATH

EDITED WITH NOTES & INTRODUCTION

BY

SITA RAM KOHLI, M. A.

LECTURER IN HISTORY,

GOVERNMENT COLLEGE, LAHORE.

1928.

PUBLISHED BY

THE UNIVERSITY OF THE PANJAB,
LAHORE.